

نفس های آخر چپ در کومه له

محمد جعفری ۶ دسامبر ۲۰۲۰

تشکیلات خارج از کردستان سازمان کومه له - یعنی "حزب کمونیست ایران"، به سبک خودشان می خواهند از آخرین ذره باقی مانده چپگرایی در این سازمان دفاع کنند- تا سرعت به راست چرخیدن کومه له بسوی ناسیونالیسم کرد را کند نمایند. این منتقدین بر این باورند که (آن ذره) نفوذی که کومه له در میان کارگران دارد، بخاطر تداعی نشدن با ناسیونالیسم کرد است که اینک طرف مقابل مرز روشنی با آنها ندارد. این منتقدین متأسفانه به دلایلی که بعداً توضیح می دهیم، نمی توانند کل صورت مساله اصلی مشکلات کومه له را به مردم توضیح بدهند و یا با روش خودشان آن را توضیح می دهند. روند حرکت رو به جلو نقد در خود بالقوه پتانسیل تغییراتی دارد که شاید تاثیر مثبت روی خط و جهت منتقدین ایجاد نماید و اینقدر انرژی به آنها ببخشد تا سرنوشت خود را به کومه له جدید گره نزنند. اما بعنوان یک جریان بی افق و دارای متد و اصول یکسان با کومه ناسیونال پوپولیست، آینده روشنی ندارند. لذا سوخت، ذخیره و مهمات کافی برای این مقاومت هم ندارند. من تردید دارم نامبردگان بتوانند این پروسه را به نفع کارگر و به ضرر ناسیونالیسم فیصله دهند. این دوستان در سرنوشت تا کنونی و مسیری که در این سه دهه کومه له طی کرده است و به جنبش ناسیونالیسم کرد پیوسته است، شریک بوده اند. مقابله با ناسیونالیسم و دفاع از کمونیسم به سیاست، افق و استراتژی جدی کمونیستی و دفاع همه جانبه از آن و هم زمان به نقد عمیق خود در این سه دهه نیاز است، چیزی که متأسفانه نامبردگان از آن فاصله عمیقی دارند. در نتیجه، باید کمونیست های خارج از کومه له یک تصور کلی، واقعی و تاریخی از ماجرا به جامعه ارائه بدهیم. اما چون امکان ندارد در یک مقاله تمام ابعاد اختلافات نظری، مندلوژیکی و سیاسی دو مکتب و سنت های ناسیونالیستی کومه له و کمونیستی خود را بنویسیم، به این نتیجه رسیدم که فصل پنجم کتاب "افسانه هویت ملی" که به سیاست ها، خط مشی و رویکرد کومه له جدید، اختصاص دارد و از ابتدا تا آخر به این مسایل می پردازد، با تغییرات جزئی، درج نمایم. بخاطر اینکه کشمکش و بحران جاری در کومه له، جدا از سیر کشمکش و بحران های قبلی نیست؛ و برای ریشه یابی این یکی، باید تحولات تاریخی در این سازمان را مرور کرد. از تاریخ جدایی ما سی و چند سال می گذرد و کومه له به چیزی عجیبی تبدیل شده که من مجبور شدم تا در کتاب یاد شده، ۱۸۱ صفحه، در مورد سیاست ها، خط مشی و رویکرد کومه له جدید، به جامعه توضیح، نقد و افشاگری بنویسم. در این ۱۸۱ صفحه، با تفصیل استدلال شده که ارزش های ناسیونالیستی (ناسیونالیسم کرد)، کومه له را تسخیر کرده است و متأسفانه باید طبقه کارگر دور این جریان را بعنوان یک سازمان کمونیست خط بکشد.

کومه له آزاد است و حق دارد هر کاری که دوست دارد انجام دهد، هر بلایی سرخود بیاورد؛ اما ما به سهم خود اجازه نمی دهیم ارزش ها و تاریخ و سنت های که ما در خلق آنها دخالت داشتیم، حیف و میل و نابود کند.

سر تیترهای این جزوه:

ریشه های گسست کومه له از کارگر و کمونیسم
دیدگاه های رایج و تفاوت های ما بر سر ارزیابی از کومه له
کومه له یک شبه ناسیونالیست نشد
کرنولوژی صعود و سقوط کومه له
بستر شکل گیری کومه له
ایران و جهان / مشی چریکی در هاله ابهام
انقلاب ۱۳۵۷ کومه له را به صحنه آورد
تشکیل حزب کمونیست ایران کومه له را از گاه به گاه تبدیل کرد
جنگ خلیج و پذیرش ضمنی صورت مساله غرب
انشعاب اول در حزب کمونیست ایران، دوران نزول کومه له
چرا کومه له مسیری جدا از ما برگزید؟
حزب کمونیست ایران (کومه له) بخشی از جنبش "سبز" شد!
۲۲ خرداد ۸۸ در برگیرنده چه ارزش ها و کدام سمبل ها است
۲۸ مرداد ۱۳۸۸ بی ربطی کومه له جدید با تاریخ کومه له قدیم
دست از تفرقه بردارید، فرصت اتحاد است!
"جنبش انقلابی کردستان" وجود ندارد
حل و فصل اختلافات سیاسی بر مزار گردان شوان ممنوع!
کومه له شهید پرور
اعتصاب عمومی ۱۶ مرداد ۲۰۰۵ مردم کردستان
کومه له در دو راهی
کومه له فریب خورده

برخورد اصولی به فراکسیون " فعالیت بنام کومه له "

سازش طبقاتی و محافظه کاری " انقلابی " کومه له

نقدی بر نظرات محمد نبوی

" سازمان زحمتکشان " زحمت بیهوده

از " کنگره دو " تا " بازنده سه "، شعیب زکریایی و تارهای عنکبوت!

کومه له " مهمان " کنگره ملی کرد نیست، صاحب خانه است!

ریشه های گسست کومه له از کارگر و کمونیسم

کومه له مثل هر ابزار و وسیله مبارزاتی یک دوره از تاریخ، یا تنها ابزار موجود مناسب و قابل استفاده برای کارگران و زحمتکشان کردستان در یک مقطع تاریخی (۱۳۷۰-۱۳۵۷)، ارزش مصرفی داشت که آن را در یک پروسه به جامعه آن دوران منتقل کرد و دیگر ابزار مناسبی برای مبارزه همیشگی کارگران با صاحب کار باقی نماند. نه به این خاطر که سازمان های سیاسی مانند ماشین و اشیاء کهنه و فرسوده می شوند و به این خاطر باید آنها را هر چند سال یک بار بروز کرد و کهنه و مستهلک شده را با تازه جایگزین کرد، بلکه کومه له بلحاظ خط مشی طبقاتی امروزش نامناسب برای کارگر، بی خاصیت و بی مصرف شده است. سالیان زیادی است که ارزش ها، سنت ها، خط و جهت های کمونیستی در کومه له جدید، قرب و اعتبار خود را از دست داده اند.

کومه له کمونیست با تمام خصایل تاثیرگذار و کم نظیرش برای یک مرحله، با موفقیت و عدم موفقیت ها، با نقطه قوت ها و نقطه ضعف ها، با دست آوردها و از دست دادن دست آوردها، با فرصت خلق کردن ها و از دست دادن فرصت ها، با دانسته ها و ندانسته ها، با روشنی و تاریکی ها، با قاطعیت و سازش کاری ها، با جریزه داشتن در پذیرش مواضع رایکال و تئوری کمونیستی کمونیست های غیر کومه له ای و با تزلزل و محافظه کاری های نهادینه شده و جانسخت در چسبیدن و دل نكندن از شعائر و سنت های عقب مانده (ناسیونالیستی)، با امکانات و کمبودها، با خوبی ها و معایبش، از زاویه منفعت کارگر و زحمتکش کردستان نگاه کنیم - بعنوان سازمانی چپ و کمونیست به تاریخ پیوست و بمانند شمع متاسفانه کم کم ضعیف و بالاخره خاموش شده است .

جریانات و عناصری که امروز به این اسم از کومه له قدیم باقی مانده اند و با این اسم فعالیت می کنند، محافل ملون و مخلوط ناسیونالیستی هستند که هر محفلی از محل سرمایه گذشته "خمیر مرکب" تاریخ و اعتبار کومه له قدیم، کیک مورد اشتباهی امروز خود را می پزد. کومه له جدید برای کارگر کرد بی خاصیت شده و مانند لیموی چلیده از جوهر کارگری- کمونیستی می ماند که تنها پوست آن مانده است. هویت طبقاتی و سیاست او، ملغمه تعاریف و تفاسیر ناسیونال- چپ از مبارزه طبقاتی و کشمکش استثمارشوندگان کردستان با استثمارگران است که در تحلیل نهایی فرق اساسی با هویت طبقاتی و سیاسی سایر هم مسلکان ناسیونالیست خود در این جنبش ندارد. مدتهاست بلحاظ نظری جزو آن مکتب و بلحاظ سیاسی و پراتیک در آن جای گرفته و با جهانی پوپولیستی به کل رویدادهای منطقه و جهان برخورد می کند. هم مسلک این سازمان در درون و بیرون هر کدام با برداشت امروزی خود و صد و هشتاد درجه خلاف با منافع کارگر، آخرین ذره های کمونیسم بجامانده در سنت کومه له قدیم را به سود مقاصد "ملت" و بورژوازی کرد مصادره کردند.

اگر بخواهیم با مثالی کل تجربه ارزشمند تاریخی کومه له کمونیست را توضیح بدهیم، مانند حزب بلشویک و انقلاب اکتبر (در مثال مناقشه نیست) پس از لنین می ماند، که حزب بلشویک و ادامه دهندگان انقلاب اکتبر پس از لنین عین حزب بلشویکی نبود که در زمان لنین بود. البته حزب بلشویک و انقلاب اکتبر در سطح کلان دست آوردهایی برای جامعه بشری داشتند، اما خودشان امروز دیگر موجود نیستند. کومه له هم در یک مرحله در مقیاس کوچک تری، دست آوردهای نسبتاً خوبی برای جامعه بشری داشت و دیگر آن کومه له موجود نیست. آنانیکه از زاویه منافع جامعه، چپ و طبقه کارگر، از انقراض کمونیسم در آن سازمان نگران هستند، نمی توانند همچون کبک سر خود را زیر برف کرده و جوهر و مضمون را فدایی شکل ظاهری تشکیلاتداری و گذشته آن کنند. متاسفانه کومه له جدید و اقرار آن، دیگر این کاره نیستند. بهترین راه برای سد بستن در برابر هزیمت بیشتر این جریان، این است که کومه له های موجود را کنار بگذاریم و به فکر آینده کارگر و کمونیسم باشیم. باید واقعیت هر چند تلخ باشد را پذیرفت و فکری بحال آینده کرد. اگر انتظار بی موردی نباشد، توصیه می کنم بجای جرح و تعدیل کومه له های جدید، سر راست تر همراه با ما جنبش کارگری- کمونیستی شایسته دنیای معاصر را بر روی پای خود احیاء نماییم. معهدا کارگر کرد نباید خود را با این کلافه سر درگم بیش از این سر درگم کند و یا با دید مثبت به آن نگاه داشته باشد. هر گونه مماشات با گرایش ناسیونال- چپ در کومه له امروز، کمکی به پیشرفت جامعه، آگاهی طبقاتی طبقه کارگر و انسجام خط و جهت کمونیستی در این خطه نمی کند، بلکه باعث مخدوش شدن مرزها، گمراهی و تلف وقت است. پیشروی کمونیسم در کردستان از طریق نقد مارکسیستی، همه جانبه، بی تحریف و بی ملاحظه کومه له جدید و اقرار آن ممکن است (۱).

دیدگاه های رایج و تفاوت های ما بر سر ارزیابی از کومه له

تاکنون راجع به کومه له خیلی گفته و نوشته شده است، اما بینش متناظر بر این قلم به دو دلیل با اغلب آنها متفاوت است (۲). اول اینکه من بعنوان یک کمونیست به ریشه یابی گسست او از کمونیسم می پردازم که این با تبیین تمام اشخاص و جریاناتی که از موضع راست و ارتجاعی به جنبه های مترقی کومه له قدیم انتقاد داشته و دارند از طرفی، و جریانات و اشخاص ناسیونال - چپ که قطب نمایشان حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، فدرالیسم و دیگر مطالبات بورژوایی به بهانه ستم ملی کرد است، از طرفی دیگر، از پایه و بنیان متفاوت است. نکته دوم، وضعیت کومه له جدید می باشد که بسیار با زمانی که ما آن را ترک کردیم دگرگون و این گسست عیان تر شده که این نقد و بررسی شمول این گسست، تغییر و تحول جدید هم می شود. این گفتارم پرداختن مجدد به نامبرده را برای ما بعنوان یک کمونیست و منتقد هستی ناسیونالیسم، ضروری ساخت.

متوجه هستم نقد و بررسی کومه له مقداری پیچیده تر از سایر سازمانهای ناسیونالیست است. پیچیدگی مساله در این است که یک تاریخ معین و محدود فعالیت کمونیستی پشت این اسم وجود دارد. تاریخ نسلی از کمونیست ها و چند کاراکتر سازمانی در آن تنیده شده است. در بعضی موارد منظور از کومه له حزب کمونیست ایران (حکا) است، دورانی تاریخ آن با اتحاد مبارزان کمونیست و مارکسیسم انقلابی عجین است. در مواردی منظور از حکا همان کومه له است و برای کسانی شامل کل سازمانهای ملون کنونی که با این اسم خود را معرفی می کنند نیز تداعی می شود. در نتیجه به تنهایی و با به کار بردن کلمه "کومه له" نمی توان تاریخ این پدیده مرکب و حرکت "مارپیچی" مراحل فعالیت های کومه له قدیم در جامعه که با آن تداعی می شد را توضیح داد. معهداً لازم خواهد بود ابتدا منظور از کومه له، کومه له کدام گرایش، کدام سنت های طبقاتی - اجتماعی و کومه له کدام سالها و کدام دورانه و کدام یک از جریاناتی که امروز به نام کومه له فعالیت می کنند است را از خواننده مشخص کرد. باید کومه له های متغیری که در این پروسه وجود داشتند را از هم تفکیک نمود. بدون توضیح مولفه ها و فازبندی این مراحل و مشخص کردن تفاوت آنان، منظور از کومه له چیست و چه چیزی های این تاریخ قابل دفاع و چه چیزهای غیر قابل دفاع هستند، نامشخص، تفسیربردار و مغشوش خواهد ماند. کسی امروز وقتی می گوید کومه له، آیا منظورش فقط یکی و یا همه آنها (چند سازمان و محافلی موجودی) است که با اسم کومه له فعالیت می کنند؟ آیا منظورش کومه له پیش از کنگره یک، زمانی که برنامه، اساسنامه، مصوبه و هیچ بنیان تئوریک مدونی در هیچ زمینه ای نداشت، و یا منظور همه ماهای است که زمانی در آن فعالیت داشتیم؟

محرز است که کومه له پیش از کنگره دوم و تشکیل حزب کمونیست ایران، بلحاظ نظری انسجامی نداشت تا بشود از روی مصوبه ها، اسناد و ادبیات آن زمان هویت نظری وی را قضاوت کرد. بلحاظ حقوقی و شناسنامه ای آن، بعد از کنگره سه با ماقبل آن یکی نبود. پیش از تشکیل حکا اسم آن "سازمان زحمتکشان کردستان ایران (کومه له) بود. پس از تشکیل حکا، اسم آن به "سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه له) تغییر نام داد. اکنون سازمان زحمتکشان کردستان ایران (کومه له)، حزب کومه له کردستان ایران، کومه له سازمان کردستان حکا، روند سوسیالیستی کومه له... وجود دارند. جریاناتی که امروز خود را کومه له معرفی می کنند نه تنها متعهد به برنامه، سیاست ها و اصول پایه و مبانی نظری (حکا) و هویت کومه له کنگره های ۲ تا ۶ نیستند، بلحاظ حقوقی و شناسنامه ای نیز حتی اسم دقیق آن را حفظ نکرده اند. جهت شناخت شخصیت و کاراکتر کومه له تفکیک این مراحل از هم ضروری است.

کومه له یک شبه ناسیونالیست نشد

آیا کومه له از بدو تاسیس به کارگر و کمونیسم مثل امروز بی ربط و عامل گمراهی آنان بوده است؟ خیر. قبلاً توضیح دادم که نقد امروز ما، گذشته آن را نفی نمی کند. ولی باید این حقیقت را از جامعه پنهان نکرد که پدیده کومه له با گرایشات درون آن، در هر پریود زمانی تحت تاثیر عوامل زیادی از جمله نقش پراتیک گرایشات و نیروهای دخیل در درون و خارج از آن بوده که هیچ وقت بشکل سیاه و سفید نباید به مشخصات آنان بر خورد کرد. نباید از مشاهده وضعیت امروز ایشان، کل آن تجارب را منفی ارزیابی کرد. یعنی چون درحال حاضر هم مسلک چپ ناسیونالیست است، پس همیشه ناسیونالیست بوده است. نه فقط از نظر مضمونی، بلکه بلحاظ مشخصات تاریخی، قانونی، اسم و رسم و سر و شکل ظاهری هم ما با کومه له های متعدد قدیم و جدید، کمونیست و ناسیونال - چپ، ماقبل کنگره ۱ و پس از کنگره ۲ رو به رو هستیم که با کومه های امروز اساساً و هویتاً متفاوت هستند. پس یک کومه له واحد وجود ندارد. هیچ گاه وجود نداشته است. کومه له همیشه محل تلاقی گرایشات، خط و جهت های متفاوت کمونیستی و ناسیونالیستی بوده که هر یک کارنامه ویژه خود را دارند.

کومه له در یک مقطع از تاریخ، کمونیست و طرفدار کارگر و زحمتکش کردستان بود. زمانی تجسم رادیکالیسم، انقلابگری، مخالف عقب ماندگی فرهنگی، مردسالاری و در مقابل ناسیونالیسم، لیبرالیسم و ارتجاع مذهبی چه درون خود و چه در جامعه برخلاف امروز جنگ می کرد. زمانی جریزه داشت تا تئوری رایکال کمونیستی کمونیست های غیر کومه له را بپذیرد، از آن در مقابل گرایشات بورژوایی با سربلندی و افتخار دفاع می کرد. پس از کنگره دو، کومه له عملاً دژ، ابزار و تجسم کمونیست ها ایران در مقابل جمهوری اسلامی و سیستم سرمایه داری و احزاب آن در جامعه بود. در آن ایام، نه تنها در مقابل حکومت اسلامی، بلکه وقتی ناسیونالیسم به او حمله می کرد، مثل امروز با سنگربندی تشکیلاتی اکتفا نمیکرد و از نظر سیاسی و آرمان اجتماعی به مهاجمین پاسخ می داد و آنها را افشاء، منزوی و سر جای خود می نشانده. زمانی سنت کمونیستی آنقدر در کومه له ریشه داشت که تا مدتها مانع پیروزی همه جانبه ناسیونالیسم در آن شد. حتی زمانی که ما آن سازمان را ترک می کردیم، آنها قول دادند که به برنامه، سیاست ها، مصوبه و اهداف "مشترکمان" متعهد و پای بند می مانند.

لیکن بنا به تغییر و تحولات بین المللی و داخلی از طرفی، بستر شکل گیری ناهمگونی و نقطه عزیمت طبقاتی جریانات فکری و سیاسی تشکیل دهنده آن و جدایی ما از طرفی دیگر، این دوران زیاد دوام نیاورد. جنگ خلیج و اشغال عراق، حکومت "کردی" به ارمغان آورد. ناسیونالیسم رشد یابنده در غیاب ما، همه جانبه در جبهه های آرمانی، ایدئولوژی و سیاسی با دستاورد هایش که بخشاً محصول پیروزی سرمایه داری بلوک غرب بر بلوک شرق و جنگ خلیج و نظم نوین جهانی کسب کرده بود، به کومه له حمله ور شدند و این بار کومه له، به سنگربندی تشکیلاتی اکتفا کرد و از نظر سیاسی و آرمان اجتماعی، مهاجمین را افشاء و منزوی نکرد که هیچ، علیه ما که با مهاجمین بی باکانه در حال جنگ بوده و هستیم روز به روز فاصله بیشتر گرفت و با آنان هم جهت شد! از سنگر آنها به منصور حکمت تیر اندازی کرد. زمانی ما در مقابل سازمان زحمتکشان از غضب نکردن نام کومه له توسط جریان مهندی دفاع کردیم. ولی کومه له شریک آرمانهای مهندی بود و آنها را بیشتر از ما خودی تر می دانست. درست هم می گفت! امروز می بینم در خیلی زمینه ها فرقی آنچنانی بین مواضع و آرمانهای پایه و پراتیک روزمره کومه له جدید با سازمان زحمتکشان و غیره وجود ندارد. امروز آنان تجسم و ابزار ناسیونالیسم و لیبرالیسم چپ، چه درون خود و چه در جامعه هستند. امروز کسانی با مشخصاتی متفاوت از مشخصات زمان کنگره ۲ تا ۶ خود را کومه له می نامند که با آنچه خصوصیات منحصر به کومه له کمونیست بود، صد و هشتاد درجه متفاوتند.

با وجود این همه دگرگونی ها و تغییر مواضع، جریانات و اشخاصی هنوز از او تقدس و اسطوره می سازند. تاریخ یکنواختی از آن بدست خواهند داد و کل این پدیده مرکب و متغییر را تماماً ثابت می کنند. به زعم آنان چون یک برهه از تاریخ مورد حمایت ما بود، پس باید همیشه مورد حمایت باشد. به رغم تمام تحولاتی که این جریان از سر گذارنده از آنجا که خود تکامل نکردند، اختیاری، غیر واقعی و جانبدارانه کل مراحل حیات کومه له را مثل یک پدیده واحد و متصل از زمان تاسیس در سال ۴۸ تا انقلاب ۵۷، (خط نیمه فئودالی نیمه مستعمره) کنگره های ۱ تا ۲ و از انقلاب پنجاه و هفت تا سالهای هفتاد و از آن پس تا به امروز دارای خصوصیات پیوسته معرفی میکنند. آنان کومه له امروز را همان یا در راستا و ادامه دهنده خطوط کومه له فواصل بین کنگره های دوم تا ششم می دانند.

بالاخره کشمکش طولانی مدت گرایشات کمونیسم و ناسیونالیسم که در اشکال متنوع در درون آن از همان دوران تاسیس گاه خفیف و گاه با شدت جریان داشت، متأسفانه به سر بر آوردن کومه له جدید منجر و با پیروزی ناسیونالیسم تمام شد. در این پروسه، افق و جهان بینی ناسیونالیستی آن را همه جانبه تسخیر و تحت سیطره ارزش های خود در آورد. با پیروزی حکومت "کردی" در عراق و هجوم کل ناسیونالیست های بیرونی و درونی به جنبه کمونیستی کومه له، کومه له جدید را با خود هم رنگ و همراه کردند.

روندی که کومه له طی مدت ۲۰ سال گذشته طی کرده است، اینک هیچ ابهامی برای کارگر و کمونیست باقی نگذاشته که دیگر سازمان های که تحت این نام فعالیت می کنند، به هیچ وجه گرایش رایکال و کمونیستی مبارزه طبقه کارگر را در هیچ جبهه طبقاتی، سیاسی و نظری نمایندگی نمی کنند. اینها درست بر عکس گذشته، خاک به چشم کارگر می پاشند. دو دهه تاریخ آن را تخطئه میکنند. اکثراً از حضور خود در حزب کمونیست ایران و آن تاریخ اعلام پشیمانی می کنند. معامله، باج دادن، نشست و برخاست، دیپلماسی و دقتداری با احزاب ناسیونالیست کرد را، اطلاعیه صادر کردن و انشاء نویسی علیه جمهوری اسلامی، و فحش و ناسزا گویی به منصور حکمت را پیشه کرده اند و خودشان اولی را تنظیم رابطه با "حکومت نوپای کردستان" و احزاب (دولتمردان) آن، دومی را فعالیت علیه رژیم و سومی هم افشاگری از کمونیسم کارگری می نامند، چیزی نیست جز گمراه کردن مردم کردستان بسود جنبش های بورژوازی بخصوص "جنبش انقلابی کردستان"، بخوان جنبش ناسیونالیسم کرد. فعالیت این بیست ساله کومه له را با هیچ معیاری نمی توان کارگری و کمونیستی نامید و مهمتر از این نمی توان بر پایه دیوار وارفته، فرتوت و فرسوده خانه ای برای دفاع نظری و عملی از کارگر و کمونیسم در کردستان ساخت. با تشکیلات سر تا پا مسموم به ناسیونالیسم و با آن درجه غضب و نفرت از جریان و اشخاصی که بیش از همه شاخص دفاع از کمونیسم و کارگر در جامعه هستند، یعنی کمونیسم کارگری و منصور حکمت، نمی توان اهدافی مترقی را به پیش برد و متحقق کرد.

آن کارگران و کمونیست های منطقه که خود را متعلق به جنبش کمونیستی دانسته و می دانند و بخاطر یک دوره از تاریخ فعالیت افتخار آمیز کومه له قدیم، هنوز با احترام و سمپاتی به او برخورد کرده و حتی پس از جدایی ما فکر می کردند که می توان آن را به ابزار مبارزه خود با بورژوازی تبدیل کنند، در اشتباه بودند. آنانیکه هنوز متوجه گسست کامل او از کمونیسم نشده اند، به مراتب سخت تر از گذشته در اشتباه هستند. نمی توان بدلیل اینکه زمانی گرایش کمونیستی و رادیکال در آن قوی بود و ظرف کمونیست ها و انقلابیون یک مرحله از تاریخ بود، از موضعگیری کنونی او که مغایر با تمام ارزشهای آن دورانها است، چشم پوشی کرد.

منتقدین متوهم به کومه له ممکن است بگویند اگر این تصویر از گذشته درست است، پس چرا کمونیست ها هم از سرمایه گذشته نمی توانند مثل بقیه از "خمیر مرکب" کومه له یک مورد اشتباهی کارگری ببینند؟ میرهن است ما سعی خودمان را کردیم. ما در قبال سرنوشت کومه له خود را مسئول دانسته و حتی پس از جدایی در هر گذرگاه تاریخی که دخالت ما را ایجاب می کرد، شرکت کردیم تا اگر شانس بوده باشد از دست نرود. اما تنها با صرف اراده ما جریانی که نقطه عزیمت، میدا حرکت و اولویت های خود را از مکتب ناسیونالیسم استنتاج نماید و ماندن در این کمپ را به بودن با کمونیسم طبقه کارگر ترجیح بدهد، فقط با تشویق و با آرزوی خیر ما، کمونیست نمی شود. اقل ایشان در پاسخ به تلاش های ما باید چند کار را می کرد: اول، خصومت با کمونیستی که (منصور حکمت) بیش از هر کسی دیگر کومه له را کومه له کرد، و خصومت با کمونیسم کارگری که رمز هجوم همه شاخه های چپ و راست

ناسیونالیست کرد به کارگر و کمونیسم است را کنار می گذاشت. دوم، ناسیونالیسمی که از سر و کولشان بالا می رفت و در این زورآزمایی همیشه با او کشتی می گرفت، همه جانبه در بعد نظری، طبقاتی و سیاسی و تشکیلاتی نقد کرده و به زمین می کوبید. سخت کوشی و دستاوردهای جنبش ما در نقد ناسیونالیسم را سکوی پرش دفاع از خود می کرد. با آن دست آوردها جبهه خود را تقویت کرده و آنها را در جامعه نهادینه میکرد. اما عشق ما به ایشان یکطرفه بود. کومه له غیر از ما عشاق فراوانی داشت که گل بدست او را به "کنگره ملی..." دعوت می کنند. دنیای ایشان هم از آنان بحدی نزدیک است که با یک گل و سفارش هم مسلکهای خود، دست از پا نشناسد. این حداقل انتظار ما به چند دلیل پایه ای تر عملی نشد: ۱- پس لرزه های شکست سرمایه داری بلوک شرق هنوز از سر کمونیسم واقعی در هیچ کجای جهان تماماً مرتفع نشده است. ۲- رشد مادی، سازمانی و معنوی ناسیونالیسم در منطقه در سایه حکومت "کردی" پارسنگ ناسیونالیسم در کومه له را نیز سنگین تر کرد. ۳- موج جنبش سبز در ایران دیوار ساخته شده از خشت خام آرمان "کارگری" کمونیسم بورژوایی و کومه له را هم فرود ریخت. ۴- مهمتر از فاکتورهای نامبرده، نیروی کمونیست روشن بین، قاطع و حرفداری در درون کومه له نیست که مشعل مبارزه با ناسیونالیسم و لیبرالیسم چپ را با ایمان به پیروزی روشن نماید. تحولات و رویدادهای جنبش کمونیسم کارگری طی چند سال گذشته را نیز می توان به این لیست اضافه نمود. خود کمونیسم کارگری اساساً بعنوان یک خط و مکتب فکری، حقانیت خود را در موضع برخورد به جنگ خلیج، نظم نوین (دمکراسی) و ناسیونالیسم کرد اثبات نمود. اما در زمینه سر و سامان دادن به مبارزه و تحزب کمونیستی طبقه کارگر، به دلالتی که بخشاً در کتاب "پایان حزب کمونیست کارگر ایران" آن را توضیح داده ام، پیشرفتی نداشت تا تکیه گاه و لنگری برای آن دسته از "کمونیست های" امثال طرفداران کومه له شود که "چای را به نرخ قوری و هندوانه را به نرخ چاقو" می خرند! ولی عدم موفقیت جنبش ما- در زمینه سر و سامان دادن به مبارزه و تحزب کمونیستی طبقه کارگر، نمی تواند توجیهی برای آن کسانی که منتظرند حزب ساخته شود، توده ای شود و به مبارزه طبقه کارگر سر و سامان بدهد و هر آنگاه آن در جامعه به وزنه ای غیر قابل انکار تبدیل شد، ایشان هم با (چند ملاحظه دارم) از آن طرفداری و درخواست عضو می کند. نگاه کردن به تحزب کمونیستی طبقه کارگر از این منظر، یکی از عدم موفقیت جنبش کمونیستی است و باید آن را به عنوان خصوصیات بورژوایی نقد کرد. پیشرفت جنبش ما در این زمینه خاص هر چه کند باشد، این از اهمیت اصولی بودن این مکتب نمی کاهد.

البته این فاکتورها بارانی در آسمان بی ابر نبودند. اتخاذ سیاست ها، جهتگیری ها و پراتیک معینی بود که از آن نقطه، کومه له را به این نقطه رساند. اتخاذ سیاست و جهتگیری های خلاف سیاست رسمی کنونی کومه له نیز می تواند مسیر آن را بسوی کارگر و چپ در کردستان بچرخاند که بنظر می رسد دیگر دیر شده است. اتخاذ جهتگیری کنونی توسط آنان در ۲۰ سال گذشته، تنها ناشی از بی دقتی و کمبود درایت رهبری کومه له نیست، که محبتشان به احزاب ناسیونالیست کرد، هر دم فزونی و درجه مسخ کردن کمونیسم کارگری کاهش نیافته است. این رویکرد، نشانه گسست عمیق کومه له جدید از سنتها، رویکردها و متولوژی کمونیستی سر چشمه می گیرد. اینکه اشخاصی در آن هستند که هنوز خود را چپ و کمونیست می نامند، بنظر من مسیر حرکت و سیاست های عمومی سازمان را تغییر نخواهند داد. همچون افرادی در حزب توده، سازمان چریکهای فدایی (کثرت) سازمان زحمتکشان هم موجودند، و حتی گوردن براون و تعدادی از اعضای حزب لیبر انگلیس هم خود را چپ می نامند، بدون اینکه جایگاه این احزاب در صفبندهای کارگر و صاحب کار را از احزاب بورژوایی متمایز کرده باشد. جهتگیری، مسیر حرکت و پراتیک عمومی یک جریان سیاسی را نباید با موضع افراد یکی گرفت.

بحکم استدلال فوق الذکر، توهم به کومه له جدید، دفاع از کومه له جدید، اشاره به فداکاری ها، دلسوزی ها و پراتیک انقلابی کومه له قدیم، بودن مرزبندی با کومه له جدید، نود در صد خیرش به کیسه ناسیونالیسم می رود تا به کیسه کارگر. منطقی نیست بخاطر ده در صد منفعت، بدون مرزبندی با کومه له ساخته شده از خشت و خمیر ناسیونالیسم را حفظ کرد. نباید بدون مرزبندی و خط کشیدن بین خود و آنها، از این اسم استفاده و به بازگویی این تاریخ بطور کلی پرداخت. اگر یک در صد شانس بقای چپ و کمونیسم برای تعدادی از اعضای کومه له و حزب کمونیست ایران وجود داشته باشد، این مسئله در گرو افشاء، نقد و طرد سیاست های کومه له های موجود است. در گرو نقش پراتیک ما کمونیست هایی است که اکثراً خارج از کومه له های فعلی فعالیت می کنیم. نامبرده، بمانند هم مسلکین خود به بیماری مسری و بدخیم ناسیونالیسم آلوده است و تنها درمانی که می توان یافت، و گذار کردن آن پرچم و هویت (کمونیسم ملی) به آنان است. خود مشغولی، نستانلژی کردن و شهید خوری، ارزانی چپ بی آزار باد و باید مبارزه و اعتراض کارگر و کمونیست را بر شانه های خودمان، بر روی پای خود و جدا از آن صف پوشالی بسازیم. مبارزه جهت اتحاد کارگران، بسیج افکار عمومی و حق فعالیت بی قید و شرط سیاسی دیگر با این صف پوشالی امکان ندارد. استعمال اسم کومه له از این ببعد بعنوان جریانی کمونیست از جانب کمونیست ها نه تنها کمکی به شفافیت تضاد منافع طبقاتی کارگر با صاحب کار نمی کند، بلکه حتی خطای سنگینی است و بشدت گمراه کننده و باعث اختشاش فکری، مخدوش شدن تفاوتها، فضا سازی بسود ناسیونالیسم و پیام آور آشتی استثمارگر با استثمار شونده است. هر گونه ماماشات، بخاطر تاریخ گذشته و نگفتن حقایق تازه به مردم، باعث توهم بیشتر کارگران به ناسیونالیسم، مخدوش شدن صف دوست و دشمن و کج فهمی های بیشتر میشود. پروسه جدایی کومه له از کارگر و کمونیسم در کردستان مستعجل و روز به روز قطعی تر می شود. هر گونه خوشبینی به تغییر ریل و انتظار به چپ چرخیدن آن، ابهام، توهم و بسی بیهوده است. بنابراین، ضروری است در یک بررسی جامع مفصلاً همه این مقولات را کاوید و نقد امروزی خود را از محورها، ترندها و مکاتبی که پدیده کومه له در مدار آن می پرخند را به جامعه ارائه داد.

تا جایکه به ارج گذاشتن به تاریخ فعالیت انقلابی و دست آوردهای گذشته و جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم کومه له کمونیست قدیم مربوط است، ما آنها را دست آوردهای گذشته همه کمونیست ها، کارگران و مردم آزادیخواه می دانیم و آن تاریخ را برای

مصادره و سوء استفاده بخش های مختلف ناسیونالیسم جا نگذاشتیم. ما همیشه در قبال تاریخ فعالیت انقلابی و جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم در کومه له کمونیست، خود را متعهد و مسئول می دانیم. تفاوت در این است که ما تا زمان جدایی در صفوف کومه له این امر را پیش می بردیم و اکنون خارج از آن این پروژه را دنبال خواهیم کرد. هر چه بر سر کومه له های کنونی بیاید، چه آنها به دوران پوپولیستی "کنگره اول" خود برگردند و یا تحت عنوان جبهه سازی چپ همراه با کمونیسم بورژوایی زیر پرچم (سیز) بروند، تاریخ کمونیستی کومه له از جانب ما عزیز و گرامی و پاس داشته می شود و در حد توان اجازه مصادره آن را به کومه له جدید نخواهیم داد. لذا باید خارج از او این خدمت را به جنبش کمونیستی و طبقه کارگر در کردستان کرد.

آنانیکه از زاویه منفعت مردم از این بابت نگران سر نوشت کومه له هستند حق دارند. اما متحقق کردن خواسته های کارگر بوسیله این سازمانها، آب کوبیدن در هاون است. دفاع از منفعت کارگر دفاع از یک اسم تو خالی نیست. دفاع از سعادت، رفا و زندگی روزمره آنان در همه جبهه های نبرد طبقاتی از جمله مبارزه قاطع با ناسیونالیسم است که کومه له در این مبارزه غایب می باشد. اگر واقعاً دل مشعولی کسی ایجاد تشکل و اتحاد کارگری باشد، باید همراه با ما تشکل های جنبش کارگری و کمونیستی را بر روی پای خود بسازیم. پیش شرط ارج نهادن به دستاوردهای گذشته، مستحکم کردن صفوف کارگران و کمونیست ها در امروز است. متمایز کردن جریانات ملون کومه له جدید و خارج کردن کارگر از توهم به ایشان است. ضمانت "ملا خور" نکردن تاریخ گذشته، در گرو وجود یک خط و قطب قاطع، شفاف و مدبر کمونیستی است. ما تنها با جاری کردن هرروزه جوهر انقلابی بر پراتیک روزمره خویش قادر به حفظ گذشته قابل دفاع خود خواهیم بود و باید دنیای نوین را بر روی پای خودمان بنیان نهیم، زیرا صاحبان زیادی برای جانباختگان و تاریخ کومه له پیدا شده اند و صدای کارگر در میان صد صدای غیر کارگری دیگر در آن، فقط یک صدا است. با احترام گل را بر مزار جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم خواهیم گذاشت و آنها را از "شهید خوری" محافل گذشته پرست و نستانزیست کومه له و مسالک ناسیونالیست او نجات خواهیم داد و رسماً نقطه سر خط دو مسیری که نه تنها بلحاظ تشکیلاتی بلکه مضموناً، طبقاتی، تاریخی و اجتماعی از هم جدا شده اند خواهیم گذاشت.

برخورد کمونیستی با هر کدام از این مراحل دارایی و ویژگی خاص خود بوده و من سعی می کنم هر موضوع را بر اساس ارزش آن برای مبارزه کارگر با سرمایه داری سر جای درست خود قرار دهم. ارزیابی ابژکتیو، تاریخی و ماتریالیستی باید این فاکتورها را توضیح بدهد. ما در این پروژه به تفکیک این کومه له ها و نقش و جهت هر کدام از جنگ خلیج به بعد و بعد از جدایی کمونیسم کارگری به تفکیک خواهیم پرداخت. سعی می کنم دور و نقش هر کدام از این کومه له ها در رابطه با مبارزات کارگران و کمونیست ها در کردستان را ابژکتیو توضیح بدهم.

(۱) شرکت کومه له در "کنگره ملی کرد" نه تنها با مخالفت ما بلکه با موج وسیعی از اعتراضات احزاب و اشخاص چپ هم مسلک و دوستان خود کومه له نیز رو به رو شد. اما منتقدین بیشتر کومه له را نصیحت کردند و فکر می کنند که آب رفته به جوب را می توانند بر گردانند. در پایان این فصل در مطلبی به عنوان "کومه له" همان "کنگره ملی کرد نیست، صاحب خانه است!" به این مساله می پردازم. علاوه بر این، توجه خوانندگان را به مطالعه کتابچه "کنگره ارتجاعی ملی کرد" منتشره توسط انجمن پژوهش های کارگری در این مورد، جلب می کنم.

(۲) من از متدولوژی منصور حکمت در سخنانی انجمن مارکس لندن تحت عنوان "بحران و انشعاب در کومه له" در سال ۲۰۰۱، "بحران کومه له و بازسازی ناسیونالیسم کرد" در ماه اوت ۲۰۰۰ در نشریه انترناسیونال شماره ۱۶ و سخنرانی کورش مدرسی در انجمن مارکس- حکمت لندن زیر عنوان "بحران کومه له از توهم تا واقعیت" به بهانه تشکیل فراکسیون جدید ناسیونالیستی فعالیت بنام کومه له، در روز ۲۶ ماه ژوئیه سال ۲۰۰۸ الهام گرفتم.

ما چه انتظاری از کومه له داشتیم؟

بر خلاف آنچه که کومه له به ما نسبت می دهد، ما طی این مدت به او اتهام نزدیم و نمی زینیم؛ ما از وی انتظاراتی داشتیم (ظاهراً انتظاراتی بی جای بوده) که کمونیست باشد، سیاسی باشد و به ناسیونالیسم تحت عنوان "دیپلوماسی" بیش از این باج ندهد. در کشمکش ناسیونالیسم با کمونیسم، از کمونیست ها دفاع کند و وقتی پای اصول در میان است، مصلحتگرا نباشد. ما دوست داشتیم کومه له مسئول وزنه ای باشد که همه ما کمونیست ها به وی داده ایم. انتظار داشتیم از آزادی و حق زنان دفاع کرده و بدلیل مسائل اخلاقی آنان را از کومه له اخراج نکند و حداقل به اندازه کشورهای لیبرال اروپا- از حق دخالت نکردن در زندگی خصوصی افراد بالغ، پیگیر باشد. این در خواست ها اتهام زنی به کومه له است؟ ما گفتیم شما نمی توانید خود را کمونیست معرفی کنید و برخورداران به زن اخلاقی باشد. نمی توانید ادعای کمونیست بودن داشته و نیروهای ناسیونالیست را متحد استرژیک خود بدانید و به منصور حکمت نفرت پراکنی کنید. گفتیم شما حق ندارید زیر شعار ارتجاعی فدرالیسم و خودمختاری بنام کارگر و زحمتکش کردستان عکس بگیرید. گفتیم همراه ما با تلاش نمایید که مساله کرد از طریق یک رفتارند از مردم کردستان و با نظارت سازمان ملل برای: جدایی و تشکیل کشور مستقل کردستان و یا بمثابه شهروندان متساوی الحقوق در ایران حل کنیم. دیگر بنام مساله کرد، پرچم، مرز و وطن یعنی مقدسات بورژوازی را ستایش نکنید. می خواهیم گرایش لیبرالیسم چپ در کومه له لانه نکنند. (فعلاً گرایش لیبرالیسم چپ از سر و کول آنان بالا می رود). هشدار دادیم که رشد این گرایش می تواند کومه له را از (کودار) گندیده تر کند. اما کمونیسم رنگ پریده

کومه له در همه این میادین با ترس و پاسیفیسم که بعد از سقوط کمونیسم بلوک شرق سر تاپای وجودشان را گرفته ظاهر شده است. این چه وضعی است که مطرح کردن این بدیهیات را اتهامات به خود می نامید؟ این ها حداقل انتظار یک کارگر کمونیست کردستان از هر جریانی است که خود را کمونیست خطاب می کند. ما میخوایم که شما در مقابل فرهنگ زن کشتن که فرهنگ مشترک ملی، مذهبی و مردسالاری در کردستان عراق، ایران و ترکیه است سکوت نکنید. آبی به سر و صورتان بزند و نیاز اکثریت جامعه به تغییر انقلابی یعنی قدرت کمونیسم را در پراتیک و نقد به احزاب کردستانی باور کنید و بکار بگیرید. در مساله اشغال عراق به دنبال احزاب عراقی نروید و موضع کمونیستی اتخاذ نماید. با کمونیست ها دشمنی و با ناسیونالیست ها عکس نگیرید. در برابر نفرت پراکنی ناسیونالیسم علیه منصور حکمت و حکمتیست ها با شجاعتی که در پلنوم ۱۶ از خود نشان دادید، بایستید. آیا انتظار و توقع اتخاذ سیاست بر این اساس و گفتن این حداقل ها را اتهامات به خود می دانید؟ این چه فرهنگی است رواج می دهید که پاسخ نقد سیاسی و رهنمایی، هشدار و یادآوری ما را چنین با پرت و پلا گفتن به "دکان و شعبات کمونیسم کارگری" پاسخ می دهید؟ مگر کومه له خود چند شاخه است؟ کومه له مهندی، ایلخانیزاده، کهنه پوشی، کومه له علیزاده، کومه له پراکنده و... اگر با ناسیونالیسم و لیبرالیسم چپ مرزبندی نکنید، کومه له های جدید تری در آینده نیز خواهیم داشت. بسی جای تاسف است که واکنش شما به این رهنمایی ها، خطاب کردن ما به "دکان و شعبه های کمونیسم کارگری" است!

مشخص است اگر کومه له خود نخواهند، ما صرفاً با فشار نقد نمی توانیم وی را به اتخاذ این جهتگیری منقاعد کنیم. ولی این پروسه به نتایجی ختم می شود که کارگر و کمونیست کردستان دیگر به وی دخیل نبندند. تاریخ گذشته ما این وظیفه را به دوش ما گذاشته است. ما این را وظیفه فعلی خود در کردستان میدانیم. یعنی نه تنها بخاطر اینکه هر کدام از اشخاصی که اکنون مورد نفرت نویسندگان متعصب کومه له ها قرار گرفته ایم - ده سال و بیشتر در کومه له تلاش کردند - تا دو صف ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان مخدوش نشود. چه از درون و چه از بیرون، از ما انتظار سد کردن در مقابل به راست چرخیدن بیشتر کومه له هست. مردم ایشان را با کمونیست های دیگر مقایسه می کنند. طرفداران کومه له جدید هر چه از این نازل تر هم به ما برخورد کنند و فضا را متشنج نمایند، تا مردم و صفوف خودشان به ما توجه نکنند، موفق نخواهند شد. هیچ مانع تراسی گرایشات ناسالم و مخرب در تشکیلات نامبرده، ما را از تلاش برای به چپ چرخاندن کومه له و تقویت کمونیسم در کردستان و تلاش برای تحقق این امر باز نمی دارد. تا مردم وی را با قیافه چپ و تاریخ گذشته بشناسند، ما از او این توقع و انتظارات را داریم. روزیکه برای کارگران روشن شد که کومه له دیگر این خاصیت را تماماً از دست داده است، ما هم تاکتیک مان را تغییر داده و سیاست درست از وضع جدید استنتاج خواهیم

کرنولوژی صعود و سقوط کومه له

برای ما، مفهوم پرداختن به تاریخ عبارت است از اینکه اولاً پدیده ها را در حال گذار و تکامل دید، ثانیاً امروز چه نتیجه و پیامی از آن گرفته می شود. آیا مورخ می خواهد جنبه انقلابی فلسفه هگل "همه چیز در حال تغییر و دگرگون شدن است" را ثابت کند، یا نتیجه وارونه هگل از اسلوب فلسفی کشف شده خویش "جاودانگی نظام موجود" را؟ آیا تاریخ را آنطوری که بوده در متن زمان خود به تصویر می کشد، یا آن را بر حسب نیاز زمانه، با توانایی ها، داده ها و عقل امروز حیف و میل کرده و به آن نگاه می کند؟ ایشان با تاریخ میخواد چکاری کند و خود وی کجای این تاریخ ایستاده است؟ آیا درک تاریخ برای ما، درک پایه های مادی روندی است که منجر به تغییر شیئی و دگرگونی ها و تاریخ نتیجه و سنتز این دگرگونی ها است. اگر تاریخ پدیده ها، سازمان ها و احزاب سیاسی را مثل انسان در نظر بگیریم، بر خلاف تبیین این جریانات متافیزیک، دورانهای مختلفی دارند. دوران جنینی، دوران کودکی، دوران جوانی- بلوغ و دوران نزول. تفاوت های ادوار جنینی، کودکی، جوانی و... هیچ اشکالی ندارد، و بر عکس، اینها جزو پروسه اجتناب ناپذیر و منطقی تکامل هستند. آنچه اشکال دارد، روایتی از تاریخ گذشته خویش، جریانات و اشخاصی است که وانمود می کنند که همیشه کامل و بالغ بوده اند! این روایت غیر دیالکتیکی نه واقعی و نه طبیعی است و من در این سطور قصد به نقد کشیدن این تبیین غیرمارکسیستی از تاریخ تاسیس کومه له را دارم.

امروز اگر شما به سیاست، پراتیک و رویکرد طبقاتی- اجتماعی کومه له جدید انتقاد داشته باشید، طرفداران متافیزیک و کلیشه پرداز، در سنگر برخی از رویدادهای تاریخی، سنگر می گیرند تا از مساله کنکرت و مشخص سیاست امروز طفره بروند. پشت لیستی از اقداماتی که هر کدام ویژه دوران خاصی و محصول پراتیک جمع معینی بودند، سنگر گرفته تا روندهای پس از آن اتفاقات را در سایه آنها بی پاسخ بگذارند و یا موجه جلوه دهند. در نتیجه ما باید با ماتریالیسم دیالکتیک تاریخی، خیلی مختصر نظری به رویدادها داشته باشیم، که این تاریخ چگونه ساخته شد، کی شروع و کی پایان یافت و محصول آن چیست؟ من در تجزیه و تحلیل بستر شکل گیری کومه له، قصد ندارم در جزئیات به کل رویدادهای تاریخی مربوط به آن بپردازم، زیرا اغلب تاریخ مباحثات مهم کنگره ها، پلنوم ها، جلسات و سمینارها و در هر یک از آنها کدام مساله کلیدی و میرم بودند، هر یک از آنها به کدام جدل و معضل زمان خود جواب می دادند، توسط کدام گرایش جواب می گرفت... نوشته شده و مکتوب هستند (۱). در این بررسی تنها برگاهی را ورق میزنم که به مبحث کنونی ما کمک می کند. هدف از این یاد آوری مختصر، بدست دادن یک تصویر واقعی از پروسه شکل گیری کومه له نه سال قبل از انقلاب ۱۳۵۷، آنطوری که بود، می باشد.

زمانی که مردم برای اولین بار اسم کومه له که بعداً یک سازمان توده ای گردید را شنیدند، ماه ها پس از انقلاب ۱۳۵۷ بود. هدف این نیست که با عقل و روایت امروز، آنها را قضاوت کرد، بلکه هدف این است که آنها را در متن ادوار خود گذاشت. من بجای برجسته کردن ضعف یا نبوغ افراد چه پیش و چه پس از علنی شدن سازمان نامبرده، به برجسته کردن گرایشات، جنبش های عمومی و سنت

های طبقاتی- اجتماعی که انسان ها را در سطح کلان حول پلاتفرمی بسیج می کند می پردازم و آنها را نقد یا تأیید خواهم کرد. از سنت های طبقاتی باید شروع کرد زیرا سنت ها مهم هستند.

بستر شکل گیری کومه له

می گویند در سال ۱۳۴۸ کومه له را تاسیس کردند. در آن ایام ایران در چه وضعیتی به سر می برد؟ بافت طبقاتی و مناسبات تولید چگونه بود و هر کدام از طبقات جامعه جهت فایق آمدن بر معضلات و پیروزی بر دشمن، چه راه حلی (دنیای بهتر خود را) جلوی جامعه می گذاشت؟

همه متفق القول هستند که اصلاحات ارضی دههٔ چهل- جهت برطرف کردن موانع نظام فئودالیسم بر سر راه رشد نظام سرمایه داری در ایران، مبنای تحول بزرگی بود که بر تمام فعل و انفعالات اجتماعی، سیاسی و طبقاتی جامعه تأثیر گذاشت. این تغییر و تحولات که پایه های آن از قبل توسط رشد و توسعه مناسبات (زیربنا) اقتصادی و اجتماعی فراهم شده بود، زمینه مادی در اختیار طبقات جامعه گذاشت تا بر متن آن، تصویر خود از (روبنا) حق، آزادی و برابری (حقوقی) انسان و مبارزه برای بدست آوردن آنها را در شکل جنبی و مبتدی، در دستور قرار دهند. در متن این شرایط، محافلی که کومه له را تاسیس کردند، از کدام بستر اجتماعی، دیدگاه های چه اقشار و کدام مکاتب فکری، سیاسی و طبقاتی را نمایندگی میکردند و دیده به جهان گشودند؟ این محافل میخواستند چکاری کنند؟ هدف بلند مدت و کوتاه مدت آنها چه بود و استراتژی دست یافتن به آن پلاتفرم احتمالی کدام بود؟ اصولاً استراتژی و پلاتفرمی داشتند؟ آیا کومه له پس از کنگره دوم تا کنگره ششم در امتداد آن کومه له اولی است که در سال ۱۳۴۸ تاسیس شد؟

هنگامی از مساله سیاسی، بنیان نهادن، تاسیس سازمان و رهبران صحبت می کنیم، تصویری به ذهن متبادر می شود که: انسان هایی بالغ، دنیا دیده و کارکننده نشسته و به مفاهیم رهایی (رهایی از چه؟)، انقلاب (کدام انقلاب؟) و هویت طبقاتی مستقل پرولتاریا (استقلال از چه؟) فکر کرده اند که هویت برنامه، استراتژی و غیره باید بر طبق نقشه پیش برود. اما این تصور در مورد تاسیس سازمان کومه له درست نیست. کومه له هنوز هم پاسخ پرولتاری به این مسائل و مفاهیم ندارد، چه برسد به سال ۱۳۴۸. در سال ۱۳۴۸ موسسین این سازمان محافلی "تینجر" جوانان زیر بیست سال بودند که دو نفرشان نان آور خانواده نبودند. جوانانی هجده، نوزده ساله بعنوان دوست و هم محفل با هر بهانه و سبک کاری دور هم جمع می شدند و خود را نوعی سازمان می پنداشتند. روشنفکران مدرنیست ناراضی تحت تأثیر اوضاع کمونیسم مائویستی و استالینیستی در دسترس آن روز جهان بودند که با کمونیسمی که ما می شناسیم ۱۸۰درجه تفاوت داشتند. حتی اگر به هر نحوی از انحاء خود را مارکسیست می پنداشتند، در رویکرد اجتماعی (سلف آنها که هویت برنامه، استراتژی و غیره داشتند) نیز، هم و غم مارکسیست آن زمان، بسان ناسیونالیست ها و لیبرالیت های وطنی، توسعه نیافتگی کشور، به تاراج بردن منابع خلق توسط امپریالیسم و اعتراض به "سگ زنجیری" بود. آنان چه هدف متمایزی از هم مسلک خود داشتند، مشخص نیست، چون هیچ منابع، اسناد و مدارک مکتوبی ندارند. انتظار ما از این محافل هم در همین حد باید باشد. گفتم دوران جنبی و دوران کودکی هیچ اشکالی ندارد، ولی آن تفاسیر و تعاریفی که امروز در سن شصت و خورده ای از تاریخ خود و آن گذشته میکنند، دارند حقایقی را از چشم مردم پنهان می کنند و گذشتهٔ خویش را طوری وانمود می کنند که آن روزها هم، کامل و بالغ بودند، و این در حکم نفی ماتریالیسم تاریخی است !

تمام منابع موجود مربوط به چگونگی شکل گیری و هدف از تشکیل آن محافل که امروز در دسترس هستند، بیشتر به صورت نقل قولهای شفاهی، خاطرات و محدود نوشته هایی است که همه آنها چند سال پس از انقلاب ۵۷ تولید شدند و در دست عموم قرار گرفتند که در خیلی موارد مطابق هم نیستند. نقل قول اشخاصی که در کومه له جدید هستند با آنهایی که در کمونیسم کارگری می باشند تناقض دارد. اگر تمام تعریف و تمجیدهای بخشاً موجه و اکثراً ناموجه از خود و هر آنچه خود در مورد خویش می گویند را بی ابهام و بی تردید بپذیریم، باز به گفتهٔ خودشان محافلی کارگری و کمونیستی به معنای متعارف نبودند. اما یک واقعیت محرز است: جوانانی دلسوز مردم، مبارزینی علیه شاه و سیستم دیکتاتوری او بودند. اغلب زندانی کشیدند، آدم مارکسیست (مارکسیسمی که آن زمان در دسترس بود) در میانشان پیدا می شد. اما مطلقاً تبیین مارکسیستی، سیستم الترناتیو بعنوان خط سیاسی و نیروی مارکسیستی قابل انتخاب در دسترس مردم نبودند. مشخص نیست اسم گردهمایی نامبردگان چه بود و آیا ماهی یک بار، شش ماه یک بار مخفیانه دور هم جمع می شدند تا سازمانی که بعداً نام کومه له بخود نهاد، پایه گذاری نمایند؟ چگونگی این داستان ترکیبی از واقعیت، سراب و اغراق است. کنگره ۱ آنها گویا و شفاف بما گفت چه تعریفی از آزادی و برابری، آزادی زن، از ناسیونالیسم و تشکل کارگری و خلاصه چه بضاعتی داشتند. پس، قبل از انقلاب ۵۷، نباید کومه له را با هیچ معیاری جدی گرفت و آن تاریخ حالتی بیشتر سراسر ابگونه دارد تا ملموس. نمی توان روی این دوره حساب کرد. این دوران بیشتر جنبه سمبلیک دارد تا تعین خارجی و مشخص. هیچ جثه تشکیلاتی، وزنه اجتماعی و بنیه فکری مارکسیستی پیشکش، حتی به اندازه امروز روی ناسیونالیسم شان فرموله نبودند. هیچ انسان معمولی اسم سازمان آنها را تا مدتها پس از انقلاب ۵۷ نشنیده بود. این محافل از مبارزه کارگر با سرمایه دار تازه به دوران رسیده برنخاسته بودند. طبقه کارگر کردستان بسیار جوان بود. این طبقه تازه در شکل بسیار خام و ابتدایی، داشت نیازی های خود را به جامعه تحمیل می کرد. تظاهرات، اعتصاب عمومی، مبارزه مدنی و قانونی محلی از اعراب نداشت. در سال های متأخرتر این ابهام کمتر نگردیده است، چون منابع، اسناد و مدارک مکتوبی از آن دوران در دست نیست .

ایران و جهان / مشی چریکی در هالهٔ ابهام

در دهه چهل، بدلیل تاثیر انقلابات چین، کوبا، الجزایر و جنگ ویتنام، مشی چریکی و مبارزه مسلحانه در بخش هایی از جهان هنوز از مد نیفتاده بود. مستقیم و غیر مستقیم تئوری های "محاصره شهر از طریق روستا"، و "قدرت سیاسی از لوله تفنگ در می آید" مائو، هنوز در بورس بود. سپس، تدریجاً با سرکوب جنگ چریکی و مبارزه مسلحانه در آمریکا لاتین و سترونی انقلاب بوسیله جنگ چریکی، ادامه مبارزه مسلحانه را سؤال برانگیز کرد. مثل هر موضوع مد شده و از مد افتاده در سطح جهان، مد شدن و از مد افتادن این یکی هم تاثیر خود را بر جامعه ایران گذاشت. محافل روشنفکران ایرانی، با مرزبندی نیم بند با مشی چریکی که از مد افتاده بود، به مبارزه توده ای- عمومی، مدنی، قانونی و محلی با برداشت آن زمان خود از هر یک از این مقولات و عرصه ها روی می آورند. اما محافل مورد اشاره ما با ملغمه ای از مرزبندی با مشی چریکی و داشتن گوشه چشمی به آن، به مبارزه توده ای روی می آورند. اما منظورشان از روی آوری به مبارزه توده ای رفتن به میان کارگران و پاسخ گویی به نیازهای جامعه شهری نبود، منظورشان رفتن به روستاها و مبارزه همراه با دهقانان بود. رفتن به روستا و توجه به دهقان بخودی خود اشکالی ندارد، بشرطی که در عصر سرمایه داری از منظر طبقه کارگر و کمونیسم به حل مساله اصلاحات ارضی دهقانان پرداخت. اما هیچ چیز محافل نامبرده شسته- رفته نبود. هم این و هم آن، همه چیز و هیچ چیز بودند. قبلاً گفتم چقدر مارکسیست، بیش از آن پوپولیست بودند، چقدر روشنفکر چپ، بیش از آن روشنفکر ناسیونالیست بودند، چقدر دلسوز کارگر بودند، ده برابر آن شیفته دهقان و چقدر سراسری بودند، ده برابر محلی. منظور این نیست روشنفکر چپ نمی تواند مدافع کارگر باشد، یا به آنان بی توجه بود. توجه به افشار روشنفکر درست است، به شرطی که پرچم اعتراض کارگر به سرمایه دار و جهتگیری و سبک کاری با این مشخصات را در دست داشته باشد. اولویت های متناسب با رفع تضاد کار و سرمایه، جهت برابری اقتصادی نه صرفاً برابری حقوقی اتخاذ کند. عرصه های که این محافل هیچ کدام از آنها را شفاف نساخته بودند.

هسته اصلی آنچه در جهان کمونیسم می نامیدند، زیر آوار کمونیسم چینی، روسی و آلبانیایی مدفون بود. همه جا پیراهن ناسیونالیسم به تن آن کرده بودند. محافل و اشخاصی که پس از انقلاب ۱۳۵۷، خود را کومه له نامیدند، چند محفل به لحاظ ایدئولوژی و سیاسی- طبقاتی چپ التقاطی در میان صدها محافل مخفی و زندانی آن روزگار ایران بودند، که یا طرفدار چین یا روسیه که ناسیونالیسم چپ در اغلب کشورهای تحت سلطه خود را با آنها تداعی می کرد. آنان تا چند سال پس از انقلاب ۱۳۵۷، جامعه ایران را "نیمه فنودالی- نیمه مستعمره" می دانستند، بسیار بعید بود که طبقه کارگر، تشکل مستقل او و برابری (برابری اقتصادی) در سیستمشان وزن و جایگاهی داشته باشد. بنیان گذاران کومه له مثل هر سازمان دیگر آن زمان از روشنفکران آن زمان جامعه بودند. اینجا مشخص است ظهور، خواستگاه شروع و نقطه عزیمت آنان پاسخ به نیازهای طبقه کارگر نبود. از تضاد کار و سرمایه، از اعتراض کارگر به سرمایه دار نطفه نیسته بودند. به معنای متعارف محافل کارگری نبودند، از مبارزات و محیط آنان برنخاسته بودند. این مشخصات غیر کارگری تنها منحصر به آن محافل نبود، بلکه یک سازمان سیاسی چپ ایرانی وجود نداشت که از بستر کارگری برخاسته باشد، از بافت کارگری تشکیل شده باشد و از اعتراض کارگر به جامعه مبارزه را نمایندگی کند و راه حل کارگری به جامعه ارائه دهد. کومه له هم استثناء نبود.

کوته بینی نظری در بدست گرفتن قطب نمای راه حل کارگری، با توجه به سن و سال کم، عدم رشدیابندگی مادی مناسبات تولیدی و اقتصادی آن زمان کردستان قابل درک است. طبقه کارگر، جوان، بی تجربه، بی تشکل و بشدت آلوده به دنیایی بود که تازه اصلاحات ارضی سال ۴۲ از آن جدا کرده بود و هنوز به هیچ لحاظی فاصله زیادی با آن نداشت و مثل یک طبقه تازه قوام گرفته بود. طبقه کارگر بشدت آلوده به دنیای داده ها و ارزشهای بورژوازی و کهنه بود. هنوز وزنه اجتماعی و حامل مطالبات مضمونی رادیکال کارگری، به جامعه تماماً رسوخ نکرده بود. کوته بینی نظری این محافل در بدست گرفتن کمونیسم هم بی تاثیر از کمبودهای اولیه زیربنایی و موقعیت بین المللی کمونیسم آن ایام نبود، که آنان مانند هم کیشان خود در کشورهای جهان سوم و کل جهان؛ بنحوی یا منتقد شوروی و خود را در کنار مائو، یا منتقد مائو و طرفدار بلوک (روسیه) بودند. اما از نظر واقعی و عملی هر روز طبقه کارگر از مناسبات فنودالی فاصله می گرفت و به جمعیت طبقه کارگر افزوده می شد و چهره جامعه بدوی را تغییر می داد.

پس از انقلاب ۵۷، کومه له از تشکل ها و جمعیت هایی که هر یک بنام جمعیت دفاع از مطالبی مانند جمعیت دفاع از زحمتکشان در شمال کردستان، جمعیت دفاع از آزادی در سنجندج و اتحادیه دهقانان مریوان و جمعیت های دفاع... در سایر مناطق تشکیل شد که تا ماه ها پس از انقلاب ۵۷ فعالیت داشتند بدون اینکه جامعه آنها را بعنوان سازمان سراسری "کومه له" بشناسد. در آن مدت هر جمعیتی با تشخیص خود اولویت دفاع از موضوعی که آنرا حلقه اصلی می دانستند، تعیین و اجرا میکرد. کومه له تا زمان تاسیس حزب کمونیست ایران، خط منسجم مارکسیستی نداشت. اما به لحاظ پراتیک در عرصه های زیادی، عین یک جریان انقلابی و حتی کمونیست عمل کرده و موضع گرفت. شاید این الهام را از فضای انقلابی زمان انقلاب ۱۳۵۷ به این سو تا شکست آن در سی خرداد شصت ۶۰-۶۲ گرفته بود.

در یک کلام، کومه له ای که تا چند ماه پس از انقلاب ۵۷ اطلاعیه ها و سخنرانی هایی خود را با "بسم الله... و بسم قاسم الجبارین" شروع می کرد، با عزالدین حسینی تا مدتی یکی پنداشته می شد، به کاندیداتوری ریاست جمهوری مجاهدین رای داد، ملا را برای مراسم عقد به مقر خود دعوت می کرد، بعید بود به آزادی زن، لغو مجازات اعدام، برخورد درست به مجرمین و اسرای جنگی(۲)، برخورد به مذهب و غیره، فرقی آنچنانی با سایر احزاب سیاسی آن زمان ایران و کردستان داشته باشد. به معنی واقعی کلمه، آن محافل کمونیست نبودند و خودآگاهی کمونیستی جایگاه تعیین کننده ای در سیستم فکری و پراتیک آنان نداشت. اگر با هر تعریفی خود را مارکسیست می نامیدند، مارکسیست های همچون حزب توده، چریکهای فدایی خلق ایران و محافل چپ آنروزی ایران بودند که

درکشان از کمونیسم و کارگر همان درک رایج کمونیسم موجود بین المللی شوروی و یا چینی بود. بنیان گذارانی که امروز با کومه له و اقمار آن هستند زیاد روی کمونیست بودن آن زمان خود اصرار ندارند. بستگی دارد کجا و مخاطب شان کی باشد. در محافل ناسیونالیست ها و گردهمایی های کردی بر روی اصالت کردی خود تاکید می گذارند، و هر آنگاه در محافل چپ و کارگری باشند دُر مارکسیستی و "کمونیستی" خود را بالا خواهند برد و در همبستری با جنبش سبز نیز، بر ایرانی و سراسری بودن خود تاکید می گذارند.

انقلاب ۱۳۵۷ کومه له را به صحنه آورد

انقلاب ۱۳۵۷ ایران خود چه رویداد بزرگی بود که کومه له را به صحنه آورد، موضوع دیگری است که ما اینجا فرصت پرداختن به آن را نداریم. کتاب ها و جزوات و مقالات متعدد در این مورد نوشته شده است و سمینارها و سخنرانی ها ارائه گردیده است که من فقط برای نمونه چهار سمینار انجمن مارکس- حکمت از کورش مدرسی با سر تیتر "انقلاب ۱۳۵۷ ایران یک بررسی تحلیلی" و از نوشته "تاریخ شکست نخوردگان" منصور حکمت اسم می برم.

قبلاً متذکر شدم که کومه له به لحاظ پراتیکی در عرصه های زیادی در زمان انقلاب یا اگر دقیق تر با درک امروز آن را اسم گذاری کنیم "جنبش سرنگونی ۱۳۵۷"، بخصوص پس از آن، به درست عین یک جریان انقلابی و حتی کمونیست عمل کرد و موضع گرفت. موضع قاطع در برابر جمهوری اسلامی، دفاع از دهقانان در مقابل فئودال و دلسوزی برای زحمتکشان در شرایطی که جامعه به چنین اقداماتی احتیاج داشت، کافی بود تا مردم آن را مثل ابزار و وسیله مبارزاتی، یا تنها ابزار موجود مناسب قابل استفاده برای کارگران و زحمتکشان بدست بگیرند. چنین جریانی را در آن مقطع تاریخی، کارگر، آن را علیه صاحب کار، دهقان در برابر فئودال و همه علیه جمهوری اسلامی بدست میگیرند. این مشخصات کومه له را از سطح محافلی به یک سازمان توده ای ارتقا داد و وارد صحنه سیاست ایران کرد. این چند اقدام به درجه زیادی کیس کومه له را از سازمانهایی چپ مشابه آن متفاوت کرد. از این نظر، نقد و بررسی کومه له بعد از انقلاب ۱۳۵۷ مقداری پیچیده تر از سازمان های دیگر چپ ایرانی آن دوره است. پیچیدگی مساله این است که یک تاریخ کمونیستی معین و محدود پشت این اسم وجود دارد. از زمان جنبش سرنگونی ۱۳۵۷ به این سو، مدام محل تلاقی حداقل دو گرایش اصلی جامعه بوده و به طنابی می ماند که یک سر آن در دست گرایش کمونیستی کارگران درون جامعه کردستان و ایران و سر دیگر آن در دست گرایش ناسیونالیسم بوده که بنا به مقتضیات و توانایی هر کدام از این دو گرایش اصلی، آن را تا سر حد قطع کامل و پاره کردن این طناب به سوی ارزشهای خود کشیده اند. زمانی وزنه سنگینی آن بطرف کمونیسم (بین کنگره های دوم تا ششم به مدت ده سال) و زمانی (پیش از کنگره دو و پس از جنگ خلیج و استقرار ناسیونالیسم کرد در عراق)، به سوی ناسیونالیسم بیشتر چرخیده و نزدیکی داشته است. کومه له هیچ وقت صد در صد مانند ابزاری خالص به تصرف کامل یکی از این گرایشها در نیامد. اسناد تاریخی تماماً گواهی تفاوت کومه له قبل از کنگره دوم با کومه له پس از کنگره دوم تا ششم میدهند. کومه له کنگره ششم متفاوت با کومه له بعد از جدایی کمونیسم کارگری است. پراتیک کمونیستی کومه له بعد از انقلاب ۵۷ و ادبیات هر دوره ای این زور آزمایی گرایشها در سمت و سوی دادن به حرکات و روندهایی که با کومه له آن زمان تداعی می شد، مکتوب است و خواننده حقیقت جو میتواند به آنها مراجعه کند. در این زمینه منابع کم نیستند و علاوه بر این اثر، در منتخب آثار منصور حکمت (۳) منابع زیادی قابل دسترس هستند. این اسناد چگونگی مبارزه ایدئولوژیکی از اصول تا عرصه های پراتیک، سبک کار و دیپلماسی، از تصویب مصوبه ها و قرارها در کنگره ها، پلنوم ها و کنفرانس ها، و برخورد به کتک زدن مردم، رفتار نامناسب با اسرای جنگی، سازش نکردن با فرهنگ مردسالار و ضد زن و غیره، جنگ این دو گرایش در زندگی روزمره تشکیلات کومه له با همدیگر را نشان می دهد. ما رد پای این گرایشها را در سنتهای پراتیک می بینیم: مثلاً زمانی که مناطقی در دست داشتیم، ما چند نفر را بخاطر زن کشی و فرهنگ مردسالاری در جامعه زندانی و مجازات نکردیم، اما بخاطر همکاری با رژیم صد ها مزدور را مجازات کردیم. برخی ارزشهای بورژوازی که در جامعه نهادینه شده اند، را دستنخورده به حال خود رها کردیم. ولی علیرغم تمامی این نقایص، تصمیم به مبارزه علیه حمله جمهوری اسلامی به کردستان در ۲۸ مرداد ۵۸، دفاع از دهقانان در مقابل فئودال و دلسوزی برای زحمتکشان بود که کومه له سر بلند از آن بیرون آمد. این تصمیمات و اقدامات او را از گاه به گاه تبدیل کرد.

همکاری کومه له با اتحاد مبارزان کمونیست، دست آوردی برای هر دو!

زمینه ها و ضرورت همکاری کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست ناشی از چه شرایطی بود؟ همینکه طبقه کارگر وارد صحنه سیاست شود، با خود اجندهایی (دستورالعمل) می آورد که احزاب سنتی بورژوازی قادر به دادن پاسخ رادیکال به آنها نیستند و علیه آن خواسته ها قد علم می کنند. روی آوری کارگران و زحمتکشان کردستان به کومه له در جریان انقلاب ۱۳۵۷ و پس از آن، این سازمان را ناچار به تلاش برای پاسخ دادن به حداقل نیازهای رادیکال آنان کرد. کومه له بلحاظ نظری و خط سیاسی- طبقاتی، ظرفیت و توانایی پاسخگویی به نیازهای طبقه کارگر را نداشت. اما اگر میخواست کارگران و زحمتکشان کردستان را با خود داشته باشد، باید رادیکال ظاهر می شد و اگر رادیکال ظاهر نمی شد، کسانی که مساله ملی "خودمختاری و برخی از مطالبات حقوقی" داشتند چرا با او بیایند، مگر حزب دمکرات در این زمینه ها با سابقه تر از کومه له نبود؟

مدتی پس از جنبش سرنگونی ۵۷، ادامه کاری کومه له نزدیک به بن بست بود. این سازمان در بعد تشکیلاتی، نظری و استراتژی با تناقضاتی مواجه بود. مقابله با رژیم را خارج از توانایی نیروهای خود می دانست. دورنمای چیره شدن بر ضد انقلاب تا حدودی تیره

و تار بنظر می رسید و کومه له از این مساله تحت فشار بود. بعضی از پیشمرگان با طنز می گفتند که آنان برای شش ماه از شهر خارج شدند ولی اینک آن مدت به چند سال طول کشیده است! آینده مشخصی برای تصرف مجدد شهرها توسط آنان وجود نداشت. برای خارج شدن از بن بست، مثل همیشه دنبال (ناجی) پاسخ به تشکیلات ملون خود می گشت. همه تئوری های نیم بند "نیمه فئودالی-نیمه مستعمره" جامعه ایران، و "رژیم لرزان" است آن زمان کومه له، کفاف پاسخ گویی به چگونگی ادامه بقا و ادامه مبارزه آنان با شرایط تازه را نمی کرد. نامبرده، بنا به توانایی ناچیز مبانی نظری خود، قادر نبود برود و پاسخ این معضلات را پیدا نماید. در جستجوی نیازهای نظری و استراتژی، با اتحاد مبارزان کمونیست اتحاد کرد. پاسخی که توسط سازمان سهند و بعداً اتحاد مبارزان کمونیست برای ادامه کاری تهیه شده بود- را، مرهم علاج دردهای خود می دانست و با درک و برداشت آن روز، آنها را وام گرفت. پروسه اتحاد با "اتحاد مبارزان کمونیست" تا سطح پذیرش مارکسیسم انقلابی ادامه داشت.

باید این فاکتورها را مد نظر داشت که زمانی همکاری کومه له با اتحاد مبارزان کمونیست شروع می شود که با انقلاب ۱۳۵۷ خیلی فاصله نداریم و برای انقلابیون، هنوز آن جو انقلابی تازه است و شکست انقلاب محتوم نیست و نباید آن را قبول کرد. اما موج انقلاب فروکش می کند. سی خرداد ۶۰ نزدیک می شود. نیروهای نظامی کومه له از شهرها به سوی روستاها در حال عقب نشینی هستند. افق پیشروی وی تیره و تار می شود. درست است کومه له خود را کمونیست میدانست، اما انواع کمونیسم داشته و داریم. کمونیسم مثل لباسی نیست که هر آنگاه به تن کردید، دیگر شما را بپوشاند، بلکه متکی به یک طبقه معین و دارای جهان بینی- نظری، متدولوژی معین، تئوری علمی و اجتماعی معین و زنده یک گرایش و جنبش کارگران است که باید در هر کدام از این زمینه ها، این جهان بینی را زنده به کار گرفت و آموخت. صد سازمان و حزب "کمونیست" وجود دارند که وقتی پای عمل و معنی کردن این مفاهیم به پراتیک روزمره به میان می آید، ایشان با هم به جویی نمی رود. معهذا اگر زمانی این طیف موافق راه حل منصور حکمت بود، خود به نتیجه درستی آن راه حل نرسیده بود، تا آن به بخشی از وجود، پراتیک و خود آگاهی شان تبدیل شود. اشخاصی آن را برای کومه له تهیه و حاضر کرده بودند. (باد آورده را باد می برد). فراموش نکنیم که بعداً مشخص می شود که گرایشی در کومه له آنها را برای همان امری که به آن فکر می کرد و کومه له را بروی آن ساخته بود پاسخ می دانست، در نظر داشت و وام می گرفت. کومه له جهانی بینی متفاوتی از دیگر سازمانهای پوپولیست ایرانی نداشت و وضع اش بهتر از آنها نبود. به این خاطر هیچ وقت این پاسخ به خود آگاهی همه جانبه او در عرصه پراتیک تبدیل نشد. اگر روزی بنظر او راه حل بهتری برای مساله کرد پیدا می شد، ایشان خود را از دست تکرار کردن طوطی وار تزاها و دکترین "کلیشه" کمونیسم منصور حکمت خلاص می کرد، همچنین که بعداً طیف هایی این کار را کردند. از نظر خودشان با ابزار و وسیله سر راست تر، دنبال متحقق کردن آرمانهای ملت کرد بودند. بخصوص کمونیسم "ملون" آن ایام به همه چیز غیر از کمونیسم مارکس، لنین و منصور حکمت شبیه بود. ترکیبی از تلاش برای پاسخگویی به نیازهای شرايطی که در آن گیر کرده بود از طرفی، و انرژی که از اتخاذ سیاست های درست در مقابله با رژیم و کمپ ارتجاع حامی رژیم کسب کرده بود، از طرف دیگر، شهادت انتقاد از کمبودهای خود را داشت و برای جبران آنها میتوانست چاره اندیشی کند. توافق کومه له با عناصر مارکسیسم انقلابی یکی از راه های چاره اندیشی و جبران این کمبودها بود. و این دست آوردی نه تنها برای هر دو سازمان مذکور، بلکه یک پیروزی بزرگ برای کل جنبش کمونیستی در ایران به حساب می آید. محصولات مبارزه نظری، متدولوژی اتحاد مبارزان کمونیست و مارکسیسم انقلابی اگر با ماتریال انسانی و کادری آن زمان کومه له ترکیب نمی شد، نه این و نه آن، به آنچه بعداً شدند، تبدیل نمی شدند. منصور حکمت با پراتیک کمونیستی- نه تنها کومه له، بلکه کمونیسم ایران را زیرو رو و دگرگون کرد.

انگیزه مساوات طلبی کارگران بر اثر داده ها و مناسبات طبقاتی و اجتماعی بالقوه شکل میگیرد. اما متدولوژی، جهان بینی، تئوری علمی و اجتماعی کمونیستی بالفعل یک سازمان، البته خود بخود بدست نمی آید. با آن تلاش و تصمیم درست، کومه له شریک خط، جهت و تئوری انقلابی مارکسیسم انقلابی شد. پیوستن به صف اتحاد مبارزان کمونیست، تحت هر شرایطی که بود، خدمات ارزنده به مارکسیسم انقلابی بود، تا با استخوان بندی و شالوده کادری کومه له، مارکسیسم انقلابی نیز مجهز شود.

تشکیل حزب کمونیست ایران کومه له را از گاه به گاه تبدیل کرد

اگر پروسه روندی که پس از ۱۳۵۹ شروع و در سال ۱۳۶۲ منجر به تشکیل حزب کمونیست ایران شد نمی بود، کومه له، سازمانی مانند کومه له رنجدران کردستان عراق در جنبش "مادر" ملی هضم می شد. وضعیتی همچون کومه له رنجدران کردستان عراق را پیدا می کرد که از همان سال های اول ژست جناح چپ ناسیونالیست را کنار نهاده و به بخشی از جبهه اتحایه میهنی و جنبش ناسیونالیسم کرد با حزب دمکرات وارد جبهه سازی و اتحاد میشد و به آن جنبش ملحق می شد. و اگر بعنوان سازمان سراسری ایرانی فعالیت می کرد، نمی توانست سرنوشت متفاوتی از سایر سازمانهای خط "دو" و خط "سه" ایرانی امثال پیکار، چریکهای فدایی خلق و... داشته باشد. چنانچه بعداً تور ساپورت کمونیسم کارگری را با دست خود پاره کرد و به بستر جنبش "مادر" ناسیونالیسم و پوپولیسم برگشت. تا قبل از تشکیل حکا، الگوی آنان کومه له رنجدران، ملا آواره و شریف زاده بود(۴). آدم های سطح رهبری خود را برای دوره دیدن... به میان آنها می فرستادند و مارکسیسم را جز اعلام وفاداری و خود را مارکسیسم دانستن، در کل هستی فعالیت آنان نمیتوان در جایی آن را مشاهده کرد.

همچنین تشکیل حزب کمونیست ایران، اتحاد مبارزان کمونیست را از یک محفل فعال در عرصه نظری و تقریباً ناشناخته در عرصه اجتماعی را، دارای استخوان بندی و عینیت مادی و تشکیلاتی کرد و از یک محفل به گاه تبدیل کرد. لذا اگر تئوری به پرچم پراتیک انسانهای معینی تبدیل نشود، کتاب است و در طاقچه خاک می خورد. اگر پراتیک کومه له به تئوری دست نمی یافت در سطح

جستجوی‌های روزمره یک سازمان پوپولیست می‌ماند. اوج رشد و تکامل انسجام نظری و تشکیلاتی کومه‌له بعد از تاسیس حزب کمونیست ایران بود. این اقدام آن را از بی‌برنامگی، دارای برنامه‌کرد، از نبود استراتژی دارای استراتژی کرد و از بلاتکلیفی هویتی دارای هویت کرد. بنابر اینها، تشکیل حزب کمونیست ایران کومه‌له را از کاه به کوه تبدیل کرد. اما پروسه این تحول چگونه صورت گرفت و تا کی دوام داشت؟

احتمالاً اکثر خوانندگان این سطور اطلاع دارند که منصور حکمت مهم‌ترین پرسوناژ این عرصه بود که دیدگاه‌های متفاوت خود را در نقد ناکارآمدی و بی‌تاثیری کمونیسم بورژوازی موجود در انقلاب ۱۳۵۷ ایران که گرایش پوپولیستی کومه‌له یکی از آنها بود را فرموله کرد. انقلاب ۱۳۵۷ ایران، مقطع مهمی بود تا کمونیسم متفاوت، کاربردی-سلبی و اجتماعی که خود را تحت عنوان "مارکسیزم انقلابی" از کمونیسم رایج طرفدار (بورژوازی ملی و مترقی) در ایران و جهان در اوایل انقلاب ۵۷ و کمونیسم کارگری متأخرتر متمایز کند. از نظر تئوری، مارکسیسم انقلابی بر کمونیسم ارتدکس مارکس پافشاری می‌کرد و به هر میزانی که قادر بود در زمینه‌های سبک کاری، سنت مبارزاتی، مسائل نظری و تحزب پیشروی نموده و ضمن نقد پوپولیسم موجود، توانست تفاوت‌های خود را نیز با نامبرندگان مشخص کند. از جمله اسناد و ادبیات پایه‌ای این تفاوت‌ها: "قبلاً به این متون اشاره کردم". منصور حکمت، با باور به تحزب کمونیستی از همان ابتدای انقلاب، سعی در تشکیل حزبی انقلابی و کارآمدی برای به قدرت رساندن طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی در ایران داشت و به این منظور در سازماندهی سازمان سه‌دهه در سال ۱۳۵۸ و سپس، اتحاد مبارزان کمونیست نقش عمده‌ای ایفا نمود. نامبرده در ادامه وارد پروسه فعالیت با نیروهای تشکیل‌دهنده حکا شد که با شرکت در کنگره ۳ کومه‌له در سال ۶۱، زمینه عملی تشکیل آن در تاریخ ۱۱ شهریور ۶۲ را فراهم نمود. وی این استراتژی را تا کنگره‌های ۳ حزب کمونیست ایران و کنگره ۶ کومه‌له، بمنظور جلب و جذب نیروهای فعال به این خط سوسیالیستی و در آوردن آنها از زیر تأثیرات نفوذ جنبش‌های پوپولیستی و ناسیونالیستی و غالب کردن افق کمونیستی بر آن سازمانها، تعقیب می‌کند و در این پروژه به موفقیت‌هایی چشم‌گیری دست می‌یابد.

دست‌آوردهای این دوره فعالیت کمونیست‌های متأثر از این رویکرد، محدود به کار تئوریک نیست و تجسم عملی دیدگاه‌های متمایز "مارکسیزم انقلابی" با چپ خلقی، در زمینه تحزب، با تشکیل حکا خود را نشان داد و عینیت یافت و وارد فاز دیگری شد. حزب کمونیست ایران برای یک مرحله از حیات خود، اهمیت عظیمی داشت و به ظرفی برای کمونیست‌های ایران تبدیل گردید. همزمان با نقد پوپولیسم طرفدار سرمایه‌داری "ملی و مترقی"، منصور حکمت یک مبارزه پیگیر را با کمونیسم بورژوازی متأثر از شوروی و بلوک شرق، چین و غیره شروع کرد و به نظریه‌ای شکل داد که امروز آن را حکمتیست مینامیم.

از آنجائیکه جریان‌های تشکیل‌دهنده حکا برخاسته از سنت‌های مبارزاتی متنوعی بودند، قابل درک است که خطوط متعددی در آن عمل می‌کرد و خط نامبرده تنها یکی از گرایش‌ها در درون آن بود. پس از چند سال (۱۳۷۰-۱۳۶۲) کار فشرده در حکا، برای منصور حکمت مشخص گردید که حکا دیگر آن ظرفی نیست که بوسیله آن بتوان کمونیسم کارگری را در همه عرصه‌ها به پیش برد. نامبرده در طی این پروسه به این نتیجه می‌رسد که مارکسیسم انقلابی بمثابة دیدگاه‌های نظری متمایز و حکا بمثابة ابزار تشکیلاتی آن، ظروف محدودی برای بیان و پاسخگویی به نیازهای کمونیسم معاصر هستند و لذا مناسب برای رویارویی با مصاف‌های جدید نخواهند بود. "کمونیسم کارگری" ترندی است که ایشان جهت تفکیک ترها و تفاوت‌های خود با خطوط دیگر بکار می‌برد. در نتیجه، از این تاریخ به بعد، دوران همزیستی و خاصیت حکا و مارکسیسم انقلابی برای کمونیسم کارگری معاصر، از هر نظری زیر سؤال می‌رود. کمونیسم کارگری با روشن بینی و آمادگی بیشتری برای فراتر رفتن از "مارکسیزم انقلابی" و نبرد با موانع تازه و ساختن ابزار مناسب این نبرد تازه، خود را آماده می‌کرد. متأسفانه عوامل داخلی و خارجی دخیل در پروسه اجرا و پیشبرد این پروژه‌ها، مهیا نبودند و در اغلب موارد به ضرر آن عمل می‌کردند. در زمینه عوامل خارجی می‌توان به شکست مدل سرمایه‌داری دولتی بلوک شرق در مقابل مدل سرمایه‌داری الگوی غربی و عوارض آن بر کمونیسم کارگری، و در زمینه عوامل داخلی به جنگ خلیج و عوارض آن برای تشکیلات آن زمان ما اشاره کرد.

گرایش‌های طبقاتی بر مبنای سنت‌ها، ارزش‌ها و سرچشمه قدرت خود رشد یابنده هستند. جریان‌هایی که نتوانند خود را با آن نیازها و اولویت‌ها تطبیق بدهند، بالنده نیستند و به مرور زمان حاشیه‌ای می‌شوند. کومه‌له جهان بینی-نظری، متدولوژی، تئوری علمی کمونیستی را از اتحاد مبارزان کمونیست (منصور حکمت) تا حدودی آموخت و به کار گرفت. به هر میزان این جهان بینی و متدولوژی را قطب نمای حرکت خود می‌کرد، رادیکال‌تر و محبوب‌تر در قلب کارگران جای می‌گرفت و خار چشم سرمایه‌دار و ناسیونالیسم می‌شد. اما بدلیل وجود گرایش‌های اجتماعی دیگر در کومه‌له، متأسفانه هیچ وقت کمونیسم کارگری به سنت، داده‌ها و پراتیک همه جانبه‌ای تبدیل و نهادینه نشد! خطوط غیر کمونیستی در کومه‌له ریشه داشت و ماحصل آن خطوط است که امروز کومه‌له کاری به کمونیسم منصور حکمت ندارد. نه خار چشم سرمایه‌داران و نه خار چشم ناسیونالیست‌ها است و نه در قلب کارگران بی‌توهم به ناسیونالیسم، جای دارد.

جنگ خلیج و پذیرش ضمنی صورت مساله غرب، زمینه‌های شق اول در حکا

ما بارها به تأثیرات منفی جنگ خلیج در این بررسی تحلیلی اشاره کردیم، زیرا آن تحولات تقریباً (بیگ بنگ) شروع مرحله جدیدی در روابط کومه‌له با کمونیسم کارگری و جدایی ما از آن بود. جنگ خلیج علاوه بر تأثیرات منفی جهانی آن، مشخصاً به رشد نیروهای

مذهبی و ناسیونالیستی در منطقه خاورمیانه کمک نمود و ما را با شرایط ویژه دشوارتری رو برو کرد. ویژگی جنگ خلیج برای ما در آن بود که درحوزه فعالیت ما بوقوع پیوست. جنگ ۱۹۹۰ خلیج که اساساً هدفش هژمونی آمریکا در منازعه بین المللی بعد از پایان جنگ سرد بر رقبای جدیدش بود، تأثیرات محلی هم داشت که منجر به عروج ناسیونالیسم کرد در منطقه شد و به آن جان تازه ای بخشید. ناسیونالیسم در حاکم هم جان تازه ای گرفت و سپربلای گرایشات سانتر، پوپولیسم و کمونیسم بورژوایی و مانع پیشروی ما در چالش کردن آنان در حاکم شد. نوک کوه یخ سنت های ناسیونالیسم کرد در حاکم، با نوشته های عبدالله مهدی در جلب و تشویق حاکم برای پشتیبانی کردن از قیام ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق و توضیح "مواضعمان برای آنها و مکاتبه با احزاب مختلف از جمله اتحادیه میهنی و یافتن بیشترین دوستان برای حال و آینده" در میان آنان نمایان گشت و از مزاحمت های نامرئی مراحل پیش از این رویدادها، به مرحله مخالفت آشکار با کمونیسم کارگری ارتقا یافت. جنگ خلیج صورت مساله مضاعفی روی میزکارما گذاشت تا که نتوانیم خود را همه جانبه آماده مبارزه با "کمونیسم" بی حرف و عمل و کم تحرک گرایش سانتر در حزب کمونیست ایران و رفتن به استقبال شرایط تازه ای که در دنیای پس از پس لرزه های سقوط "کمونیسم" شروع شده بود نمائیم. پیشروی خط منصور حکمت در این زمینه، در قدم اول ناتمام ماند و از طرف ناسیونالیسم کرد به مانع برخورد.

یکی از عوامل دیگر ناتمام ماندن غلبه خط کمونیسم کارگری از نظر سبک کاری بطور برگشت ناپذیر در حاکم، اوضاع بین المللی بود. رقابت بلوک سرمایه داری "بازار آزاد" به رهبری آمریکا با سرمایه داری دولتی به رهبری شوروی و بلوک شرق، در نیمه دوم دهه هشتاد به پیروزی بلوک غرب منجر شد. تمام محاسبات نظامی، سیاسی و اقتصادی که بر مبنای چندین دهه (جنگ سرد) و رقابت این دو قطب سازمان یافته بودند، بهم ریخت. جهان می بایست از نو بر اساس شکست سرمایه داری دولتی و پیروزی بازار آزاد (دمکراسی) آرایش جدیدی به خود می گرفت. غرب باید این پیروزی را با هجوم عظیم خود بر علیه جنبش برابری طلبی و کمونیسم در اصل، و وادار کردن "رقبای جدید" به پذیرش رهبری آمریکا توأم میکرد و کرد. جنگ خلیج و نظم نوین جهانی، مکمل این پروسه بود. درست است که غرب با حملات نظامی این پیروزی را بر رقبای خود بدست نیآورد، اما تثبیت و جشن پیروزی آن در سطح جهانی به عمل نظامی احتیاج داشت. با حمله رژیم عراق به کویت، مناسب ترین مکان برای این نقشه، منطقه خلیج و "آزاد سازی" کویت از دست عراق "اشغالگر" بود. قرعه تثبیت هژمونی آمریکا در این منازعه جهانی- بنام عراق در آمد. ناسیونالیسم کرد که تا قبل از این اتفاق با شهرداری سلیمانیه به همه شروط حکومت بعث راضی بود، در این مکانیزم جدید کنار آمریکا قرار گرفت و در سایه ۵۲ B های آمریکا به قدرت رسید. به قدرت رسیدن این بخش از ناسیونالیسم کرد، صفوف بهم ریخته آن گرایش در حاکم را جمع و منسجم کرد و مانع غلبه گرایش کمونیستی در حاکم شد.

کمونیسم کارگری مدت ها پیش از این تغییر در توازن قوای متفاوت در حزب و در جهان، در یک مبارزه سیاسی ناسیونالیسم کرد را شکست داده بود. ولی شکست ناسیونالیسم کرد در درون حزب کمونیست ایران، پیروزی آنچنان بزرگی و همه آن اهدافی نبود که در این مبارزه دنبال می کردیم. در نتیجه، گرایش کمونیسم کارگری از اهداف اولیه خود یعنی تعیین تکلیف با "کمونیسم" بی حرف و عمل سانتر (کمونیسم بورژوایی)، ناکام ماند و مسیر حرکت جنگ اصلیش بطرف جنگ با ناسیونالیسم کرد متوقف شد. تغییر مجموع توازن قوا در حاکم، امید ادامه کاری ما با آن گرایشات را کور کرد. معهذاً پس از یک دوره مبارزه آگاه گرانه سیاسی- در تمام جبهه ها با سانتر و ناسیونالیسم کرد؛ قبل از شروع جنگ خلیج، ادامه کاری ما در حاکم به آخر خط رسید و کمونیسم کارگری در ۱۰ ژوئن ۱۹۹۰ فراکسیون خود را تشکیل داد و پس از برگزاری پلنوم بیستم در مهر ماه سال ۱۳۷۰، از آن اعلام جدایی کرد و در پروسه دو ساله در همه زمینه ها از آن جدا شدیم.

گرایشات سانتر و کمونیسم بورژوایی در حزب کمونیست ایران که در مبارزه کمونیسم کارگری با ناسیونالیسم کرد شریک ما بودند، تا آن زمان نقد نشده و تقریباً دست نخورده، با دفتر و دستک غیر رسمی، اما دارای سنت و پراتیک پوپولیستی همراه کمونیسم کارگری، از حاکم جدا شده و با ما شریک خانه جدید شدند. گرایش کمونیسم بورژوایی در حاکم، پس از درگذشت منصور حکمت، در حزب کمونیست کارگری ایران به رهبری حمید تقوایی خود را منسجم کرد.

در روزهای واپسین شکست بلوک شرق، راست جهانی با هجوم به کمونیسم، بحدی آن را زیر فشار همه جانبه قرارداد که نه تنها پایان آن، بلکه پایان تاریخ را نیز اعلام کرد. سیاست درست در این مقطع سد کردن راه بر حملات هیستریک بورژوازی با هر ماتریال موجود بود. قبل از اینکه کمونیسم کارگری با سانتر تسویه حساب کند، می بایست در مقابل هجوم افسارگسیخته راست سنگری می ساخت. این "سنگر ساختن" تشکیل حاکم در کنگره اول در ۲۰ نوامبر ۱۹۹۱ بود. در فاصله کنگره اول تا کنگره دوم، حزب کمونیست کارگری از نظر تشکیلاتی قوام گرفته و از نظر تئوریک اسناد مهمی و از جمله "برنامه یک دنیای بهتر" را تصویب نمود و تا کنگره ۳ در ۱۵ آوریل ۱۹۹۸ به یک حزب معتبر نسبتاً قوی در نقشه سیاسی ایران تبدیل گردید. ممنونم مبارزه کمونیسم کارگری با سایر گرایشات در حد پرداختن آنچه باید و شاید انجام می داد نبود. لذا فرصت و توان نقد گرایشات سانتر و کمونیسم بورژوایی در حاکم را پیدا نکرد. آن گرایشات بمانند بذری در زمین منتظر فرصت رویدن ماندند. طی یک مدت طیفی از "کمونیست" های بی حرف، بی تحرک و بی عمل (گرایش سانتر) که در جریان جدایی سال ۱۹۹۱ از حاکم که تنها- در جنگ ما با ناسیونالیسم کرد شریک بود، در نبرد بعدی ما با کمونیسم بورژوایی تاب نیآورد و رفت. طیفی دیگر آن، با در گذشت منصور حکمت از زمین سر بر آورد و در حزب کمونیست کارگری ایران خود را منسجم کرد. داستان تلخ و تاسف بار سرنوشت حاکم موضوع دیگری است که من در کتاب "پایان حزب کمونیست کارگر ایران" مفصلاً ابعادی از آن را تشریح کرده و در این مطلب جای پرداختن بیشتر به آن نیست. در جنبش سبز "روزی نو روزی از نو" ما و کمونیسم بورژوایی دوباره در مقابل هم قرار گرفتیم.

انشعاب اول در حزب کمونیست ایران، دوران نزولی کومه له

بنیان گذاران کومه له، مثل بنیان گذاران هر سازمان دیگر آن زمان ایران از روشنفکران جامعه بودند. آنها از مبارزه کارگران با سرمایه داران تازه به دوران رسیده برخاسته بودند. ظهور، خواستگاه شروع و نقطه عزیمت شان پاسخ به نیازهای طبقه کارگر نبود. از تضاد کار و سرمایه، از اعتراض کارگر با سرمایه دار نطفه نیسته بودند. قبلاً یادآور شدیم که مشخصات غیر کارگری سازمان های چپ آن زمان ایران تنها منحصر به آن محافل نبود، بلکه یک سازمان سیاسی چپ ایرانی وجود نداشت که از بستر کارگری برخاسته باشد، از بافت کارگری تشکیل شده باشد و از اعتراض کارگری به جامعه مبارزه را نمایندگی کند و راه حل کارگری به جامعه ارائه دهد.

قبل از جدایی ما از کومه له، منصور حکمتی در سازمان یاد شده بود، که همیشه در مقابل تن دادن به شرایط موجود و به امید فرجی نشستن آنان، نوآوری می کرد، حرف داشت و خط داشت و نقد و تلاش می کرد. جنگ خلیج ظاهراً درستی ایده به امید فرجی نشستن آنان را اثبات کرد که اگر "خود را نگاه داریم و" قاچ زین را بچسبیم" و منتظر بمانیم، بالاخره روزی می رسد که شفق طلوع کند و آزادی مردم ایران نیز مانند آنچه برای کردهای عراق رخ داد" برای کومه له نیز به آرمغان خواهد آورد. اما بدلیل وزنه و اوتوریت نامبرده در حزب، مخالفت صریح و بی واسطه با مباحث کمونیسم کارگری که بی نهایت شفاف و سر راست بود، برای کسی که خود را کمونیست میدانست راحت و ساده نبود، یا در آن ایام ساده نبود. با این وصف و وضعیت بود که کومه له پا به دوران های ذکر شده می گذارد. این در مورد تناقضات و عوامل درونی حکا، و در مورد وضعیت دنیای معاصر باید به نکات زیر توجه داشت:

علیرغم اینکه پیش از شکست شوروی، کمونیسم کارگری منتقد نظام سرمایه داری دولتی شوروی بود (بولتن های تجربه شوروی و بسوی سوسیالیسم های دوره های اول و دوم اسناد این مبارزه هستند)، اما این بخودی خود مانع از آن نشد که آوار فروریختن اردوگاه شرق بر سر کمونیسم ما نیز فرو نریزد و گند کاربهای آنها بنام "کمونیسم" یقه ما را نیز نگیرد. مدارک زیادی در دست است که خیلی قبل از این اتفاق، منصور حکمت فروریزی شوروی را تحلیل کرد و گفت ما با یک شرایط سخت رو برو خواهیم شد و جریانات سیاسی به بازبینی، تغییر آرایش و تغییر موضوع خود خواهند پرداخت. که باید از هم اکنون جریان ما خود را برای آن مصاف ها آماده نماید. بالاخره نقد ما به کمونیسم بی حرف و عمل در مقابل اوضاع جدید قبل از جنگ خلیج توسط منصور حکمت، استارت زده شد. طیف هایی از درون کومه له چه مستقیم و چه غیر مستقیم در مقابل تحلیل اوضاع جهانی نامبرده، از خود مقاومت نشان دادند. به نظر من نه تنها آنان، بلکه تعداد زیادی از موافقین آن زمان خط منصور حکمت؛ اصلاً متوجه صورت مساله در آن سطح خطیری که مد نظر وی بود نشدند. آن روزها، هنوز عبدالله مهدی متوجه نبود که کمونیسم کارگری تفاوتش با سایر خطوط در حکا چیست، به این خاطر در "فراکسیون کمونیسم کارگری" اسم نویسی کرده بود.

نظام سرمایه داری دولتی بلوک شرق طبق پیش بینی داهیهانه منصور حکمت، بیش از آن دوام نیاورد و در مقابل مدل غرب از پای در آمد. ولی این نظام توسط نیروهای رادیکال و انقلابی به زانو در نیامد، بلکه از تناقضات و ضعف ذاتی نظام سرمایه داری دولتی و از جانب نیروهایی شکست خورد که به مراتب از نظام سرمایه داری دولتی شوروی ارتجاعی تر بودند. شکست آنچه در سطح بین المللی به کمونیسم معروف بود، منجر به پسرفت جامعه در زمینه های حقوق انسانی، عدالتخواهی، مساوات طلبی و آزادی و برابری شد. فاتحین جنگ سرد، به جهان اعلام کردند که: از این پس، عصر، عصر دمکراسی و بازار آزاد است، برابری پوچ است، آرزو و تمایل انسان به رهایی از استثمار و بردگی مزدی واقعی نیست و عجز و ناتوانی بشر در مقابل مخلوق خود- یعنی نظام سرمایه داری جاودانه، ازلی و ابدی است. دنیا همین است که هست! اراده انقلابیگری و تغییر انقلابی مناسبات سرمایه داری از طریق اعمال انقلابی انسان را دیوانگی خطاب می کردند. گفتند دیگر عصر انقلاب کمونیستی به سر آمده و هر ایده و تلاش جمعی در این راستا ابلهانه و اتوپی است.

تفوق دمکراسی "بازار آزاد" بر "سرمایه داری دولتی"، هیچ دستاورد و ارزش انسانی برای پرولتاریا نداشت و برعکس به رشد نیروهای مرتجع مذهبی و ناسیونالیستی در جهان کمک کرد. در حقیقت مهمترین فاکتور جدایی ما ناشی از جنگ خلیج و روحیه گرفتن ناسیونالیسم در کومه له تحت تاثیر موقعیت جدید ناسیونالیسم کرد در عراق بود. این وضعیت، زمینه های اولین شق در حزب کمونیست ایران و سیر نزولی کومه له را فراهم آورد. فعالینی که با کومه له ماندند، خود مبتکر مواجه شدن با دنیای بعد از سقوط سرمایه داری دولتی به رهبری شوروی و بلوک شرق نبودند. به این خاطر در اولین تصادم با موانع اجرایی تزیهای منصور حکمت در این زمینه، سر از مخالفت (البته به شکل آن روزی آن و نه شفاف و عریان مثل امروز) در آوردند. تصویر و رویاهایی که از دولت، از آزادی مردم، از راه حل مساله کرد و از پیروزی داشتند، با تزیهای منصور حکمت قرابتی نداشت. زیرا کمونیسم کارگری ابزار آن دوره کمونیست های متفاوتی بود که در مقابل نظم نوین جهانی و آن وضعیت قد علم کردند. در آن بحران کمونیسم کارگری جز معدود احزاب در دنیا، معدود صدای متفاوتی است که در میان موج خروشان خرناسه "کمونیسم مرد" مدیای مزدور، شنیده میشود. در مقابل رقص و پایکوبی بورژوازی بر مزار "کمونیسم" در جهان و (Jubilee) ناسیونالیسم کرد همراه این ارکسترا، منصور حکمت به هر میزانی که زورش رسید، بدفاع از کمونیسم واقعی برخاست و فریاد زد: که ای بشریت محتاج آزادی و برابری! برابری هنوز معنی دارد، آزادی از اسارت و استثمار معنی دارد، عدالت خواهی، همونوع دوستی و تلاش جمعی برای زندگی بهتر معنی دارد و بر این اساس مارکس و لنین و کمونیسم معنی دارند. که ای مردم! آنچه به اسم دمکراسی و ضدیت با مارکس و لنین و کمونیسم به شما می فروشند، برابری اقتصادی نیست."

این اصل پذیرفته ای است که منظور همه از دمکراسی، برابری اقتصادی انسان نیست. اگر منظور این بود، دمکراسی چه مشکلی با کمونیسم دارد که حداقل ۱۶۰ سال پیش شعار برابری و مساوات را طرح کرده است؟ دقیقاً برعکس، منظور جنبش دمکراسی خواهی، مخالفت کردن با این اصل برابری کمونیستی، مخالفت کردن با برابری اقتصادی انسان در فرم برابری حقوقی انسان است. نقد ما به جنبش دمکراسی این است که دمکراسی اصول خود را بفرض حفظ جامعه موجود و حفظ ارزشهای که بر مبنای تقدس مالکیت خصوصی استوار هستند بنا می نهد. در دمکراسی، هدف برچیدن سیستم تولید و باز تولید سرمایه داری نیست، بحث تنظیم چگونگی رابطه آزادانه و بهره مند شدن، از آن سیستم است. در دمکراسی هدف حذف پول از بازار و جامعه نیست، هدف آزادی همه افراد در بدست آوردن آن است. در دمکراسی هدف نقد خرافات مذهبی نیست، هدف آزادی همه افراد در پراتیک کردن دین و خرافات و تطبیق دادن مذهب با زمانه است. و بالاخره، در دمکراسی کار به دست بردن به ماهیت ماشینی دولتی پارلمانتاریسم- به مثابه ابزار و امکان یک طبقه نیست، هدف استفاده هر کسی به اندازه قدرتش از این ماشین بورژوازی است. خلاصه، طبقه حاکم در دمکراسی هیچی از دست نمی دهد، چون هر کسی باندازه توانش وارد میدان اجرای دمکراسی می شود. از نظر قانونی هم بورژوا آزاد است موقعیت خود را به کارگر تقلیل دهد و هم کارگر آزاد است خود را به موقعیت بورژوا ارتقاء دهد، ولی در دمکراسی قانون "بازی"، بورژوا و کارگر شدن و بورژوا و کارگر ماندن در جامعه، پابرجا می ماند! این در حالی است که صورت مساله حیاتی بشر، پایان دادن به مناسباتی است که بورژوا و کارگر شدن انسان را باز تولید می کند. از نقطه نظر ریشه کن کردن نابرابری انسان، مساله فرق نمی کند که من بورژوا باشم و شما کارگر، مساله جامعه این است که بشر- برای سعادت خود نیازی به کارگر ماندن عده ای نداشته باشد. تفاوت آزادی با دمکراسی را اینجا باید دید. اگر دمکراسی در نهایت بنیاد سرمایه داری را هدف می گرفت، بورژوازی به مانند مخالفت با کمونیسم با آن نیز مخالفت می ورزید. در دمکراسی نقش اجتماعی انسان حاشیه ای و جایگاه انسان مجرد برجسته می شود. دمکراسی پرچم مخالفت با برابری اقتصادی با سبک امروزی طبقه بورژوا است. و به این خاطر بورژوازی دمکراسی خواه می شود. و این روح و جوهر نابرابری جنبش دمکراسی خواهی و بورژوایی بودن آن و نه جنبشی برای آزادی بشر است. هر کس و هر طبقه به اندازه توانش وارد میدان پراتیک دمکراسی می شود. هر کس بامش بیش برفش بیش!

ولی کارگر "بام و برفی" ندارد، پارلمان ندارد، دولت ندارد، میدیای سراسری ندارد. قدرت خریدن پرفسورها (ذاتاً مخالف خرید و فروش است)، ژرنالیست ها و دادگاه ها را ندارد. دانشگاه، کلیسا، ارتش و پولی برای اجیر کردن مردم توسط این نهاد ها را ندارد... . تا بشر با این نهادها تعیین تکلیف نکند، پندارهای جنبش دمکراسی در دنیای مادی مبارزه طبقاتی، مانند پندارهای مذهبی برای بردگان امروز است.

مخالفت ما با سیاست قلدرمنشانه جنگ خلیج (جنبش دمکراسی) اساساً به این خاطر بود که جدا از ویرانی، قتل و کشتار عظیم مردم عراق، نابودی مدنیت و خلق سناریوی سیاه در جهان، چیزی دیگری به ارمغان نمی آورد. با این همه، ناسیونالیسم کرد، تماماً در خدمت امپریالیسم آمریکا قرار گرفت و شریک مستقیم این جنایات شد. این حمله، زمینه "قیام" مردم کردستان عراق تحت سیطره آرا، افکار و آرمان ناسیونالیسم کرد را فراهم آورد و فزای دیگری از روابط کومه له با کمونیسم کارگری را تیره تر کرد.

نمی شد با قلدری آمریکا مخالف بود، ولی با محصول آن اقدام، یعنی با حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد در عراق موافق بود. مخالفت کردن ما با هر دوی آنها، برای کومه له هضم نمی شد. جنگ خلیج قدرت ناسیونالیسم حاکم رقیب در عراق را تضعیف کرد و نشان داد این تنها آنها نیستند که باید از غنیمت حمله آمریکا "دمکراسی" بهره ببرند و ناسیونالیسم کرد ایرانی هم باید از آن تجربه! (شکل بیان مهم نیست محتوا همان بود) بی نصیب نباشد. تئوری های "ناخوانا با انقلاب مردم کرد عراق" و "پا در هوا"ی منصور حکمت که در کومه له نفوذ بالایی داشت، مانع شیفت سریع آنها به این سمت بود. تحت این شرایط پروسه نزولی کومه له شروع و کم کم از ما فاصله گرفت. گویی دیگر به کمونیسم احتیاجی نبود و از راه های دمکراسی می توان آذوقه به منزلگاه رساند این کاروان از قافله جنبش ملی کرد را فراهم نمود! طیف هایی در بازبینی خود به این نتیجه رسیدند که نباید مساله کرد را به حساب نسبی و اندرزهای اساطیری کمونیسم گذاشت، بلکه باید حی و حاضر و سر راست از الگوی برادران بغل دستی خود پیروی و درس بگیرند. آری، می توان از آن طریق به حکومت رسید، پارلمان تشکیل داد، سری در میان سران بود و قدرت مادی و معنوی کسب کرد. سؤال برای آنان این بود: مگر کومه له چه از احزاب ناسیونالیست کرد عراقی کم تر دارد؟ قدرتگیری احزاب ناسیونالیست کرد عراقی، جهان بینی و تصویر خود را به کومه له و روشنفکران کرد سرایت داد. اینها پایه های مادی مخالفت کردن کومه له با کمونیسم کارگری را در حزب کمونیست ایران مستحکم کرد. برای اطلاعات بیشتر به اثر (بحران خلیج و اسناد مباحثات درونی حکا) مراجعه شود.

اما کومه له بنا به تاریخ گذشته، بافت تشکیلاتی و درجه ای از تاثیر پذیری از مارکسیسم انقلابی، یک شبه این پروسه تغییر و تحول را از سر نگذراند. بین کنگره های دو تا شش، یعنی به مدت ده سال، یک جریان کمونیستی قوی در کنار گرایشات دیگر، در همه زمینه های پراتیک، تئوریک و سیاست فعالیت داشت. سابقه یک دهه فعالیت کمونیستی، هویت، شخصیت و اعتباری به آن بخشیده بود که مواعی سر راه پیشروی ناسیونالیسم در کومه له ایجاد کرده بود؛ که ده سال طول کشید تا چهره آن عوض شود و کم کم بی ربطی امروز وی با این تاریخ و آن هویت به پایان خط برسد.

از آن زمان، بحران و انشعاب در کومه له ادامه داشته و در سال ۲۰۰۰ به اوج خود رسید. به دنبال این وضعیت، طیفی در سال ۲۰۰۱، جهت بازسازی ناسیونالیسم کرد در آن سازمان، با عبدالله مهتدی کودتا کردند و از کومه له جدا شدند. این ها در ابتدای جنگ خلیج

با صراحت و روشنی مخالفت خود را با مبحث کمونیسم کارگری بروز نیدادند. ولی از این تاریخ بعد، صراحتاً و به روشنی دشمنی هیستریک خود را با کمونیسم کارگری بروز دادند.

آنانیکه در کومه له باقی مانده و در زمان جدایی برخلاف مهندی هم به نعل و هم به میخ کوبیدند، بالاخره با تمایل به وضعیت کردستان عراق تکلیف خود را روشن کردند و همه جانبه به کمپ ناسیونالیسم ملحق شده و کنار آمدن و مبارزه کردن مشترک با آنها را به همراهی کردن با ما ترجیح دادند. ویروس ناسیونالیسم در سازمان کومه له همه گیر شد و آنان را نیز فلج کرد. عرصه های مبارزه کارگری، زنان، مبارزه مدنی، مبارزه علنی و قانونی که یکی از اجزای اختلافات همیشگی ما با کومه له بود را، رها و بی محل کرد. هم و غم آنها، اردوگاه داری، دیپلوماسی و با اصطلاح حفظ چهره مبارزه مسلحانه شد و دشمن هم داشت فضا را به آن سمت و سو کانالیزه می کرد. سنت های ناسیونالیستی که جامعه را به امید نیروهای پشت کوه منتظر نگه می دارد، تقدیس کرده تا کارگر خود مستقیماً وارد فاز کشمکش با صاحب کار و با حکومت در محل نشود. تا ذهن و توقعاتش در همان فاز مبارزه مسلحانه که اقتدار کمتری در جامعه قادر به انجام آن هستند بماند.

در طی این مدت، اشخاص و محافلی هنوز در تلاش بودند از کانال رادیکال کردن کومه له، سکان آن را بسوی چپ و کمونیسم و خارج کردن از آن وضعیت بچرخانند. من در آن زمان کمی خوش بین بودم. اما دیگر پس از ۲۰ سال تلاش، خوش بین نیستم. من فکر میکنم اگر ممکن بود سکان کومه له را به سمت چپ و تکامل چرخاند، منصور حکمت جدا نمی شد. بخصوص، امروز وقتی شما با ده چهره از کومه له هارو به رو هستید، هر گونه ارفاق به آنان، سود آن به کیسه جنبش ملی و بیزنزمن ها می رود و نه کارگر. لذا تصویری که کومه له از کمونیسم به جامعه می دهد، تصویر کمونیسم ملی است. تصویری که از مبارزه طبقاتی به جامعه می دهد، تصویر سازش، توهم و اغتشاشات فکری و مخدوش کردن مرز طبقاتی کارگر کرد با بورژوازی کرد است. گفتم کومه له کمونیست به تاریخ پیوست. کومه له امروز صاحبان زیادی دارد که صدای کارگر در میان آن هزار ملودی، یک صدا است.

انگار تاریخ تکرار می شود: اکنون آن گرایشاتی که آن زمان علیه کمونیسم کارگری ایستادند، دوباره به امید حمله نظامی اسرائیل- آمریکا به ایران و وعده "تحولات مهم و سرنوشت ساز آتی" (۱) و به بهانه مختلف از جمله "ایران هم به خواست های جامعه جهانی گردن نمی نهد، جمهوری اسلامی هم با دخالت خود در لبنان و فلسطین و با گسترش اسلام سیاسی بهانه حمله اسرائیل- آمریکا را فراهم می کند، "اسلام سیاسی مسلح به سلاح اتمی خطرناک تر است"، حقوق بشر در ایران نقض می شود و غیره"، زیر چتری جمع شدند و تهدید حمله نظامی اسرائیل- آمریکا به ایران را محکوم نمی کنند و مستقیم و غیر مستقیم آن بحران را فرصتی برای مردم بحساب می آورند. مانند حمله اول آمریکا به عراق در جنگ خلیج آن را زیر پوشش سلاح های کشتار جمعی و بمباران حلبچه توسط صدام حسین توجیه می نمایند. گویا جنگ اول خلیج بخاطر مردم عراق و این یکی هم اگر بشود بخاطر خطر سلاح های اتمی ایران، حقوق بشر در ایران و جلوگیری از گسترش خرافات مذهبی خواهد بود!

(۱) این اشاره به سه استعاره " این فرصت را دریابیم" تیتو یکی از جلسات رحمان حسین زاده جهت مقابله با مباحث " تحزب کمونیستی طبقه کارگر" از کورش مدرسی در سال ۲۰۱۱، دوم، " آیا این تحریم ها سبب خواهد شد که جمهوری اسلامی از برنامه اتمی خود دست بر دارد و به خواست های جامعه جهانی گردن نهد؟ عنوان مقاله ای از حسن رحمان پناه در نشریه "جهان امروز" کومه له در شماره ۲۸۶ بود که صورت مساله بحران را آنطوری که آمریکا مطرح می کرد پذیرفته بود و سوم، " اسلام سیاسی مسلح به سلاح اتمی خطرناک تر است" عنوان نوشته ای از علی جوادی بود که قبل از پیوستن به حزب فاتح شیخ و رحمان حسین زاده منتشر شد. هر سه به فضای ایجاد شده ناشی از تهدید آمریکا... امیدوار بودند و آن را فرصتی برای طبقه کارگر ایران می دانستند!

چرا کومه له مسیری جدا از ما برگزید؟

ابتدا صحنه های نبرد و سناریوهای آن زمان را یاد آور شوم تا به درک مساله کمک کند: مبحث کمونیسم کارگری در زمانی مطرح شد که پاسخ های گذشته به سوالات جدید کافی نبود، جریانات سیاسی در حال باز تعریف هویتی و هژمونی (کدام مکتب و کدام قدرت؟) بر جهان و همه چیز در حال غلبان بود. پایان جنگ سرد و دو قطبی شرق و غرب، اغلب معادله ها را بهم زد و دو راهی را در مقابل کمونیسم بطور کلی گذاشت: یا قبول تفوق دمکراسی، پایان کمونیسم و بازبینی آرمان های قبلی بشر- یا مقابله با سناریوی جدید جنبش دمکراسی و اثبات این حقیقت که آنچه به اسم کمونیسم پایان یافت، کمونیسم نبود. اگر راه دوم را انتخاب می کردید، دیگر نه تنها با قطب غالب، بلکه با قطب مغلوب و تمام آنانیکه با تبعیت از دمکراسی دمکرات شده و می شدند نیز طرف می شدید. ما با انتخاب راه دوم در واقع با یک واقعیت تلخ روبه رو بودیم: خلاف جریان و درمقابل همه قرار گرفتیم! زیرا با ابزارها، امکانات، وسیله، استراتژی، تاکتیک ها و دوستان تا آن زمان کمونیسم موجود، هیچ جریانی راه زیادی نمی توانست ببیماید. با استحکامات "کمونیسم" مغلوب، نمی شد زیاد مقاومت کرد. باید مسیر خود را از انواع "کمونیست" های قدیم و تازه دمکرات شده جدا می کردیم. هیچ راه فراری از این واقعیت برای هیچ جریانی نمانده بود. باید ما هم در فکر ابزارها، امکانات، وسیله و استراتژی و تاکتیک های جدید و دوستان و راه جدید کمونیسم متمایز خود را پیدا می کردیم. با قبول آن واقعیت تلخ، مصالح و پاسخ جدید برای مقاومت و تعرض جنبش خویش را باز تعریف و تهیه می کردیم. کمونیسم کارگری دکترین ما به این اوضاع بود. کمونیسم ما، آرمان بشر برای

رهایی و آزادی خود را با پایان جنگ سرد و دو قطبی شرق و غرب، پایان یافته نمی دانست. کمونیسم کارگری صورت مساله (دو راهی) آنطوری که بود را در مقابل کومه له گذاشت و کومه له باید انتخاب میکرد که آیا در پاسخی که نامبرده برای نجات بشریت در مقابل هجوم راست داشت و دارد، هم نظر و شریک صورت مساله ما است و یا خیر در دنیایی طیف های گروه اول می ماند تا سیل ضد کمونیستی بعد از فروپاشی اروپا شرقی آن را نیز مثل خیلی ها با خود ببرد؟ کومه له، ولو با ابهام و هر تعبیری و تاخیری که از خود و از این دگرگونی ها داشت، عملاً شریک صورت مساله ما نشد. در مقابل، با همان استراتژی قدیم، تاکتیک ها، ابزارها، امکانات، اردوگاه ها و کوله پشتی های قدیم جای خوش کرد و ماند. بالاخره آن هم انتخابی بود. اما چه انتخابی؟

کمونیسم کارگری خود را تک و تنها احساس می کرد و حتی دوستان قدیمی (کومه له) صورت مساله شان با ما یکی نبود. تمام جریاناتی که خود را چپ می نامیدند، خود را بازبینی و باز تعریف کردند. در این انتخاب کومه له بنا به پایه های مادی که طی این نوشته ها به آنها اشاره شد، متأسفانه مردود شد. هزیمت عظیم تر از آن بود که با آن بنیه ضعیف آرمانی که داشت، روی پای خود بتواند جدا از کمونیسم کارگری خویشتن را از طوفان نجات بدهد. در نتیجه، زیر قول و قرارهای (تعهد به برنامه، اساسنامه و سیاست ها و سنت های کمونیستی مشترکمان) زدند و تعهد کم کم جای خود را به فاصله با ما و نزدیکی بیشتر با ناسیونالیسم و احزاب آن در کردستان عراق و ایران داد، که در سایه حضور آمریکا روز به روز قدرت می گرفتند. حداقلی از پرنسپ کمونیستی در مقابل اهداف اصلی حمله آمریکا به عراق، به خاطر دل جویی احزاب کردی از خود نشان نداد و گاردش در مقابل متحدین روز به روز شل تر می شد. بخشی از آنها رسماً و علناً به آن کمپ پیوستند و همراهی "جنبش انقلابی کردستان" با آمریکا را محکوم نکردند که هیچ! قتل زنان، پر و بال دادن به جریانات مذهبی و... که در زیر سایه حکومت کردی کمتر نشده که هیچ، بلکه بیشتر هم شد بود را محکوم نکردند. یکی از مهمترین عوامل مخالفت آنان با ما این مساله بود که جنبش ناسیونالیسم کرد عراق شریک غنائم و دست آوردهای پیروزی آمریکا در حمله به عراق شد. از این نظر، پایه اختلافات و تمایزات ما با آنان با انکشاف نظم نوین جهانی و نحوه برخورد با احزاب هم پیمان آمریکا شروع شد. از منظر آنان همراهی احزاب کردی با نظم نوین جهانی بقدری که ما به آنها گیر داده بودیم، برای "کردها" بد به نظر نمی رسید! مسالک آنان با امکاناتی که از محل جنگ خلیج بدست آمده بود، به نان و نوایی رسیدند که در غیاب آن حتی تصورش را نمی کردند. با مشاهده این فاکتور ها، کومه له در عمل ما را خاطر جمع کرد که: "اکنون که راه حل بهتر برای مساله کرد پیدا شده، چه نیازی به تکرار طوطی وار و کلیشه ای تزا و دکترین منصور حکمت هست؟" در حالیکه می توان با ابزار سر راست تری توسل جست. زمانی "جنبش انقلابی کردستان" به دکترین منصور حکمت توجه می کرد، که پس از انقلاب ۵۷ بود و انتخابی دیگر نداشت. بلوک کمونیسم بورژوایی فرو نپاشیده بود. پایان جنگ ایران و عراق و قتل عام ۶۷ زندانیان سیاسی اتفاق نیفتاده بود. نیروهای ما مجبور به عقب نشینی به پشت مرزهای عراق نشده بودند. و از همه مهمتر - اوضاع جهانی "گزینه بهتر" در اختیار آنان "جنبش انقلابی کردستان" نگذاشته بود. بعلاوه برای تدوین آنچه که مبانی هویت نظری حکا بود، زحمت زیادی نکشیده و خود تحقیق نکرده بود. حتی آن دوران هم با حرکت از نیازهای طبقه کارگر به درستی نتیجه دکترین منصور حکمت و پاسخ جامع به معضل طبقه کارگر نرسیده بود. از سر منافع "جنبش انقلابی کردستان" که فکر می کرد در بن بست بود، تئوری های منصور حکمت را بعنوان راه خارج شدن "جنبش..." از آن بن بست درک می کرد.

کومه له اساساً همیشه خود را با مساله کرد تداعی کرده است. خود را در "لیگ" سازمان های کردی، کنگره ملی کرد و جمعیت روشنفکران کرد قرار داده و هویت کردی خود را بر هویت کمونیستی مقدم دانسته است. عادات و سنت و فرهنگ سنتی که اساساً منتج از ارزشهای ناسیونالیسم و بورژوایی است، جایگاه مهمی برای وی دارند. وزن این سنت ها، ژست حفظ چهره نظامی و مبارزه مسلحانه و اردوگاه داری... دست وی را از تلاش برای مبارزه در بظاهر غیر میلیتانت و در محتوا رادیکال تری مانند عرصه های مبارزه کارگری، علنی و قانونی مردم محدود کرده است. پا فشاری ما بر عرصه های نامبرده که بنا به تعریف اولین خشت دیوار فعالیت کمونیست ها است را، ترک عرصه اصلی مبارزه که همان اردوگاه ها باشد می داند. مبارزه با مذهب و ناسیونالیسم و تلاش برای آزادی زن را به اسم احترام به فرهنگ توده های زحمتکش تا حدی پی می گیرد که از خط قرمز ارزشهای ذکر شده "جنبش انقلابی کردستان" عبور نکند. در نتیجه، کومه له در مسیری که به آن تعلق دارد حرکت می کند. این گرایش کمونیسم کارگری است که در قدیم و در حال حاضر، دست از سر وی بر نمی دارد و او را مدام چالش می کند، به امید اینکه مسیر رادیکال تر و کارگری را انتخاب و تغییر ریل بدهد. ولی بنظر من، این تغییر ریل تنها در صورتی امکان داشت که کمونیسم در ایران دست بالا پیدا کند و سایر گرایشات خرده بورژوایی هژمونی جنبش کمونیستی و کارگری را قبول نمایند. آنگاه کومه له، بسان هر نیروی خرده بورژوایی - احتمالاً راه حل ما را می پذیرفت. ولی در حالیکه خود ما به آن وزنه تبدیل نشده باشیم، او نیز راهی که در پیش گرفته را ادامه میدهد.

دیگر کومه له نقد کمونیستی بر نمی تابد !

کومه له که زمانی با آنچه بدست آمده راضی و قانع نبود، از نو آوری استقبال می کرد و نقد کمبودها و تمکین نکردن به شرایط موجود را، چراغ راه پیشروی آینده خود می دانست و در دو مرحله در مقابل انتخاب بزرگ قرار گرفت و تصمیم بزرگ گرفت و موفق شد، اکنون انتقاد کمونیستی ما را بر نمی تابد! ادبیاتش با سایر احزاب هم مسلک خود تفاوت چندانی ندارد و ته منحنی تانژان نود درجه قافله چپ پوپولیست شده اند. اگر کمونیستی از منظره دفاع از طبقه کارگر به کومه له نقدی داشته باشد او را "کمونیسم کولیگری" خطاب می کند. جایگاه درک و پراتیک کمونیستی نزد ایشان به اردوگاه داری محدود و تقلیل داده شده است. همیشه و بخصوص در جریان مبارزات نظری ما با آنان، وقتی در بحث کم می آوردند؛ با حربه اردوگاه به مقابله برخاسته و میگویند، "کمونیسم کارگری عرصه اصلی پراتیک را ترک کرده و همه اش حرف می زند. باید بجای حرف قلمبه سلمبه، عمل کرد". ایشان

در اردوگاه‌ها ماندن و همکاری با نیروهای کنگره ملی کرد را عرصه اصلی و میدان عمل "کمونیستی" خود می‌نامد. اولویت‌های جنبش ناسیونالیستی کرد را، پراتیک خود و پراتیک کمونیستی می‌داند. تمام هم و غم وی به "جنبش انقلابی کردستان" خلاصه شده و رفق و رفیق امور مربوط به آن را عرصه اصلی پراتیک تعریف می‌کند. اگر بحکم پراتیک و جایگاهی که در مبارزه بین دو نیرو، نیروی مبارزه در راه الغای مناسبات کار مزدی و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید - و نیروی محافظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را عرصه‌های اصلی و فرعی مبارزه کمونیستی را قضاوت کنیم، آنگاه معنی موضعگیری و رفتار کنونی آنان را درک نخواهیم کرد. باید از کومه‌له پرسید، شما که ۲۳ سال است عرصه اصلی مبارزه را نگه داشتید! کدام گره از مشکلات طبقه کارگر را باز کردید؟ شما ۲۳ سال است کدام فعالیت در زمینه سنت‌ها، فرهنگ و ادبیات مارکسیستی را یک گام رشد داده‌اید؟ ۲۳ سال است با هر قیمتی به عرصه اصلی مبارزه در اردوگاه‌ها چسبیده‌اید، چقدر طبقه کارگر در منطقه را از آلوده شدن به سم ناسیونالیسم و اکسینه کردید؟

اتخاذ تصمیم همکاری کومه‌له با کمونیست‌ها قبل از جنگ خلیج، بیشتر ناشی از شرایط زمانه و طبیعت دو انتخاب قبلی بود که تصمیم‌گیری در آن موارد، بمانند زمان تصمیم‌گیری (انتخاب یا رد کمونیسم کارگر) برای نامبرده سخت و دشوار نکرده بود. پوست انداختن برای سازمان یاد شده برخلاف دوران "مارکسیسم انقلابی" که تا اندازه‌ای از منصور حکمت حرف شنوی داشتند و همین، آنان را از کمونیسم بورژوازی متمایز و به کمونیسم کارگری یک قدم نزدیک کرده بود؛ دشوار کرده بود. بنابه شرایط زمانه و بستر شکل‌گیری وی، هم‌نظری با ما در بحران خلیج برای او ساده نبود. پاسخ ما جذب‌ای که پاسخ دیگران داشتند را برای کومه‌له نداشت. علائم این رویکرد و جهت‌گیری جدید کومه‌له، از همان سال‌های اول شروع مباحث پایه توسط منصور حکمت شروع شد. متأسفانه در یک پروسه روشن شد که نزدیکی فکری و سبک کاری کومه‌له با گرایش‌های سائتر و ناسیونالیسم کرد، از فاصله او با آنان بیشتر بود. وقتی محرز گشت که ستر انتقاد کمونیسم کارگری به کمونیسم غیر کارگری جلوی در آنان نیز خواهد خوابید، ابتدا شروع کردند به اینکه این دو قطبی کردن و جدایی لازم و ضروری نیست و "این انتقادات کمونیسم را در ایران تضعیف می‌کند". نحوه رفتار آنان با جدایی مشخص کرد که از چپ سنتی و از کومه‌له دوران کنگره اول فاصله زیادی نگرفته بودند. تصمیم بزرگ گرفتن در آخرین آزمایش، یعنی هم‌نظری و همراهی با کمونیسم کارگری، نه تنها برای آنان، بلکه برای کل چپ جهان دشوار بود.

در آن ایام بدلائل متعددی اکثریت بزرگی مدعی بودند که موافق کمونیسم کارگری هستند. اما در آینه درک مفاهیمی چون ملت، سوسیالیسم، دولت و درک از حقیقت، عدالت، ارزش و حرمت انسان و معیار خوبی‌ها و زشتی‌ها و آنچه به قلمرو انسان و حق انسان مربوط است، نشان داد که اولویت‌ها و تصویرمان متفاوت بود. اشخاص موافق آن روز کمونیسم کارگری و مخالفان امروز ما که اینک به اسم کومه‌له و حزب کمونیست کارگری فعالیت می‌کنند، هر کدام هدفی را در همراهی با آن خط دنبال می‌کردند. تعدادی از آنها نظرشان این بود که مبارزه در کردستان بی‌ثمر است و باید به میان پرولتاریای صنعتی رفت! از نظر آن دسته، چون در اردوگاه‌ها پرولتاریای صنعتی نبود، پس ماندن بی‌ثمر بوده و از آنجا امکان رفتن به میان کارگران ایران نبود، پس باید به اروپا رفت و در جنبش‌های کارگری اروپا فعالیت کرد و آنها را آگاه‌تر نمود و از این طریق به مبارزه کارگران ایران کمک کرد! آنها نیکه با ناسیونالیسم تعیین تکلیف نکرده بودند و تنها بخاطر نجات جان خود از اردوگاه‌ها با کمونیسم کارگری (مقطعی) همراه ما شدند، بمحض متحقق شدن این خواست، مثل فنر به جای قبلی خود برگشتند. تعدادی اصولاً متوجه تفاوت کمونیسم کارگری نبودند و آن را در امتداد جهانی‌بینی آن زمان کومه‌له می‌دانستند. نه به شکل سیاه و سفید، اما برداشت‌های مکانیکی و غیر دیالکتیکی گروه اول - و عدم درک تفاوت کمونیسم کارگری با کمونیسم‌های دیگر توسط دسته دوم، فقط چند نمونه از نقطه‌های عزیمت خیلی‌ها از پذیرش اولیه آن بود. کمونیسم کارگری هیچ وقت به خود آگاهی همه‌جانبه هیچ‌کدام از آن جریان‌ها که زمانی خود را همراه کمونیست کارگری می‌نامیدند تبدیل نشد. اما فعلاً مساله مورد بررسی ما کومه‌له است. طبیعی است کسانی با آن برداشت‌ها با کمونیسم کارگری هم جهت شدند، در پیچ‌بعدی ما را ترک کردند. اشخاصی با آن دیدگاه‌ها با ما همراه شدند، اکثر آن در اروپا متأسفانه حتی نتوانستند ظاهر کمونیست بودن خود را حفظ کنند. تعدادی به صف کومه‌له بازگشتند. تعدادی کلاً مبارزه را کنار گذاشته، تاجر و بزن‌من شدند و سیاسیون آن هم سر از سازمان (قومی) زحمتکشان و دفاع از محمد مصدق و از عبدالله اوچلان در آوردند. باقی مانده کومه‌له متأثر از بستر و خاستگاه دنیای کهن و روابطی که با حاکمیت احزاب پیرامونی‌شان روز به روز در هم تنیده‌تر می‌شد، بهای بیشتر داده که از نظر ما جایز نبود و نیست.

اشخاصی که اکنون در چند حزب و سازمان به اسم کومه‌له فعالیت دارند، هر کدام از زاویه‌ای آن روزها همراه کمونیست کارگری شدند. اظهار نظر در مورد دیدگاه‌ها و مساله پیش‌روی جنبش ما تا در سطح بحث سیاسی و مناقشه نظری است، هیچ اشکالی ندارد. ولی منبع دُر آن را بیشتر کردند و به بهانه رفتار کسانی که به منظور رفتن به خارج یا برای هزینه راه سفر به ترکیه چند دینار و پتو از اموال جمعی مان استفاده شخصی کرده بودند، صورت مساله اختلافات اصلی را عوض کردند. از زیر بار پاسخ سیاسی به مساله در رفتند و موضوع اختلاف سیاسی را لوٹ و اخلاقی کردند! مساله را بجای باریکی کشاندند و هر آنچه در انبان سنت‌های ناسیونالیسم کرد بود، از انبان آن سنت‌ها کم کم سر برآوردند و دستمایه پروکاسیون سیاسی علیه خط، مضمون، اهداف و کل جوهر حرکت سیاسی طبقاتی ما شد. جدایی ما از کومه‌له را تا سطح خیانت! سرقت اموال کومه‌له! خالی کردن سنگر اصلی مبارزه و... لوٹ کردند! از این هم فراتر رفتند، تا جایی که از بودن با ما و تشکیل حکا اعلام ندامت کردند. اکنون دو دهه از آن تاریخ را تخطئه می‌کند. معتقد هستند که اصلاً تشکیل حزب کمونیست ایران اشتباه بود. می‌گویند منصور حکمت قصد ضربه زدن به کومه‌له را داشت و آنها را فریب داده بود. تا جای پیش رفتند که منصور حکمت را ضد کومه‌له قلمداد کردند! کومه‌له هیچ وقت رسماً جلوی این مزخرفات ناسیونالیست‌های درون خود را نگرفت، تا زمینه کودتاه عبدالله مهدی و سازمان زحمتکشان فراهم شد.

یکی از مهمترین شرایط برای تغییر دادن افکار، فراهم کردن زمینه برای آن تغییر است. هر چه شرایط سخت تر، محدودتر و فضا ناسالم تر باشد، اثبات نظرات درست و جدید مشکل تر می شود. این از پیچیده ترین بخش مبارزه سیاسی- طبقاتی است. اساسی ترین مشکل در هر دوران مبارزه نظری ما و در هر دوره بحرانی و جداییها- این بوده است. بر انگیزتن تعصب کور، نقش مخرب ایفا می کند و در چنین فضایی هیچ وقت مردم فرصت کافی پیدا نمیکنند تا که همجانبه به اصل اختلافات و صورت مساله چیست، نگاه کنند و قبل از گلالود شدن آب انتخاب نمایند. در حالیکه منطقی ترین روش برای درک واقیعت این است که وقتی انسان میخواهد پی به اهمیت حقیقت ببرد، باید بکوشد میزان تلاشی که تاریخاً برای نظرات مورد نقد شده- و یا درجه نفوذ آن و معیارهایی مانند فداکاری و بیشتر همخوانایی آنها با نرم ها و داده های زمانه، قدوسیت و سد در مقابل نظرات جدید درست نکند. زیرا برای پی بردن به حقیقت باید خود را از همه این قیود رها کرد.

(۱) کتب منتخب آثار و ضمیمه ۱ و ۲ و "برخی از دست نوشته های منصور حکمت" گردآورنده ایرج فرزاد و "روشنک" و "پایان حزب کمونیست کارگری ایران" نوشته محمد جعفری، همراه با جزوات زیادی در این باره کلاً تصویری کامل از این تاریخ بدست می دهند. (۲) مراجعه شود به کتاب روشنک قسمت های "سیاست برخورد با اسرای جنگی"، نتیجه شکست انقلاب در کردستان و جدال مارکسیسم با ناسیونالیسم و پوپولیسم و خلق گرایی" و "پروسه کمونیست شدن من" (۳) مراجعه شود به منتخب آثار منصور حکمت و ضمیمه های ۱ و ۴ (کومه له از نظر فرهنگی جریانی بشدت عقب افتاده و پوپولیست از نوع روستایی آن بود طوری که حتی بعد از انقلاب تمرکز جدی فعالیت خود را روی روستا گذاشته و تقدیس فرهنگ روستایی، تقدیس عقب افتاگی به اسم احترام به توده های زحمتکش روستایی و به هیئت آنان درآمدن به جای تغییر و تاثیر بر آنها بود. روسری پوشیدن زنان که تا سالها بعد از تشکیل حکا هم ادامه داشت. ملا آوردن برای عقد و حتی نماز خواندن، فاتحه خواندن در مراسم ختم و مرگ و میر و در سخنرانی چهره های اصلی این جریان خیلی بارز است. برای اطلاعات بیشتر توجه خوانندگان نسل جوانی که در این تاریخ نبودند را به مطالعه کتاب (روشنک) جلب می کنم.

*وقتی این نوشته در تاریخ اول ژوئن ۲۰۱۲ در سایت ها درج شد، دو نفر آقایان حسن معارفی پور و جلال آذری که اسم دومی مستعار است، طی یادداشت هایی در مورد آن اظهار نظر کردند. حسن معارفی پور: "من به شخصه کاری به این ندارم که امروز محمد جعفری کجا ایستاده است، از کدام سیاست دفاع می کند، راست است چپ است سندیکالیست شده یا هنوز کمونیست مانده و غیره و غیره. به شخصه همچنین کاری به این ندارم که ایشان این مقاله را از دفاع از چی نوشته یا سعی دارد "حزب کمونیستی طبقه کارگر" و بحث های دست راستی کورش را به طریق دیگر فرموله کند! آنچه برای من مهم است این است که این مقاله حاوی واقعیاتی انکار ناپذیری است که برای هر منتقد منصف و هر "موجود عاقلی" و نه الزاماً موجودی بی اراده قابل دفاع است. به همین خاطر این مقاله را در فیس بوک درج می کنم" <http://www.azadi-b.com/J/post-102012.html>.

حزب کمونیست ایران (کومه له) بخشی از جنبش "سبز" شد!

حزب کمونیست ایران در تاریخ ۱۴ ژوئن ۲۰۱۲، اطلاعیه ای "به مناسبت سالگرد ۲۲ خرداد ۸۸" صادر کرده است که جوهر و محتوای آن از جنس همان آش "سبز" است که در زوررق عبارات و استعاره های پوپولیستی چپ نما بخورد جامعه می دهد. ۲۲ خرداد ۸۸ در برگیرنده کدام سمبل ها و چه ارزش هایی است که کومه له آن را امروز گرامی می دارد را در ادامه توضیح خواهم داد. اول اجازه بدهید که از اطلاعیه آنان شروع کنیم:

"اهمیت ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ به هیچ وجه در این نیست که در این روز "انتخاباتی" صورت گرفته است و با هر ترفندی احمدی نژاد نامی سر از صندوق های رای در آورده است. آنچه این روز را از روزهای مشابه آن در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی متمایز می کند، نتیجه انتخابات نیست که در این روز انجام گرفت، بلکه این واقعیت است که تقلب انتخاباتی این بار به جرقه ای تبدیل شد در انبار باروت، به فرصتی تبدیل شد برای ابراز وجود مردم معترض بر علیه جمهوری اسلامی در مقیاسی توده ای."

این اطلاعیه در این روزها- با گذشت چند سال از خوابیدن آب آسیاب جنبش سبز چه خاصیتی برای کومه له دارد و چرا به صرافت گرامی داشت و یاد بود ۲۲ خرداد ۸۸ افتاده است؟ در قدم اول، این چراغ سبزی از طرف کومه له به جریانات دیگر جنبش سبز است تا که بگویند نامبرده امروز آن کومه له تک رو، سرکش، رایکال، "اخلال گر"، "اتحاد ملت" برهمزن دوران پس از انقلاب ۳۵۷ نیست. و برعکس، کومه له جدید- عاقل و جاافتاده است، همرنگ جامعه است، اهل مدارا و سازش با هر جریان اپوزیسیون بورژوایی جمهوری اسلامی است. این اطلاعیه، بعلاوه برای ترمیم آن لغزش هایی است که کومه له در هفته های اول شکل گیری جنبش سبز از خود نشان داد. امروز می خواهد نشان بدهد که طی این مدت اینقدر پخته، سیاسی و بالغ شده که دیگر مثل دوران انقلاب ۵۷ که علیه کل جمهوری اسلامی ایستاد، "اشتباه" همراهی و اتحاد با کمونیست ها را تکرار نمی کند و "اتحاد ملت" را بهم نمی زند. در فکر خلاف جریان آب شنا کردن نیست، با جامعه سبزرنگ، یک رنگ شده و الگوهای ۲۲ خرداد ۸۸ را الگوی مبارزاتی خود و مردم می داند و با جبهه ارتجاع مشکلی ندارد. به سهم خود صفوف آن جبهه را متحد کرده و آن را تضعیف نخواهد کرد! این شیفت کردن کومه له اگر چه در قالب ادبیات چپ نمایی همانند آن که "توده ها از خط قرمز سران حکومت عبور کردند، شعار رای من کو؟ بسرعت تبدیل به مرگ بردیکتاتور شد" و غیره، بیان می شود. ولی این ها تنها فرمول چپ نما برای فروختن افق، تصویر، سیطره و ماهیت جنبش بورژوایی- ضد کارگری سبز به توده های کارگر و مردم تشنه آزادی ایران به اسم مردمی است.

اطلاعیه امروز حکا، بیانگر این مساله است که دفاع نکردن کومه له، در هفته های اول شکل گیری جنبش سبز در سال ۸۸، اصلاً ناشی از عمق خود آگاهی پرولتری او نبود، بلکه محاسبه و سبک سنگین کردن محافظه کارانه و مصلحت اندیشانه خرده بورژوازی نهادینه شده در کومه له است. مدتها است که حکا به جنس همان جنبش سبز تبدیل شده است و همراه و هم‌رنگ جناح چپ آن می باشد. جنبش سبزی که نه برای انقلاب کارگری، حتی برای سرنگونی تمام و کمال رژیم شکل نگرفت، بلکه آرمانش به قدرت رسیدن بخشی دیگر از حکومت بود که به اندازه دیگری دستی در قدرت ندارد. کومه له از جنس چپی است که عینک کمونیسم بورژوازی به چشم دارد و به امید فرجی سرکردن شبهه مذهبی این چپ شب را به روز می رساند و درک محتوای ارتجاعی و هژمونی نامبردگان، از راست تا منتهی علیه چپ بر آن را ندارد. فکر می کند، جنبش های ارتجاعی ملی- مذهبی، ناسیونالیستی و دمکراسی خواهی امروز ایران، تا لخت و عریان با شعار مرگ بر کارگر، مرگ بر آزادی و مرگ بر کمونیسم به خیابان نیابند، بورژوازی و ارتجاعی نیستند! "فهم هم طبقاتی است". فهم کومه له هم در سطح فهم نیروهای مشترک المنافع استثمارگر طبقه کارگر متحد جنبش سبز است. اگر کسی روی خودآگاهی کومه له حساب باز می کرد که شاید دو قدم جلوتر از توده های متوهمی که حتی به بلیط بخت آزمایی هم باور می کنند، دنیا را ببیند، سخت در اشتباه است. این اطلاعیه که قطره ای از دریای رویکرد سیاست های غیره کمونیستی نامرده است، نشان داد ایشان تفاوتی با سایر جریانات کمونیسم بورژوازی در جنبش سبز ندارد. باید معترف بود که این تنها جریانات ناسیونال- چپی که با اسم کومه له فعالیت می کنند نیستند که این گونه تصویری از سال ۸۸ می دهند، گرایشات اجتماعی جریانات ملون گوناگون چریکهای فدایی خلق ایران، احزاب دمکرات و ناسیونالیسم فارس با ده ها جریان مشروطه و غیر مشروطه، احزابی که خود را با کمونیسم کارگری تداعی می کنند در این مدار هستند. از این بابت نمی توان فقط به کومه له سختگیر بود. تنها نیروهایی که توانایی رمز گشایی و کشف اشکال پیچیده و با ماسک فریبنده جنبش ها و طبقات ذینفع در استثمار کارگر را دارند، اسیر مفاهیم سرمایه داری این جنبش نشدند.

۲۲ خرداد ۸۸ در برگزیده چه ارزش ها و کدام سمبل های است؟

از همان آغاز اعتراضات جنبش سبز به نتیجه "انتخابات" ریاست جمهوری دوره دهم، در دوازدهم ماه ژوئن ۲۰۰۹، مشخص بود که کاروان طبقه کارگر ایران توسط همچنین جنبش های ارتجاعی به منزلگاه نمی رسد، زیرا این جنبش و حرکات متعاقب آن، در مقابل آزادی کارگر از اسارت استثمار و کار مزدی شکل گرفت. مشخص بود حتی امید به آن نوع مبارزات جهت سرنگون کردن جمهوری اسلامی بی ثمر است، راه به جای نمی برد و نبرد. مهم نیست افراد شرکت کننده در هر تظاهراتی فردی و در خلوت خود چه فکر می کنند و چه برداشتی از اقدام خویش دارند، افق و تصویر متناظر بر آن اعتراضات است که تعیین کننده هستند. علاوه بر تئوری، تجربه هم به ما نشان داده که هر زمان مردمی که صف متفاوت از جریانات بورژوازی چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون ندارند، شعار روشن ندارند، در حزب کمونیستی متشکل نباشند و از عدم وجود اینها اشخاصی از سران خود حکومت را جلو انداخته اند، همیشه ثمر تظاهراتشان به جیب آنها ریخته و می رود که شعارش را طرح کردند، حزیش را دارند و رهبرش را سوار بر موج کردند. اگر اعتراضات ۲۲ خرداد ۸۸ و متعاقباً جنبش سبز هم در متحقق کردن مطالباتش پیروز می شد، هیچ دست آوردی برای طبقه کارگر و مردم آزادیخواه و جنبش کمونیستی ایران به ارمغان نمی آورد. برخلاف توهم پراکنی کومه له جدید، ابتدایی ترین وظیفه کارگران، کمونیست ها و مردم آزادیخواه در چنین موقعیتی این است که صفوف خود را از آن جدا کنند، حزب خود را جدا از آن صف بسازند و شعار خود را طرح کنند. مردمی که در ۲۲ خرداد ۸۸ به خیابان آمدند، متأسفانه هیچ کدام از این مشخصات را نداشتند و تا این مشخصات را بدست نیاورند، در به روی این پاشنه می چرخد و ما بر روی این پله هستیم. راه پیدا کردن هم سحر نیست، بلیط بخت آزمایی نیست، شدت نفرت از رژیم نیست، توهم نیست، انتخاب سیاسی درست است، اعتراض به همه اشکال استثمار و اعتراض به استثمار هر انسانی است. واقع بینی و افشاکاری نیروهای استثمارگر غیر انقلابی در داغ ترین شرایط انقلابی است. واقع بینی یعنی دیدن موانع و پی بردن به ریشه معضلات و رفع آن و نه از دست آن فرار کردن و مساله را دور زدن و خود را فریب دادن و یکی از سران خود حکومت را علم کردن است. "چپ های با موج سبز رفته"، برخلاف تیزبینی مارکسیستی در چنین شرایطی، کلاً خلاف ابتدایی ترین وظیفه کارگران و کمونیست ها رفتار کردند.

کومه له بنابه منافع طبقاتی، متوهم تر از همیشه متأسفانه دنبالچه جنبش سبز شده است. اینکه گویا "انتخابات" بهانه ای برای فریب دادن دشمن بود، سرپوشی برای پنهان کردن ماهیت و جهان بینی سرمایه دارانه این شورش ها است. درست است مردم فرصت طلب هستند، ولی آیا ما تا چه حد می توانیم روی فریب دادن دشمن سرمایه گذاری کنیم؟ آیا امکان دارد حزب کمونیستی نداشت، تشکل طبقاتی کارگران نداشت، شعار روشن کمونیستی نداشت، صف متمایز از حکومتیان نداشت و بر پایه بهانه، فرصت طلبی و دشمن فریب دادن پیروز شد؟ پاسخ کومه له به همه این سئوالات بسان کل طیف های جنبش سبز آری است! و این "آری" بزرگترین دروغی است که دوستان ریاکار مردم به خورد جامعه می دهند. به این خاطر، ما کومه له را بعنوان نیرویی که طبقه کارگر را گمراه می کند افشا می کنیم.

حکا می تواند برگردد و به ما اعتراض کند که آنها کجا گفته اند که کارگران تشکل طبقاتی خود نداشته باشند، مطالبات خود را مطرح نکنند و شعار روشن کمونیستی نداشته باشند؟ کجا گفته اند صف متمایز از حکومتیان لازم نیست و فقط بر پایه فریب دادن دشمن پیروز می شوند؟ مگر این سی سال آب درهاون کوبیده اند؟ وجود حکا و کومه له خود گواه پافشاری آنها بر ضرورت تحزب و سازمان با هر قیمتی نیست؟ این همه باج دادن به حکومت های عراق برای حفظ اردوگاه ها برای همچنین روزهای نیست؟

درست است کومه له کلیشه وار آن عبارات را در هوایی آفتابی تکرار خواهند کرد. اما تکرار کلیشه ای (باید کارگر تشکل مستقل داشته باشد) به چه درد می خورد که در گذرگاه های مهم تاریخی مانند ۲۲ خرداد ۸۸ کومه له بسان کل طیف های جنبش سبز، رفتن مردم به نماز جمعه را تاکتیک کارگران قلمداد نمود؟ مگر این اطلاعیه به زعم آنان تاکیدی بر این نیست که ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ نشان داد مردم بدون حزب و تشکل و حضور کارگران هم می توانند رژیم را سرنگون کنند؟ این تصویر پوپولیستی از ۲۲ خرداد ۸۸ خدمت به بورژوازی است تا طبقه کارگر را به سیاهی لشکر جنگ، رقابت و کشمکش های بخش های اپوزیسیون بورژوازی با یکدیگر، تبدیل نماید.

جناح سبز رژیم برای شماها برنامه داشت، استراتژی داشت، شعار تاکتیکی داشت و با اهداف از پیش تعیین شده و با سیاست و تاکتیک (رای من کو؟) و در تمام مقاطع آن جنبش به فراخوان رهبران آنها چند سال شما و مردم متوهم را به نماز جمعه ها، تاسوعا و عاشوراها و ۲۲ بهمن ها کشاند و امیدوار کرد. بر خلاف تصویر فریب دهندگان و فریب خوردگان، یاد آوری ۲۲ خرداد ۸۸، حاوی این پیام است که کارگران احتیاج به تشکل مستقل ندارند تا زمانی که لازم بود، چرخ تولید را تا سقوط حکومت بورژوازی از حرکت باز دارند، بلکه با آن سه میلیون نفری که در ۲۲ خرداد و متعاقباً به خیابان ریختند، به خیابان ها بریزند، با آنان همراه شوند و همه باهم انقلاب خواهند کرد. انقلاب برای این ها بلیط بخت آزمایی است که کسی نمی داند این بلیط به اسم کی در خواهد آمد؟ شاید کروی، موسوی، شیرین عبادی و اکبر گنجی برنده شوند؟ اینها اگر چه سیستم شان در برخورد به انقلاب کارگری مذهبی است، ولی خود مذهبی نیستند. منافع یک طبقه اجتماعی پشت این تبیین وجود دارد. خود ایشان اگر متوجه شوند که یک هواپیما نقص فنی دارد، عمراً سوار آن نمی شوند. ولی طبقه کارگر را سوار بر هواپیمای می کنند که تمام پیچ های آن شل است، در فضای فکری آسمان بورژوازی پرواز می کند، موسوی و کروی خلبان آن هستند. گرامی داشت ۲۲ خرداد توسط حکا، تداوم گرامی داشت نماز جمعه ها، تاسوعا و عاشوراها، روز قدس ها و مراسم مرگ منتظری ها است. تداوم سیاست چشم و گوش و زبان مردم بستن در مقابل کل جمهوری اسلامی و نظام استعمارگر انسان از انسان است. شما نمی توانید از این روز یاد کنید، ولی سمبل های آن را حذف نمایید. اینها دو قلوبی یک مادر هستند. جنبش سبز، شورش گرسنگان، اعتراض عمومی مردم به مساله استبداد، کشتار و یا حرکت های خودجوش و بی شکل و بی برنامه مثل اینکه در صف بنزین از یک بگو مگو حرکتی اعتراضی شروع میشود و شهری را فرا میگیرد که در خیلی موارد اتفاق می افتند نبود. تحرکات این چینی مردم خیلی قابل دفاع هستند. کارگر تشکل داشته باشد یا نه، دفاع از اینها وظیف ما است. این حرکات اگر ادامه پیدا کنند رهبری خود را هم میتواند بسازد و بستگی به آمادگی کمونیست ها دارد. اما جنبش سبز این گونه و از این نوع نبود. یک حرکت حساب شده و آگاهانه بخشی از بورژوازی ایران یا جناحی از حاکمیت برای فشار به جناح دیگر بود و این با حرکت خودجوش مثلاً حاشیه نشین ها، دهقانان، زندانیان، بیکاران، دانش آموزان و فرهنگیان، زمین تا آسمان متفاوت هستند.

حکا همراه با کل جنبش سبز این مدت امتحان خود را پس داده و نشان داده است که آبی از آن برای طبقه کارگر گرم نمی شود. این مردم هستند که باید متوجه باشند و یک بار برای همیشه، یک مساله را قطعیت بخشند که دو انتخاب نداریم: یعنی امکان ندارد هم نظام سرمایه داری در هر شکل آن (سبز و سیاه) را حفظ کرد، و هم نابرابری اقتصادی را پایان داد. آزادی امری مادی است. یا برابری اقتصادی همه شهروندان، یا آزادی جامعه بدون برابری اقتصادی یک توهم پوچ است. کسی که طرفدار آزادی و برابری اقتصادی همه شهروندان است، باید راه آن را پیدا کند. نیروی آن را بشناسد و متشکل کند، حزب آن را بسازد، دشمنان آن را افشا نماید. انقلاب ۵۷ ایران و انقلابات کشورهای شمال آفریقا و اعتراضات از نوع ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، همگی با هزار و یک زبان به ما گفتند: یا انقلاب کارگری- کمونیستی یا دور باطل زدن است.

۲۸ مرداد ۱۳۸۸ بی ربطی کومه له جدید با تاریخ کومه له قدیم

در گرماگرم اعتراضات جنبش سبز به نتیجه "انتخابات" دوره دهم ریاست جمهوری، در ماه ژوئن ۲۰۰۹ بود که ما با توجه به اینکه کومه له ابتدا از آن حمایت نکرد و در این مورد خاص مواضع او با ما نزدیک بود، در خواست کردیم تا صف متمایزی از جنبش سبز را شکل بدهیم (نامه های رد و بدل طرفین در ادامه مندرج است). به مردم معترض که بدلیل در دسترس نبودن سازمان های رایکال به دنبال جریانات مرتجع و آن سوژه های ارتجاعی سبز رفتند، شانس بدیم که به صف ما در جبهه کمونیست ها که تاریخ واقعی مبارزه با جمهوری اسلامی را دارند روی بیاورند تا علیه رژیم متحد شویم. از آنجا که کومه له قدیم، بخشی از تاریخ ما کمونیست ها است و با وجود تمام کندی، کم و کاستی های سیاسی، هنوز نزد بخش هایی از مردم کردستان شریک افتخارات مبارزه ما با جمهوری اسلامی و ارتجاع منطقه است. مردم آن را چپ و صاحب این تاریخ می دانند. اختلافات مان را مانع آن نکردیم که حدود یک ماه قبل از ۲۸ مرداد ۸۸ از آنها تقاضای اقدام مشترک، کمک و همکاری کردیم تا چه بسا با آن اقدامات اجازه نداد جامعه تنها میدان تحت و تاز نیروهای راست ارتجاعی سبز باشد، بلکه آن نیروهایی هم در انظار جامعه چپ محسوب می شوند، قطبی را تشکیل بدهیم و ابراز وجود نماییم. فراخوان اعتصاب عمومی در صف متمایز از جنبش سبز در سالگرد لشکرکشی جمهوری اسلامی به کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ را پیشنهاد کردیم. فراخوان را به نشانه تداوم و تحکیم مبارزات مردم آزادیخواه علیه کل رژیم و پیوند تاریخی با مبارزات کمونیست ها علیه کل هستی حکومت اعلام نماییم. اما کومه له بحدی از طبقه کارگر فاصله گرفته است که این حداقل رایکالیسم و تشخیص منافع عمومی را نداد. بخاطر همین کندی سیاسی و اشتراک طبقاتی در آرمانهای بورژوازی پاسخ رد به در خواست انجام عمل مشترک ما داد. ما خودمان تنهایی فراخوان اعتصاب عمومی در سالگرد لشکرکشی جمهوری اسلامی به کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ را در اعتراض به هر و جناح (سبز و سیاه) صادر کردیم. اکنون فرق کومه له در این مورد با

سازمانها و احزابی مانند اکثریت و باقی مانده چریکهای فدایی خلق ایران، احزاب دمکرات کردستان و ناسیونالیسم فارس با (جریانات مشروطه و غیر مشروطه)، حزب کمونیست کارگری و شاخه های دیگر هم مسلک کومه له چیست؟ هیچ! از همان جنس است. پس چرا ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ را گرامی ندارد؟ مگر هنوز کدام جنبش تا به این حد مردمی است؟ از سیاستمداران مخالف سیستم اقتصاد مدل چینی و موافق مدل غربی، تا کاندیداتورهای ریاست جمهوری، از طرفداران ناسیونالیسم عرب، ترک و کرد، تا ناسیونالیسم ایرانی سلطنت طلبان و طیف توده‌ای- اکثریتی ها و حککا، البته هرکدام با مواضع خاص خود، اما زیر چتر اعتراضات سال ۸۸ در آن حضور دارند و آن را به پیش می رانند. چرا کومه له از قافله عقب بماند؟ مگر جریان زحمتکشان (عبدالله مهندی) با سرعت در صدد جبران تاخیر خود در حمایت از جنبش سبز برنیامد؟ برای اینها موضع حمایت از جنبش سبز امروز حتی داغتر از دوازدهم ماه ژوئن ۲۰۰۹ است.

معضل کومه له و مسالک وی معرفتی نیست. آنان بنا به موقعیت و ماهیتشان (کمونیسم بورژوایی) نمی توانند از موضع کارگر انقلابی باشند و این سنگ بنایی حمایت آنان از جنبش سبز است. این کارگران و کمونیست ها هستند که باید همیشه صفوف خود را از آنها متمایز کنند. اگر انقلاب پدیده مادی است، باید نیروهای آن مادی، ریشه دار و حی و حاضر در جامعه موجود باشند. جبهه متحد "انقلابی سبز" تا چند روز پیش از "انتخابات" به فراخوان هیچ جریان کمونیستی برای بهمزدن مراسم سنگسار، شلاق زدن کارگر به جرم شرکت در اول مه، پایین آوردن جوانان از چوبه دار به خیابان نمی آمدند. این کدام خود آگاهی است که به تصویر فرصت طلبانه آنان در روز "انتخابات" ریاست جمهوری شکل داد؟ بجای سه میلیون نفری که در ۲۲ خرداد و متعاقباً به خیابان ها آمدند، اگر سی میلیون هم با آن افق ها، آن مطالبات و آن ترکیب و آن درجه از تشکل و اتحاد به خیابان می آمدند، باز راه به جایی نمی بردند. نیروهایی با آن درجه از خصومت با کمونیسم، آن درجه از بی ربطی به کارگر؛ قصد تیشه به ریشه مناسبات موجود ندارند. به حکم پراتیک و جایگاه طبقاتی شان در مبارزه بین دو طبقه، آنها محافظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، و ما مبارزین در راه الغای مناسبات کار مزدی هستیم.

دست از تفرقه بردارید، فرصت اتحاد است!

قطبین راست و "چپ" اپوزیسیون داخل و خارج جمهوری اسلامی ایران، در این روزها به طرز عجیبی، بر خطیر بودن اوضاع و بر این متن، بر ضرورت اتحاد و جبهه سازی توافق دارند. طی سال جاری، ما شاهد تقلای فراوان اپوزیسیون بورژوایی برای آلترناتیو سازی بوده و هستیم. کلاً هر بار که مساله تحریم اقتصادی ایران و زمزمه حمله نظامی به این کشور اوج می گیرد، یا آرایش خود حکومت تغییر می کند، این احزاب به تحرک می افتند و مشغول شکل دادن به الترناتیو سازی های از نوع "الماسی برای فریب"، "اولاف پالمه سنتر"، "کنگره ملیتهای ایران فدرال" و چندی پیش - کنفرانس احزاب راست در بروکسل و اتحاد چپ در آلمان هستند. در همین رابطه، طی این مدت، ده ها شخصیت، اندر فواید این اتحادها نوشتند، راهنمایی ها کردند و خوشحالی و علاقمندی خود را نسبت به تداوم این اجلاس بیان نمودند. چه کسی در این آشفته بازار می تواند علیه اتحاد اپوزیسیون جمهوری اسلامی باشد؟ تلاش برای متحد کردن نیروهای اپوزیسیون، ابتدا کاری ارزشمند و بعدی مبرم بنظر می رسد که سایه بر محتوای هر نوع آن انداخته است. آنان چنین می اندیشند که در پی گیری این روند، راه غلبه بر پراکندگی نیروهای مشترک المنافع است و اتحاد یعنی جمع بستن عددی هر چه بیشتری از احزاب! و اگر ۲۲ حزب، سازمان و نهاد چپی از جمله کومه له که در آلمان تجمع کردند را به ۴۰ سازمان برسانیم، آنگاه به درجه بالاتری از اتحاد پایه دار نیروها دست یافته ایم! در این وسط این تنها حزب حکمتیست است که از عاج فیل پایین نمی آید و با "چپ سبز شده دیروز" و پرو ناتوی امروز" اتحاد نمی کند و از بیخ با این صورت مساله " این فرصت را در یابیم" توافق ندارد و به افشای سیاست های پشت این تبیین ها می پردازد. ظاهراً اگر این روند ادامه داشته باشد، حزب حکمتیست یا باید دست از سیاست شفاف سازی "دشمنی" با اتحاد و جبهه سازی مورد اشاره بردارد و با موج همراه شود و یا "منزوی" خواهد شد.

عواملی که پایه اتحاد آنان شده کدام هستند؟

اگر دولتهای حاکم غربی و ایران به توافق برسند، جناحین اپوزیسیون بورژوایی جمهوری اسلامی نه حرف جدی برای گفتن دارند و نه زمینه ای برای اتحاد. این اتحاد، نواختن موزیک هم آهنگ با ارکست مرتجع ترین حکومت های جهان برای شکل دادن به آینده ایران است. می توان با فاکت نشان داد که مبنای شور و شوق و اتحاد و جبهه سازی اخیر این طیف، ناشی از امیدواری به مداخله غرب در شکل دادن به آینده ایران پس از جمهوری اسلامی است. این مخرج مشترک و حیاتی ترین زمینه "تعمیل در دریافتن فرصت ها" در رویکرد این نیروها و خمیر مایه جبهه سازی کنونی آنان است. این نیاز به اتحاد از منظر ایشان است و نه ضرورت سد بستن علیه بیکاری، تلاش برای ایجاد تشکل های توده ای و اعتراض به فقر و گرانی. بیکاری، اعتیاد و سایر مصیبت های جامعه ایران به قدمت جمهوری اسلامی وجود داشته اند که ما شاهد این درجه از تلاش برای اتحاد و "فکری بحال مردم" کردن این جریانات نبوده ایم. در نتیجه مساله ضرورت اتحاد امروز آنان چیزی دیگر است: هسته اصلی خطیر بودن اوضاع و فرصت بوجود آمده برای جبهه سازی، عواملی مانند فشار تحریم اقتصادی، مناقشه هسته ای ایران و غرب و ناخوانایی اسلام سیاسی با روندهای سرمایه داری در ایران و در منطقه می باشد. صورت مساله ای که غرب به دستور نیروهای اپوزیسیون بورژوایی جمهوری اسلامی رانده است، همه را بحرکت در آورده و این طیف هم بر مدار آن هسته اصلی می چرخد. هیئت حاکمه غرب و بورژوازی پرو ناتو، تصویر خود را به تصویر این جمع نیز تبدیل کرده و برای اجرایی (مانند مورد لیبی و سوریه) آن، به یارگیری و بسیج عمومی جامعه نیاز دارند.

این چپ صورت مساله را آنگونه که متفکرین غرب طرح کرده را می پذیرد و ایشان هم خود را برای سهم بردن از "غنائم" آن در فصل برداشت محصول آماده می کند. زمین بازی و ماتریال اتحاد قطبین این سناریو همین است. بنابر این، این اتحاد، اتحاد سالمی نیست، ارتجاعی و به ضرر مردم است.

ما، کما فی سابق، افق ها، پرچم ها، ماتریال و زمین بازی این اتحاد و جبهه سازی ها و تصویر پشت آن را شفاف تر از گذشته به نقد می کشیم. زیرا این نیروها بجای دست بردن به ریشه و از زمین سفت نیرو گرفتن و با آن نیرو به جنگ جمهوری اسلامی رفتن، همیشه به امید فرجی، به جنبش های اجتماعی بورژوازی کولی می دهند. روزی به جنبش سبز امیدوار می شوند، روزی طالب مداخله نیروهای "رهایی بخش" آمریکا هستند که بیایند و مانند آنچه در عراق رخ داد رژیم را سرنگون کنند و در همین راستا امروز با جمع بستن تعدادی سازمان ملون گرد هم، به ضرورت اتحاد پاسخ می دهند!

نفس اتحاد این چپ مورد اعتراض ما نیست، اینها گروه ها و جریانات مختلف یک جنبش واحد هستند، چه بهتر متحد شوند. کاش همگی یکی می شدند، هم ما و هم جامعه راحت تر می شدیم که بجای ۲۰ سازمان از یک جنس، فقط با یکی رو به رو بودیم. مشکل ما با آنان نه در اتحاد، بلکه در آن هسته اصلی که خمیرمایه امیدواری چپ به مداخله کشورهای غربی و اتحاد بر این اساس است. غرب می خواهد تکلیف رابطه خود با جمهوری اسلامی را روشن کند، اینها هم همه نیرو و توان و نیاز به اتحاد خود را از این گرفته اند. در زمین غرب بازی میکنند و شریک صورت مساله یک ارتجاع امپریالیستی و توحش کثیف ضد انسانی آن هستند. و جدال قدرتهای بزرگ برای تقسیم و سهم بری بیشتر یکی از دیگری را به عنوان انقلاب مردم، یا تحول مثبت قورت داده اند. البته این همه باهم بودن فقط مختص تفکر سازمانهای نامبرده نیست، بلکه گرایش و تفکر بورژوازی رسوخ کرده در بخشهای از خود مردم ایران نیز هست که درکش از اتحاد و پیروزی بر دشمن همین است و ما این را در جنبش سبز دیدیم. تسمه نقاله این اتحادها همان افق و اهداف و استراتژی جنبش سبز است که هر روز در لباسی نو، خود نمایی می کند. این همه با هم بودن آن روی دیگر سکه جنبش سبز است. جنبش سبز منقسم به جریانات ریز و درشت، چپ و راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی است. با فروکش کردن این جنبش متحدین آن محو نشدند، به نقد مشی گذشته خود نرسیدند، در مقابل طبقه کارگر پرچم سفید بلند نکردند و هنوز دارند همان راه را می روند. این ها غیر از همراهی با سناریوی ناتو و جنبش سبز، در زمینه پراتیک، هیچ اقدام عملی و اجرایی مشترکی در سطح پایین که پایه هر اتحاد اصولی است را انجام نداده و تنها به برگزاری جلسات از بالا فکر می کنند.

وقتی به عمق تصویر نگاه می کنید، موضوع، تلاش برای متشکل کردن طبقه کارگر نیست که اتحاد را ضروری کرده است، از منظر کارگری، متحد کردن و متحد شدن امری همیشگی و لازم به شرایط خاصی ندارد. متشکل شدن و متحد کردن روتین های مبارزه روزمره طبقه کارگر با بورژوازی است. اما اهدافی که قطبین راست و "چپ" اپوزیسیون را به هم وصل می کند، اساساً همان اهداف مشترک، تصویر مشترک و صورت مساله مشترک باغرب است.

درست نیست با یک چوب قطبین راست و چپ اپوزیسیون را زد

مساله تا به جناح چپ این جنبش مربوط می شود، وزن این سازمان ها هر چه باشد، آنها کم و بیش بر اساس پارامترهای عمومی تر و روندهای مهم تر طبقات اصلی جامعه، فعال یا منفعل می شوند. کم و بیش افق و جهان بینی و منافع طبقاتی گروه اول را منعکس می کنند. افق های طبقات جامعه جهان شمول هستند. این افق ها ایران و خارج از ایران نمی شناسند و راه حلی رادیکال و یا ارتجاعی برای مسائل و گره گاهایی طبقاتی جهان شمول هستند. به این خاطر من ناچارم همه آنهایی که در مدار شرایطی که غرب مهیا کرده به تحرک در آمده اند و زیر این چتر به فکر جبهه سازی هستند، با وجود تفاوت هایی در این یا آن مورد، زیر همان چتر نقد کنم. از نظری این تا حدودی کلی گویی و همه را با چوبی زدن است. زیرا جناح چپ این جنبش به جناح راست آن مثلاً به رضا پهلوی انتقاد دارد. ولی انتقاد نامبردگان به رضا پهلوی وارد نیست، چون فراموش می کنند جبهه سازی به این شکل غیر از آن روی دیگر سکه تصویر رضا پهلوی چیز دیگری نیست. فراموش می کنند چند سال است دوش به دوش هم در جریان "انقلاب ۸۸" با ایشان کم و بیش در " این فرصت را دریابیم" یک جبهه و هم تصویر بوده و هست. اما در حین چیدن میوه این باغ سبز، می خواهد حق ایشان را از محصول خرمن این فصل برداشت محرم کند. به فعال شدن پهلوی خرده می گیرند، در حالی که حداقل سه سال است این چپ در همه مناسبت های مهم در جنبش سبز دوش به دوش او شرکت داشتند. تمام مولفه های خطیر بودن اوضاع جهت جبهه سازی و اتحاد کنونی آنان یکی است. وقتی ما بر ضرورت تشکل یابی طبقه کارگری و پاسخ به معضل آن تاکید می کردیم، آنان این رویکرد را نسبت به اوضاع پاسیفیستی می دانستند و حتی تعدادی خرج خود را به این دلیل از ما جدا کردند.

افق و تصویری که وانمود می کند غیر از طبقه کارگر طبقات دیگری هم هستند که امر کارگر را امر خود می دانند و تشکل و سازمانشان همان تشکل و سازمان و اتحادشان بسود کارگر است. به این خاطر از جریانات راست گرفته تا هر ده نفری که در سایه این تبیین ها، افق ها و جهان بینی جمع می شوند را، باید نقد کرد. باید رشته اشتراکات آنان با ناتو را نشان داد. تا بتوان زمینه اتحاد طبقاتی کارگر را فراهم آورد. نقد کردن افق ها و جهان بینی طبقات غیر کارگری و غیر کمونیستی، وظیفه همیشگی و تعطیل ناپذیر ما جهت اتحاد طبقاتی طبقه کارگر است. ما با نقد آنان است که باید بدیل کارگری- کمونیستی خود را به جامعه ارائه بدهیم.

پاسخ کارگری به مساله اتحاد چه می شود؟

مگر چه اشکالی دارد انسان روی حداقل ها توافق کند تا زمینه برای اتحاد پایه ای و ادامه دارتر فراهم شود؟ در نگاه اول باید دست هر کسی که ایده اتحاد را مطرح می کند؛ به نشانه اخوت، خوشفکری، واقع بینی و درایت فشرده. از این لحاظ ممکن است از ما انتقاد شود که این چه هنری دارد که گفته شود این اتحاد و جبهه سازی ها کارگری نیست و در خدمت طبقه کارگر و جامعه نیست. هنر این است که راه اتحاد واقعی طبقه کارگر و کمونیست های جامعه را نشان داد و ابزار آن را فراهم ساخت. این انتقاد کاملاً بجایی است. اما فراموش نشود که اولین قدم در راه اتحاد کارگری، نقد اتحادهای بورژوازی است. گام برداشتن در مسیر اتحاد پایه دار کارگری، نقد آن جریاناتی است که جنبش ها و اتحاد بورژوازی را فقط بدلیل اینکه کارگر را از داشتن تشکل واقعی خود محرم کرده اند به نرخ کارگری به وی می فروشند. اتحاد آنان کدام منفعت را برای جامعه، برای کارگر و مردم آزادیخواه دارد و چه درسی می توان از آن گرفت؟ باید دید و فهمید که آن نیروها زیر کدام پرچم به هم چسبیده اند. چون پروسه اتحاد و جبهه سازی در هر جریانی سر نخ از ماهیت آنان را به دست خواهد داد تا از آن منظر به کاراکتر این جریانات نگاه کرد و به آنها پی برد. این ها اگر تحریم اقتصادی، مناقشه هسته ای ایران و غرب نبود، کوچک ترین آمادگی برای اقدام عملی در سطح پایین جامعه با هم ندارند.

تلاش برای متحد کردن طبقه کارگر و کمونیست ها، همیشه ضروری، بسیار با اهمیت، عظیم، پیشبرنده و حیاتی است. با فشاری بر اتحاد کارگری، نگرانی از پراکندگی و نبود تشکل طبقاتی کارگران و تلاش برای پایان دادن به این وضع، مبارزه مقدسی است که همه آزادیخواهان حق دارند در این راستا بنویسند، بگویند و جنگ کنند تا اینها منجر به تشکل و اتحاد ما شود. اما تلاش آنانی که در سایه هژمونی سیاست جهانی بورژوازی به صرافت جبهه سازی افتاده اند، از جنس کاری نیست که ما به آن نیاز داریم. آنان ماهیتاً وفادار به ارزش های کهنه از جمله حفظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، ناسیونالیسم، مذهب و کار مزدی هستند. و بنا به تعرف نیروهای وفادار به آن سه اصل بورژوازی، نمی توانند متحدین طبقه کارگر برای سرنگونی جمهوری اسلامی باشند.

هر اتحادی اتوماتیک درست و مفید نیست. پشت هر اتحاد نیروهای سیاسی، مجموعه دلالتی هستند که اصولی بودن، منطقی بودن و کافی بودن آن مجموعه دلالت را چه برای اتحاد و چه برای پرهیز از آن، تعیین می کند که فلان اتحاد لازم و درست بوده است یا خیر. اتحاد کی با کی؟ امروزه تلاش بخشهای مختلف جناح چپ جنبش سبز، با تمام تنوع آن و نیت خیر... بر سر مساله منافع کارگر و زحمتکش جامعه نبوده و نیست، بلکه تلاش آنها جهت اتحاد خانوادگی بر سر تاکتیک و چگونگی نحوه استفاده از فشار غرب بر جمهوری اسلامی در این بحران است. اینها جریان بورژوازی امکانگرا، خواهان تأمین سهم خود از ارزش "تقسیم عادلانه ثروت اضافه تولید شده" توسط طبقه کارگر و شریک قدرت شدن در ایران هستند. برای متحقق کردن این هدف و بعهده گرفتن این سمت از هیچ اقدامی مانند حمایت مستقیم و غیر مستقیم از محاصره اقتصادی ایران، تأیید حمله نظامی آمریکا- اسرائیل به ایران، همراهی با بخشی از رانده شدگان از حاکمیت خود رژیم و... ابایی ندارد.

حتماً طبقه کارگر می تواند به مساله اتحاد هر جریانی ایژکتیو نگاه کند و هر جایی ممکن بود؛ به نفع آزادی و سعادت بشر و تحکیم صفوف خود از آن استفاده نماید. اما این یکی از آن جنس نیست. طبقه کارگر باید بر روی پای خود ایستاده باشد، شعار و پرچم متفاوت خود را داشته باشد و درک کند جبهه او جبهه ثالثی است که از بنیان با این گونه بلوک بندی ها متفاوت است. شرط سیاهی لشکر نشدن کارگر و قطب نمای خود را گم نکردن، تنها در صورتی امکان پذیر است که این تمایز و تفاوت های خود با دیگران را واضح و گویا توضیح داده باشیم. اتحاد آنها یک سرسوزن راجع به مخالفت کردن با استثمار کارگر یعنی گره ای ترین معضل بشر در نظام سرمایه داری (نظام مورد تأیید همگی اینها) نیست. در نتیجه، طبقه کارگر، کمونیستها و مردم آزادیخواه باید امر خود را پیش ببرند. ما نه در شادی فعلی اتحاد آنها دینفع و نه شریک غم و شیون جدایی احتمالی آنان در آینده هستیم.

در هر شرایطی ما موظفیم که تمام سعی خود را بکار برده تا دست هر چند نفری که برای تغییر مادی و بهبود زندگی مردم تلاش می کنند را در دست آن دیگری بگذاریم، تا بتوان عملاً فضای مختلق در محلی، کارگاهی، دانشگاهی و شهری را عوض کرد و مردم نفس راحت تری بکشند. اما جریاناتی که ضرورت اتحاد و جبهه سازی خود را نه از این نیازهای واقعی، بلکه از مناقشه هسته ای ایران و غرب و فشار تحریم اقتصادی استنتاج می کنند، چه ربطی به کارگر دارند؟ این ها مشغول کار دیگری بوده و مردم را به مسیر دیگری دعوت می کنند. کمونیسم بورژوازی همراه با طیف راست حداقل چند سال است بر مدار این امید می چرخد.

در میان این طیف، یک سازمان یافت نمی شود که از منظر کارگر بر اتحاد تأکید کند. اما برای ما مساله اصلی و پرنسبیتی، اتحاد کارگری است. پافشاری ما بر حزب کمونیستی طبقه کارگر، مسائل مبرمی است که باید دنبال کرد. گرانی و افزایش هر روزه قیمت ها و خطر فلاکت، یک امر واقعی و از معضلات هر روزه این دوره اند. ما دست هر انسانی را که برای ریشه یابی و همکاری عملی در این زمینه ها می کوشد، می فشاریم. پاسخ کارگر و کمونیست ها به این اوضاع، انگشت گذاشتن بر کمبودها و تلاش برای کاستن فاصله ها، پاسخ دادن به ناروشتی ها، ابهامات، توهمات و غیره در جنبش ما- جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر تعطیل ناپذیر است.

ما در دنیایی زندگی می کنیم که همه چیز آن طبقاتی است. اگر اخلاقی، ایدئولوژیکی، فرصت طلبانه و دیپلماتیک به پایه های اتحاد نگاه نکنیم، باید دوباره به متن جامعه و مبارزه طبقاتی (جایی که خیر و شر را تقسیم می کنند) مراجعه کرد و در این زمین سفت دید کی با کی هم سرنوشت، مشترک المنافع و راهرو یک مسیر واحد است. در غیر این صورت غیر از بی دلیلی، دلیلی برای اتحاد نکردن همه احاد مردم دنیا وجود نخواهد داشت. آیا امکان دارد کارفرما بر سر افزایش دستمزد، کاهش ساعت کار و در مالکیت جمعی قرار دادن ابزار تولید با کارگر اتحاد کند؟ کل تاریخ مبارزه طبقاتی به ما می گوید که خیر. در نتیجه نیروهایی که با زبان

فلسفی و سیاسی این حقیقت که پایه تمام جنگ ها و تضادهای تاریخ جوامع طبقاتی بوده و هست را از جامعه پنهان می کنند؛ در فکر اتحاد کارگر با کارگر نیستند، خواهان توافق و اتحاد کارگر با پلان دیگرانی هستند که وی را استثمار می کنند. هر آنگاه افق و تصویر کارگری بر اتحادی سیطره ندارد، در خواست از کارگر برای اتحاد با آن جبهه، تنها در خواست تمکین کردن ایشان به برنامه، استراتژی، سیاست و هژمونی بخش دیگری از طبقه بورژوا است. طبقه کارگر تنها با شناخت درست و نقد ریشه ای افق ها و آرمانهای نیروهای محافظ شرایط موجود، زمینه اتحاد استراتژیک طبقاتی خود را محکم می کند. در این رابطه شعار همه باهم جز خوش باوری مذهب گونه، غیر واقعی و توهم کودکانه ای بیش نیست.

این متحدین، با طبقه کارگر اهل مدارا نیستند که گویا مثلاً درک کنند کارگر نباید سکتاریست و فرقه گرا باشد و همیشه برای اتحاد بزرگ تر، منافع طبقاتی را بر منافع گروهی خود ترجیح دهد و کارگر طرفدار سندیکا- در مبارزه مشترک (علیه بیکاری)، کارگر طرفدار تشکل شورایی را تحمل کند و با او متحد شود. خیر. در این زمینه همه بیاد داریم که بخش دیگر این چپ (حککا) چه برخورد سکتاریستی، زشت و خشنی به سندیکای هفته تپه کرد و رهبران آن را تا سطح طرفدار احمدی نژاد و خائن به "انقلاب" ترور شخصیتی کردند! ما در ۲۸ مرداد ۱۳۸۸ از کومه له که امروز رول سردمداری این جبهه (یاری گیری) بازی می کند و در ابتدا از جنبش سبز حمایت نکرد و در این مورد خاص، به ما نزدیک بود، در خواست کردیم تا صف متمایزی از جنبش سبز شکل بدهیم و به مردم معترضی که بدلیل در دسترس نبودن سازمان های رایکال به دنبال جریانات مرتجع رفتند، شناسی بدهیم که به صف ما در جبهه کمونیست ها که تاریخ واقعی مبارزه با جمهوری اسلامی را در پرونده داریم علیه رژیم متحد شویم. و فراخوان اعتصاب عمومی در روز سالگرد لشکرکشی جمهوری اسلامی به کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ را پیشنهاد کردیم. اما کومه له پاسخ رد به در خواست انجام عمل مشترک ما داد. در زمان طرح " رژیم چنج" و تهدید حمله نظامی آمریکا به ایران، جهت پای بندی نیروهای سیاسی به حفظ جامعه مدنی، منشور سرنگونی، تنظیم کردیم که چون طرح این منشور توسط کمونیست ها بود، حتی یک سازمان از اینها، با احساس مسئولیت به آن برخورد نکرد. در جریان مباحثات (سناریوی سیاه) از سازمانهایی که حفظ جامعه مدنی را به نفع خود می دانند در خواست کردیم که توافق نامه ای را امضا کنیم، یکی از این جریانات، حاضر به امضای آن نشد. چون کمونیست ها پیش دستی کرده بودند، چون آمریکا پشت طرح ما نبود... حککا بعد از اعتراضات جنبش سبز به نتیجه "انتخابات" در دوازدهم ماه ژوئن ۲۰۰۹، وقتی متوجه شد که با شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری راهش نمی دهند، برای قبولاندن خود (اتحاد) با جنبش سبز، تاکتیک بخرج داد و کوتاه آمد و شعار (آزادی، برابری، حکومت کارگری) را به شعار " انقلاب انسانی برای حکومت انسانی" تغییر داد، تا بزم خود از آن طریق جای پای در آن جنبش برای خود پیدا کند. بنا به ماهیت طبقاتی این جریانات، در هر اتحادی که پایه کارگر و کمونیسم را محکم کند، غیر از تکرار "اتحاد اتحاد کردن"، عملاً اقدامی نمی کنند.

چه در این مورد خاص و چه بطور کلی در بررسی جبهه سازی در صفوف جریانات بورژوایی باید اصولاً متوجه دینامیسم و اصول پایه ای بود که هدف اتحاد آنها با هم هر چه که باشد، از مدار نظام کارمزدی و این یا آن شکل سرمایه داری خارج نمی شود. "کمونیسم" پرو غرب و ضد رژیمی ایران، حتی آنگاه که از کارگر اسمی به میان می آورند، نه بعنوان طبقه کارگر و دکتربینی برای خلاصی از وضع موجود، بلکه بعنوان اقلیت مستضعف، بیچاره و مظلوم جامعه که مستحق ترحم هستند، یا از آن جهت است تا حمایت کارگران را برای رسیدن بقدرت و تحقق شکل سرمایه داری مورد نظر خود جلب کند. در نتیجه علیرغم شکل ظاهری خاصیت اتحاد، در اساس ماهیت آن ارتجاعی است و دفاع از طبقه ستمکش و استثمار شده در مقابل استثمارگران نیست. اینها خطوط عمده متدلوزی مارکسیستی در برخورد با اتحاد احزاب چپ و راست بورژوایی است. امیدوارم تا اینجا روشن شده باشد که طبقه کارگر باید فریب شکل ظاهری این اتحادها را نخورد. دوم ماه اوت ۲۰۱۲

"جنبش انقلابی کردستان" وجود ندارد، این عبارت ناسیونالیستی است

از نحوه برخورد کومه له به مقوله "جنبش انقلابی کردستان" و جریانات درون این کمپ، دُز ناسیونالیسم وی بیشتر مشخص می شود. لازم است پیراهن رادیکالیسمی که کومه له به تن عبارت "جنبش انقلابی کردستان" کرده- به مثابه مخرج مشترک تمام اپوزیسیون بورژوایی کرد که مطالبه ملی دارند پاره کنیم. ابتدا این مسأله را مشخص کنیم که منظور از "جنبش انقلابی کردستان" یعنی چه؟ آیا خارج از احزاب اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران در کردستان، توده های مردم مستقلی وجود دارند که افق ها، شعارها و مطالباتی انقلابی متمایز و مستقل از افق ها و شعارهای نیروهای موجود کردستان دارند که باید آن را جنبش انقلابی کردستان نامید؟ آیا تمام نیروهای اپوزیسیونی که در کردستان فعالیت داشته و دارند اجزای پیکر واحد یک جنبش (انقلابی) هستند؟ تاریخ جنبش انقلابی کردستان کدام تاریخ است؟ جنگ کومه له و حزب دمکرات برگی از این تاریخ است؟ آیا "جنبش انقلابی کردستان" جنبش واحدی است که دو طرف راست و چپ دارد و بر اثر ندانمکاری های کومه له و حزب دمکرات بود که آنان سالها باهم درگیر جنگ نظامی بودند؟ آیا همه مردم کردستان خواهان رفع ستم ملی، خود مختاری، حق ملل در تعیین سر نوشت خویش و یا جدایی و الحاق کردستان به ایران در یک ظرف هستند که باید اسم آن راجنبش... گذاشت؟ اگر هر کسی با درک خود، خواستار رفع ستم ملی، خود مختاری، حق ملل در تعیین سر نوشت خویش و یا جدایی و یا الحاق کردستان به ایران باشد، بخاطر اینکه یک خواست عمومی مردم کردستان را نمایندگی می کند، زیر چتر جنبش نامبرده قرار خواهد گرفت؟ آیا اصولاً خواستی هست که به یکسان خواست همه مردم کردستان باشد؟ احزاب دمکرات بخشی از "جنبش انقلابی کردستان" یا خارج از آنند؟ اگر پاسخ به این سئوالات آری باشد، آنگاه علت جنگ کومه له و حزب دمکرات چه بود؟ مگر یکی از دلایل جنگ حککا با کومه له این نبود که ما آنان را نه حزب انقلابی، بلکه بورژوایی دانسته و می دانیم؟ آیا تعریف مبارزات متنوعی که در کردستان جاری است بعنوان جنبش انقلابی کردستان، اثبات مدعی

حدکا نیست؟ آیا کومه له و هم مسلکین به تنهایی جنبشی هستند؟ لذا ابتدا برای پاسخ درست به سئوالات فوق باید تکلیف این مقوله را روشن نمایم.

جنبش هایی که در کردستان موجودند، عبارتند از جنبش کارگری، جنبش آزادی زن، جنبش خلاصی فرهنگی و جنبش ناسیونالیسم کرد. اینها بهیچ وجه یک جنبش واحدی نیستند. هر کدام جنبشی برای خود و در مقابل دیگری است. کسانی که بجای به رسمیت شناختن جنبش های طبقاتی جامعه، آنها را به جنبش سرزمین و ملت واحد دسته بندی می کنند، دارند جنبش کارگری، جنبش آزادی زن و جنبش خلاصی فرهنگی را تابع جنبش ناسیونالیسم کرد می کنند. از زاویه منافع طبقه کارگر، این اقدام مسخ ماهیت جنبش های طبقاتی جامعه است. کسی که این جنبش ها را بنام انقلابی و بنام مردم کرد در کیسه ای به اسم جنبش انقلابی کردستان می ریزد، ریگی در کفش دارد و جنبش های دیگر (کارگری و...) را به زیر پرچم ارتجاعی ناسیونالیسم کرد دعوت می نماید. جنبش انقلابی کردستان وجود ندارد تا آن را به این اسم خطاب کرد و به کارگر فروخت!

اما این بدان معنی نیست که هیچ گاه در تاریخ پدیده جنبش انقلابی کردستان وجود نداشته است. این اصطلاح، پس از حمله حکومت اسلامی که با فرمان جهاد خمینی در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ علیه مردم کردستان بمنظور باز پس گرفتن دستاوردهای انقلاب ۱۳۵۷ ایران شروع شد، بر سر زبانها افتاد. آن ایام، جنبش انقلابی کردستان که با سنگربندی نیروهای مردمی و سازمان های سیاسی- نظامی در ماه های پس از انقلاب در خیابان ها، شهرها و روستاها، علیه اشغال شهر و روستا جریان داشت، شکل گرفت و این تعریف برانزده آن مقاومت و دفاع مردم از خود در آن ایام بود. با تصمیم و اقدام سرکوبگرانه و جنایتکارانه حکومت اسلامی، جنگ مسلحانه به مردم تحمیل شد و مساله کردستان پیچیده تر شد و گام ها جامعه را از رسیدن به یک راه حل انقلابی به عقب کشیدند. مردمی که در جریان قیام مسلح شده بودند و طعم آزادی را چشیده بودند، بسادگی به سیاست های سرکوبگرانه رژیم تن نمی دادند و نمی خواستند دستاوردهای خود را از دست بدهند و از شعارها و مطالباتی که با انقلاب مطرح شده بود، دست بردارند. ناسیونالیسم کرد در کنار جریانات رادیکال برخاسته از انقلاب ۵۷، بخشاً شریک مقابله با این لشکر کثی شد و به این خاطر اعتباری برای خود کسب کرد.

رژیم جهت باز پس گرفتن دستاوردهای انقلاب مردم ایران، آن یورش را تدارک دید. جنبش... برای تداوم و دفاع از این دستاوردها راه افتاد. تصمیم قاطع کمونیست های کردستان به مقاومت جهت حفاظت از آزادی و تداوم انقلاب بود. این واقعیت دارد که در مقطع انقلاب ۱۳۵۷ ایران، مردم کردستان علیه لشکر کثی جمهوری اسلامی مقاومت کردند. با توجه به رایکالیسم و میلیتاریسم که این حرکات همگانی داشت، می توان آن زمان آن را جنبش انقلابی یا جنبش مقاومت مردم کردستان در مقابل لشکر کثی جمهوری اسلامی در آن مقطع نامید. اصطلاح جنبش انقلابی کردستان برای آن مقاومت مشخص در آن مقطع مشخص، در صف آرای انقلاب و ضد انقلاب در آن روزهای معین جایز بود؛ اما امروز گمراه کننده است. امروز کشمکش، حرکات، نشست و برخاست نیروهای سیاسی مختلف در کردستان به شکل سالهایی پس از آن واقعه نمانده اند. جایگاه نیروهای مختلف تغییر کرده و فاکتورها عوض شده اند و باید هر کدام از آنها را بر اساس مختصات مشخص امروزی آنها بازشناسایی و اسم گذاری کرد. امروز تنها جنبش طبقه کارگر به معنی مضمونی کلمه چه علیه جمهوری اسلامی و چه علیه نیروهای بورژوازی در "داخل جنبش انقلابی کردستان" رادیکال و انقلابی است. همچنان که جنبش انقلابی عربستان یا فارس وجود ندارد، جنبش انقلابی کردستان هم وجود ندارد. چون کردستان یک جامعه است. بنابه تعریف جامعه طبقات دارد و هیچ جنبشی نیست که همزمان جنبش انقلابی هر دو طبقات اصلی جامعه (طبقه انقلابی و طبقه ضد انقلاب) باشد. جنبش مبارزاتی کارگران جنبش مبارزه کارگران و زحمتکشان است و اسم آن جنبش کارگری است که مشخصات خود را دارد، تاریخ و سنت، رهبران و نظریه پردازان خود را دارد. اسم جنبش طبقه کارگر، جنبش طبقه کارگر است. اسم جنبش آزادی زن و جنبش خلاصی فرهنگی هر کدام با اسم خود معروفند. هر جنبشی جنبش طبقه خویش است.

اکنون که مشخص شد این عبارت یعنی چه، چه بسا جنبش طبقه کارگر، آزادی زن و خلاصی فرهنگی در نقطه مقابل آن قرار دارند. جنبش ناسیونالیستی یا جنبش انترناسیونالیستی، جنبش طبقه کارگر یا ضد طبقه کارگر است. جنبش انقلابی کردستان به جنبش کارگری چه ربط؟ اگر به کارگر مربوط است در این صورت باید گفت جنبش کارگری کردستان. یا باید "جنبش انقلابی کردستان" را جنبش کارگری بنامیم، یا نهضت ملی و بورژوازی را انقلابی دانست. جنبش انقلابی دیگری در کار نیست. اگر آن را کارگری بنامیم باید آن را جنبش کارگری خطاب کرد و نه "جنبش انقلابی کردستان". کردستان اسم مرکبی از یک جامعه با طبقات کارگر و بورژوا و یک جغرافیا " و یک سر زمین ملت کرد" با تاریخ مبارزه طبقاتی آنان علیه همدیگر است. "پسوند کرد" ماهیت ارتجاعی راه حل بورژوازی مساله کرد، یا تضاد طبقات با هم را از بین نمی برد. در همچنین مقاطعی و در این زمینه ها است که باید کارگر صف مستقل طبقاتی خود را از جنبش همگانی دیگران متمایز کند و گر نه گفتن طوطیوار و کلیشه ای "صف طبقه کارگر باید از صف بورژوازی مستقل باشد" در روز آفتابی به چه درد می خورد، وقتی که شما تمام پرسناژهای جنبش ملی را جنبش انقلابی کردستان خطاب کنید؟

نتیجه زورآزمایی انقلاب و ضد انقلاب چند سال پس از ۵۷، منجر به سرکوبی و در هم شکستن سازمانهای رادیکال و تثبیت ارزش های بی ارزش اسلامی به جامعه شد. با هر سایه روشنی، هدف کمونیست ها از آن جنگ و گریز در سنگر کردستان، دفاع از انقلاب، نه گفتن به کل حکومت اسلامی و سیستم سرمایه داری بود. برغم حضور در ابتدا کم رنگ نیروهای ناسیونالیست در این مقاومت، این مبارزه و مقاومت مردم هیچ گونه نماد حقانیتی برای جنبش نامبرده نیست. تاریخ مبارزه ناسیونالیسم کرد با رژیم جمهوری اسلامی، همزمان تاریخ سازش و لیبیک گفتن های رهبران آن به رژیم نیز هست. دو جنبش ناسیونالیسم و کمونیسم و دو نیروی آنها

در کردستان پس از غالب شدن مناسبات سرمایه داری، به طور همزمان در حال کشمکش و جنگ هم با حکومتها و هم در مقابل همدیگر در جنبش مبارزه سیاسی- نظامی مردم کردستان حضور داشته اند. ناسیونالیسم کرد نمی توانست مدعی "حق" ملت کرد باشد، ادعای مبارز بودن و همراه مردم بودن را داشته باشد، اگر از قافله عقب می ماند. طبعاً مرز چپ و راست مردم در این دفاع و مقاومت با دیوار چین از هم جدا نشده بود. اینک از هر دو سوی ناسیونالیست ها میخوانند آن مبارزات را به حساب ناسیونالیسم جنبش انقلابی کردستان بگذارند. مسلماً ناسیونالیسم در این جریان نقش داشت، اما نقش به کج راه بردن و گمراه کردن مبارزه کارگری.

با پیشروی ضد انقلاب (جمهوری اسلامی)، شهرها و مناطق کردستان از دست مردم و سازمان های سیاسی خارج شد و نوع مبارزه همگانی علیه رژیم نیز کم کم به بستر اصلی جنبش های اجتماعی خود بازگشت. در سالهای اوائل انقلاب که رژیم هنوز مناطق را اشغال نکرده بود و مردم از اشغال آن جلوگیری می کردند، عبارت جنبش انقلابی کردستان با ارفاق درست بود. اما امروز دیگر نه آن شرایط معین هست و نه "جنبش انقلابی کردستان" وجود دارد. پس از تسلط رژیم در ایران، هر جنبشی به ابزارها، سنت ها و اهرم های خود، چه برای رفع ستم ملی و چه جهت بدست آوردن رفاهیات اقتصادی و حقوق شهروندی در مبارزه با رژیم با سنت های خود متوسل می شود. در کردستان نیز دو نیرو که به ظاهر ستون فقرات جنبش انقلابی کردستان بودند، نه تنها با هم اتحاد نکردند، بلکه از همان اوائل سالهای انقلاب وارد جنگ نظامی با همدیگر شدند. امروز یک سر آنچه کومه له آن را جنبش انقلابی کردستان می نامد کودار، احزاب دمکرات، کومه له ها و سر دیگر آن ما کمونیست ها هستیم که آب سیاست هایمان به یک جوی نمی رود. لذا القاب جنبش انقلابی کردستان به جنبش های موجود در کردستان، واقعی نیست، طبقاتی نیست و متضاد است. جریاناتی که این تغییر و دگرگونی ها را نمی بینند، تنها هدفشان مشروعیت دادن به ناسیونالیسم از هر دو سوی است. اگر آن استعاره، بیان کننده واقعیتی در سی سال گذشته بود، امروز تماماً آن فاکتورها تغییر کرده اند.

ولی ظاهراً همینکه یک فرایند در یک زمان معین موقعیتی پیدا کرد، دیگر از مدار زمان و تحولات تاریخی فارغ می گردد و هیچی بر آن اثر نمی پذیرد. نزد طیف های کومه له "جنبش انقلابی کردستان" یکی از فرایندهایی است که در مسیر پروسه تاریخی هر چه به سر آن آمده و هر تحولی از سرگذرانده باشد، هنوز این عبارات بسان روزهای اول شکل گیری مقاومت مردم کردستان در سال ۵۸، برانزده آن است و هیچ چیزی مانع نمیشود که اشخاصی عبارت "جنبش انقلابی کردستان" را تکرار کنند. بدون اینکه به مضامین، ریشه و محتوای پشت آن اصطلاحات و عبارات توجه کنند که اصولاً موضوعی که کلمات برای بیان آنها ساخته شده اند، بیان کننده آن واقعیت در هر شرایطی است؟ از بس این اصطلاح در پروسه زمانی تکرار کردند که به نرمی برای آنها تبدیل شده و عده ای به آن عادت کرده و کسی از خود سؤال نمی کند که آیا امروز بکار بردن آن اصطلاح با محتوای مادی و باطنی پشت آن مطابقت دارد یا خیر؟ استعمال این عبارت توسط طیف های کومه له، فقط تکرار نیروی عادت و یک عبارت توصیفی و ظاهری نیست، اشتراکات باورها و خویشاوندی با مضمون روندهای اقدامات بورژوازی- ناسیونالیستی و ارتجاعی در کردستان است که پشت این اصطلاح نهفته است.

اگر آن ایام عبارت مناسبتر برای این مقوله پیدا نکردیم، و یا احراز از آن ممکن نبود، امروز باید آن را تصحیح نماییم. حتی بفرض بی دقتی در استفاده کردن از واژه ها و عبارات مناسب هم به این مقوله نگاه کنیم، بکار بردن این عبارت امروز شایسته توصیف مبارزه کمونیستی با بورژوا- ناسیونالیست های فارس و کرد در کردستان و ایران نیست. بنابر این، خطاب کردن جنبش ملی بعنوان جنبش انقلابی، تطهیر ماهیت ارتجاعی جنبش ناسیونالیستی موجود در کردستان است. اکثر پرسناژهای جنبش انقلابی (بخوان ملی) کردستان در ضدیت با جنبش کارگری، جنبش رهایی زن و سکولاریسم در کردستان هستند. طرفداران پوپولیست این عبارت، جهت توصیف مبارزات کارگر در کردستان با جمهوری اسلامی، هنوز با ادبیات ۳۳ سال پیش می نویسند، صحبت می کنند و خاطرات خویش را نقل می کنند. نزد آنان، عبارت "جنبش انقلاب کردستان" و کلمه کومه له جایگزین تنوری، منطق، علوم و فلسفه و برهان و همه ارکان مبارزه طبقاتی - کمونیستی شده است! استعمال اسم کومه له با دید مثبت توسط هر ناسیونالیستی که بویی از کمونیسم و کارگر نبرده است، تنها با قرار گرفتن در جنبش... مجوز برخورد لمپنی و توهین آمیز به همه کمونیست های امثال ما را از نامبرده دریافت می کند. کومه له همه آنانیکه زیر بیرق "جنبش انقلابی کردستان" جمع شده اند را، دلسوز مردم کردستان و ما که بخاطر این مماشات به او انتقاد داریم، دشمن جنبش... مردم کرد و کومه له عنوان می کند! این رویکرد کومه له به جنبش ها، نشان دهنده این حقیقت است که در تفکیک ماهیت جنبش های اجتماعی- طبقاتی تکاملی نداشته اند و فکر می کنند زمان هم ایستاده است. البته تنها در این زمینه نیست که سنت، عرف و ارزشهای ملی مخ کادرهای پوپولیست کومه له را جامد و فریز کرده است، که با طرفداران راست این عبارت تفاوت چندانی ندارند. در خاطرات نویسی، مقالات نویسی و مکالمه روزمره نیز، از کلماتی چون "شهید" فلان، "سید" فلان، "کاک" فلان و الله و والله هم عین مردم عادی و احزاب جنبش... استفاده می کنند. فرهنگ و ادبیات جنبش مذکور، هنوز در ادبیات آنان موج می زند و با ادبیات ۳۳ سال پیش صحبت کرده و خاطرات خود را نقل می کنند. ارزشها و سنت های ملی مسلط بر "جنبش انقلابی کردستان" مانع تکامل ادبیات انقلابی، باعث "فرز" شدن ذهن، افکار جامد و ایستای آنان شده که فکر می کنند- زمان همان ۳۳ سال پیش است. حتی در مجالس، مراسم و اماکن اجتماعی آنها را مشاهده کنید، زیاد متوجه تفاوت ادبیات، فرهنگ و نشست و برخاستشان با اعضای احزاب و سازمانهای دیگر و بعضاً با انسانهای مذهبی دخیل در جنبش نامبرده نمیشوید. هستند کسانی که چند صفحه به تعریف و تمجید از جنبش انقلابی کردستان سیاه می کنند، ولی حتی صوری و برای چاشنی رادیکالیسم آن هم شده، یک مورد از کمونیسم، سوسیالیسم و انقلاب کمونیستی ذکر نمی کنند.

این ها نکاتی از ملاحظات و پاسخ من به سئوالات فوق بود که چرا یک کمونیست نباید از عبارت ذکر شده استفاده کند. لیکن ببینیم پاسخ کومه له به سؤال "جنبش انقلابی کردستان" یعنی چه؟ کدام است. تا به سازمان های کومه له مربوط است پاسخ پوپولیستی و چپ- نمای آنان را اینچنین می تواند فرموله کرد: از آنجا در کردستان ستم ملی وجود دارد و تمام طبقات و اقشار جامعه از آن رنج می برند، خواست رفع ستم ملی به بستر اصلی یک جنبش همگانی و توده ای در کردستان تبدیل شده است. این ستم ملی توسط حکومت های سرمایه داری ایران جهت تفرقه بین کارگران و زحمتکشان اعمال و ابقا می شود. اشکال ظاهری اعتراضات توده ستمکش کردستان به این ستم و به حکومت های بانی این ستم، هر چه باشد، ماهیت این اعتراضات انقلابی است. این جنبش، در ضمن خواست رفع ستم ملی صرفاً با خواست ملی محدود نمانده و مضمون آن از یک جنبش صرفاً همگانی ملی به جنبش انقلابی کردستان تغییر ماهیت داده است. اکثریت جمعیت جامعه کردستان کارگران و زحمتکشان تشکیل می دهند و آنها شرکت گسترده و نقش اساسی در این جنبش همگانی دارند. کارگر و زحمتکش کرد در این جنبش همگانی ذینفع هستند. این تنها خودآگاهی جریانات ملیگرا نیست بر این حرکت سیطره دارد، آراء و جهانبینی کارگری نیز در کنار خودآگاهی بورژوازی ملیگرا بر آن جاری است. از آنجا کارگران و زحمتکشان دارای خواست رادیکال هستند، این جنبش را نیز رادیکال و انقلابی نموده اند. بدلیل وزنه چشمگیر کارگران و اقشار تهیدست در جنبش انقلابی کردستان، نفوذ نیروهای که مساله ملی را هویت سیاسی و زمینه رشد خود تعریف می کنند، حاشیه ای و خنثی شده یا خواهد شد. از این پس جنبش ملی نه تماماً متعلق به بورژوازی و ناسیونالیسم کرد، بلکه یک جنبش انقلابی متعلق به همه مردم کردستان اعم از کارگر و بورژوازی کرد است.

اگر پاسخ سؤال "جنبش انقلابی کردستان" یعنی چه؟ را برای کومه له فرموله کنیم، تقریباً سطور فوق تعبیر نظری و دفاع تئوریک پوپولیستی همه شاخه های سازمان یاد شده در اطلاق توصیف بی مرز از استعاره " جنبش انقلابی کردستان " بعنوان بخشی از مبارزه کارگران و زحمتکشان است. البته از هر حزب، سازمان و شخصیت بورژوا- ناسیونالیست دیگر کردستانی، سؤال کنید که اسم جنبش آنان چیست، عین این تعریف (بزوتنه وی شورشگریانه ی خه لکی کوردستان له دژی حکومت) که همان "جنبش انقلابی کردستان" باشد، تحویلتان خواهد داد. جالب است که همه آنها خود را متعلق به این جنبش و این جنبش را متعلق به همه می دانند. به شما خواهند گفت: اینکه هر کدام از احزاب در این یا آن مساله اهدافی بعضاً متضاد و متمایز از دیگری داشته باشیم، این تفاوت های سازمانی مانع آن نیست که وقتی وارد این ظرف... شدیم منافع عمومی را نمایندگی نکنیم و آن منافع ملت کرد است. خاصیت افسانه ای این جنبش بشکلی است که تمام قوانین مبارزه طبقات متخاصم از بین می رود و به محض ورود به آن، ناگهان این جنبش رادیکال شده از مرتجع و ناسیونالیست و سوسیالیست همه انقلابی می شوند. نه بورژوازی آن جامعه بورژوازی غیر انقلابی است، نه ناسیونالیسم آن ارتجاعی و نه جریانات مذهبی مرتجع هستند. جنبش انقلابی کردستان بستری است که آب تظهير بسر همه ریخته و از ۳۳ سال پیش تا به امروز این جنبش انقلابی بوده، انقلابی مانده و برغم حضور تمام جریانات ضد کارگری و مرتجع درگیر در آن، هنوز انقلابی است! دادن این تصویر از مساله، تلویحاً بیانگر این است که وظیفه کارگر کرد در این مقطع مبارزه علیه تمام احزاب بورژوا دخیل در این جنبش نیست، بلکه تنها مبارزه علیه حکومت های اشغالگر کردستان- زیر این بیرق است. در این تبیین، نوک تیز مبارزه کارگر کرد علیه تمام احزاب بورژوازی دخیل در این جنبش نیست، تنها علیه حکومت های اشغالگر کردستان است. این تبیین تضاد منافع نیروهای صاحب این جنبش با کارگر را پنهان می کند تا آنها را زیر یک چتر جمع آوری نمایند و تمایز کارگر با بورژوازی در مبارزات جاری کردستان را پنهان نمایند.

برای تعریف دقیق جنبش ها و درک ماهیت آنان، باید تاکید کرد که میزان کم و زیاد شرکت کارگران و اقشار تهیدست در حرکتی، ماهیت آن جنبش را عوض نمی کند. اگر نرخ شرکت آنان زیاد باشد، این نشانه رشد نفوذ آراء و افکار ناسیونالیستی کرد در میان کارگران و کمبود شفافیت تمایزات خود با بورژوازی است. در ثانی تمام مردم کردستان خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی، جدایی کردستان از ایران و... نیستند. مردم کردستان نمایندگانی در مجلس دارند که از کانال خدمت به رژیم "خواست مردم کرد" را پی می گیرند. خواست هم مسلک شما در این جنبش (احزاب دمکرات) با شما یکی نیست. ثالثاً کاراکتر هر جنبشی از روی مبدای رابطه آن با کار و سرمایه تعیین خواهد شد که ماهیت آن انقلابی یا غیر انقلابی است. شرکت توده های وسیع مردم در جنبش غیره انقلابی، ماهیت آن را عوض نخواهد کرد. برای نمونه اگر ۹۹% مردم فلسطین جهت رفع ستم ملی از جنبش اسلامی حماس حمایت کنند، ۱% بیانگر مترقی بودن جنبش اسلامی نیست، بلکه این جنبش اسلامی است که الگوی خود را به الگوی مردم تحت ستم فلسطین تبدیل نموده است. یا جنبش اسلامی مجاهدین افغانستان هر چه در "قلب" توده های کارگر و تهیدست افغانستان سر چشمه گرفته باشد، جنبشی انقلابی نیست. هیچ معیار و مولفه ای در مبارزه طبقاتی غیر کمونیستی تر از این نیست که یک جنبش را صرفاً بر حسب ترکیب آحاد شرکت کننده در آن که کارگر یا غیر کارگر است، سنجید و تعیین نمود. لذا تمام جنبشهای ارتجاعی تاریخ معاصر از کارگر و محرومان جامعه تشکیل شده است. بقول لنین "بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد". در عصر سرمایه داری، بخصوص پس از شکست کمونیسم بورژوازی بلوک شرق، ناسیونالیسم پرچم تمام شاخه ها و جریانات بورژوازی چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون، چه در یک کشور و چه در سطح بین المللی است. در قرن ۲۱، خطاب کردن جنبش ملی بعنوان جنبش انقلابی، تظهير ماهیت جنبش ناسیونالیستی فی الحال موجود در کردستان است. بنابه این حقیقت، اکثر نیروهای آنچه شما "جنبش انقلابی کردستان" می نامید، در ضدیت با جنبش کارگری، جنبش رهای زن و سکولاریسم در کردستان هستند.

کومه له بسان همه پوپولیست های چپ- نمای هم مسلک خود، فکر می کند برای دفاع از مردمی که تحت ستم ملی یا مذهبی هستند، باید از خود جنبش های ملی و مذهبی آنان نیز دفاع کرد. بزعم آنها باید این جنبشها را رادیکال دانست تا بتوان از رفع ستم ملی و یا رفع ستم مذهبی بر مردم کرد و یارسانان دفاع نمود. عزیزان من! این دو پدیده متفاوت هستند که شما پوپولیست های محترم مرز بین

انها را قاطی می کنید. دفاع کمونیست ها از رفع ستم ملی، دفاع از خواست ملی و به شکل نیروی های که با این پرچم " جنبش انقلابی کردستان " ظاهر شده در آمدن نیست. مبارزه برای رفع ستم ملی را چرا باید با خواست و مطالبات کارگری یکی دانست و یا در هم تنید؟ پاسخ کومه له این است که: "پس از کدام کانال کمونیست ها عملاً وارد مبارزه برای رفع ستم ملی می شوند؟ باید سازمانها و تشکل های توده ای آن مبارزات را تقویت و حمایت کرد، تا این مبارزات پا بگیرند". ولی سوال من از پوپولیست ها این است: کدام سازمانها و تشکل های را باید حمایت کنیم تا مبارزه برای رفع ستم ملی پا بگیرد؟ "سازمانها و تشکلهای مردمی"! بسیار خوب. سازمانها و تشکلهای مردمی را چرا نباید در خود آن سازمان ها سازماندهی و حمایت کنیم؟ چرا در ظرف ملی؟ خیر. معنی دخالت ما این نیست که ما مبارزه کمونیستی خود را تعطیل خواهیم کرد و در سازمانها و تشکل های ملی ادغام می شویم و یا بجای نهادهای مستقل کارگری، آن سازمان ها را تاسیس و تقویت می کنیم تا که اینقدر سنت ها، فرهنگ، عرف و بیداری ملی را زنده کنند و صیقل بدهند و شکوفا نمایند که نیرومند شوند و رقبای خود را وادار به قبول خواست خود نمایند. البته کنترل شما در دست ما نیست، ولی مساله تا به ما مربوط می شود، ما سرباز بی جیره و مواجب جنبش ناسیونالیسم برای بیداری احساسات ملی، سنت ها، فرهنگ و شکوفایی آنها نیستیم. مگر خودمان تاریخ، سنت، فرهنگ، ادبیات و عرف نداریم که آنان را صیقل بدهیم و در جامعه شکوفا نمائیم و از آن کانال مردم را سازماندهی و بسیج نمائیم؟ ما جنبش خودمان، جنبش طبقاتی کارگری و کمونیستی را تقویت می کنیم. فرهنگ و سنت مارکسیستی را صیقل می دهیم و از این راه مساله ملی را از هر دو سوی حاشیه ای می کنیم. اگر خود به قدرت برسیم در یک رفراندوم راه حل خود را به رای می گذاریم... و اگر مردم به راه حل ما تن ندادند و نیروهای ملیگرا با مجاهدت شما، مردم کردستان را به راه حل خود ببرند، البته ما با لشگرکشی پاسخشان را نمی دهیم و خطاب به مردم کردستان خواهیم گفت: بفرمائید خرج خود را از ما جدا کنید! این یکی از اصلی ترین فرق ما با احزاب بورژوازی در خصوص مساله ستم ملی کرد است. اگر ناسیونالیسم این قدر نیرو نداشته باشد که مردم را همراه خود نمایند، ما به کمکشان نمی شتابیم و نیرو به آنها قرض نمی دهیم تا برای خواست خود با دولت مرکزی برای معامله و یالوگ مجهز شوند. تلاش ما این است جنبش های رفع ستم ملی، سازمانهای فیمینستی، نهادهای ضد نژاد پرستی و... هژمونی ما را قبول کنند و از طریق بزرگترین نظام سرمایه داری همه نابرابری ها را از بین ببریم. دخالت ما در این مساله، تقویت ارکان ملی نیست. ایجاد آگاهی طبقاتی مردم از هر دو سوی است که تره برای ناسیونالیسم طرفین خورد نکنند. اما با این تره کومه له، باید تشکل های کارگری و کمونیستی در سازمانهای ملی، فیمینستی، ضد نژاد پرستی... مضمحل شوند.

یک مساله که روح و جوهر طرز برخورد به این مسائل است و باید همیشه در اولویت فعالیت ما قرار داده شود، این است که، بانی همه نابرابری ها در نظام سرمایه داری را خود سرمایه داری به عنوان عامل اصلی معرفی کرد و نباید یک لحظه هم، این واقعیت از چشم مردم پنهان بماند. ضمن به رسمیت شناختن مبارزه برای رفع ستم های یاد شده، تبلیغ و ترویج اینکه سرمایه داری بانی اصلی همه ستم های موجود است را مقدم بر ورود به چاره جوی برای آنان کرد. ما یک ثانیه از بیان این اصلی ترین معضل بشر غافل نمی شویم، تا نیروهایی صادق جامعه را در مقابل این دشمن اصلی بشر قرار بدهیم و بسیج نمائیم. یعنی کار ما خوراندن داروی مسکن به مردم درد-دار جامعه نیست، ریشه کن کردن امراض و بیماریهای جامعه است.

قضیه روشن شد که من با تمام جریاناتی که " جنبش انقلابی کردستان " را جهت توصیف و معرفی مبارزات جاری طبقات مختلف در کردستان، چه علیه رژیم و چه با همدیگر در جریان است بکار می برند، اختلاف شدید دارم. ما کمونیست ها لازم است در بکاربردن کلمات و اصطلاحات نیز تمایز و شفافیت اهداف سیاسی و طبقاتی خود را با همه شاخه های بورژوازی حفظ کنیم و از استعمال اصطلاحات چند پهلو، گنگ و متعلق به طبقات دیگر، آگاهانه و بشدت خود داری نمائیم. از این رو، من به سهم خود اجازه نخواهم داد تاریخ سه دهه مبارزه ما کمونیست ها، کارگران و زحمتکشان با جمهوری اسلامی و با بورژوا- ناسیونالیست های کرد، بحساب " جنبش انقلابی کردستان " که گفتم یک سر آن احزاب دمکرات، سازمان خبات، سپاه رستگاری، پارت آزادی کوردستان (پژاک قدیم) و " جمعیت دمکراتیک و آزاد شرق کردستان " (کودار جدید)؛ و آن سر دیگر آن حزب کومه له کردستان ایران و همه شاخه های دیگر کومه له را تشکیل می دهد در یک کیسه بگذارند و بسود جنبش... مصادره کنند. مساله تا به مبارزات کارگران و زحمتکشان جامعه بر میگردد کسی مجاز نیست از کیسه کارگر به طبقه بورژوا ببخشد.

ادبا، شعرا، نمایندگان مجلس (فراکسیون کرد)، سازمانها و شخصیت های داخلی و رسمی و حکومتی بخشی دیگر صحنه گردانان و پای ثابت این جنبش هستند. نیروهای نامبرده خواهان رفع ستم ملی نیستند، ستم ملی را پرچم رسیدن به اهداف سیاسی و هویت طبقاتی خود جهت معامله بر سر سهم خود و سر پوش گذاشتن بر تضاد منافع طبقه کارگر با بورژوازی بدست گرفته اند. بحکم توضیحات تاکنونی، استعمال این عبارت "جنبش..." بشدت غیر مارکسیستی است. این گونه تصویر دادن از مبارزات مردم بخشی از استراتژی آنها جهت تحمیق کارگر کرد است. این عبارت ابزار گمراهی و پنهان کردن ماهیت نیروهای بورژوا- ناسیونالیست و شفاف نکردن مرز میان کارگر با بورژوازی در خود دارد. استعمال این عبارت جهت معرفی مبارزات مختلف الجهد در کردستان، پروژه جلب و تشویق کارگر به زیر بانر مبارزه ملی و خود داری از ایجاد تشکل مستقل، رایکال و انقلابی در صف جدا از جنبش بورژوا- ناسیونالیست کرد است. این تعریفی است که احزاب دمکرات... در تمام سطوح همیشه به خورد کارگر می دهند. کومه له و شاخه های هم مسلک او، علیرغم همه این فاکت ها، آیا هنوز مایل هستند عبارت "جنبش انقلابی کردستان" را بکار ببرند؟ امیدوارم این نوشته توانسته باشد فرصتی را فراهم کرده که از این زاویه به مساله نگاه کنند و رفتار خود در این باره را باز بینی نمایند.

حل و فصل اختلافات سیاسی بر مزار گردان شوان ممنوع!

از روز ۱۶ ماه مارس ۲۰۱۳ که مراسم بزرگداشت گردان شوان در شهر گنتبرگ سوئد برگزار شد تا به امروز، اشخاص متعددی در این مورد اظهار نظر کرده و آن را به تریبونی برای اشاعه نظرات متفاوت خود تبدیل کردند. جهت پاسخ دادن به چند استنتاجات غلط سیاسی که در این زمینه طرح شده است، لازم میدانم نکاتی را روشن و موضوعاتی را سر جای درست خود قرار بدهم.

۱- فاکت های تاریخی

گردان شوان مثل هر گردان دیگر کومه له در آن زمان، خود را کمونیست می دانست، کمونیست می نامید و با شعار زنده باد سوسیالیسم به جنگ با جمهوری اسلامی و حزب دمکرات می رفت. در نتیجه، عرفاً و قانوناً باید آنان را آنطوری که خود را معرفی می کردند کمونیست خطاب کرد. این فاکت تاریخی است.

منزعه ای که امروز بر سر مزار این جانباختگان بین جریانات و اشخاصی که در زمان جانباختن گردان شوان همه در کومه له بودند و اکنون با همدیگر اختلافات سیاسی- طبقاتی دارند شروع شده است و هر کسی گوشه ای از آن را گرفته و به سود خط سیاسی امروز خود می کشد، نادرست است. این منازعه در این زمین، ناروا است و باید حل و فصل اختلافات سیاسی امروز فی مابین این جریانات را از این زمین بیرون برد و از سوژه جانباختگان برای مقاصد متفاوت امروزی سوء استفاده نکرد. جایگاه مبارزات، حقانیت و شخصیت زندگان را باید بر اساس ظرفیت های آنان و در عرصه های مبارزه برای یک دنیای بهتر که کجا ایستاده اند قضاوت نمود.

ظاهراً اختلافات آنجا شروع می شود که جریاناتی خود را محق تر و دیگران را نامربوط به گردان شوان می دانند. مستقیم و غیر مستقیم، به بهانه نظراتی که رفیق محمد فتاحی در مورد این مراسم نوشته است، اشخاصی امثال خالد علی پناه کلی برخورد غیر سیاسی و غیر منصفانه به ما کرده اند. البته رفیق محمد فتاحی انتظار درستی را در جای نادرست مطرح می کند که از مجریان مراسم گردان شوان انتظار دارد میکرفن را از سوسیال- ناسیونالیست های امثال آقای یوسف اردلان بگیرند و به اشخاصی امثال ریبوار مصلح و یا ایشان تحویل بدهند. این انتظار گر چه اصولاً نادرست نیست، اما در زمان و مکان نادرستی مطرح می شود. مراسم بزرگداشت جانباختگان زمین سفتی برای اثبات حقانیت ما و نامربوط بودن یوسف اردلان و امثالهم به گردان شوان نیست و باید مبارزه خود را به زمین سفت جامعه نقل مکان کرد. حل المسائل ما با ناسیونالیست های منفرد و متشکل در کومه له ها در مراسم بزرگداشت جانباختگان سر از جای دیگر در می آورد. با ابزار (عاطفی- اخلاقی) نباید مربوط بودن خود و نامربوط بودن همه کسانی از جمله نامبردگان که تا آن زمان تاریخ مشترکی داشتیم را توضیح داد. در ثانی، ما چقدر مدعی گردان شوان هستیم، آنان ده برابر. انتظار رفیق فتاحی به این خاطر در مکان نادرستی مطرح می شود. اکثر جریاناتی که مراسم حلبچه و گردان شوان را امروزه برگزار می کنند برای کوچک کردن ما به ایشان می گویند همه فتاحی و به نشانه احترام به یوسف اردلان می گویند کاک یوسف! یعنی یوسف اردلان را بیش از ما به گردان شوان نزدیک می دانند. معهدا شفاف سازی و تفکیک و متمایز کردن خط سیاسی درست از نادرست با این سوژه ها پیش برده نمی شود. باید در جای درست سوال درست را طرح نمود. باید قبول کرد که آن تاریخ مربوط به همه کسانی است که آن زمان در تشکیلات کومه له بودند و می توانند گردان شوان را از خود بدانند. حقیقت این است که در آن ایام یوسف اردلان، محمد فتاحی، محمد جعفری و گردن شوان و ابراهیم علیزاده، خط متمایزی از هم نداشتند. نه تنها گردان شوان بلکه همه کومه له خود را کمونیست می دانست.

۲- متصل کردن گردان شوان به اتفاقاتی که در آن حضور نداشتند درست نیست

در زمان جانباختن رفقای گردان شوان، هنوز جنگ ایران و عراق پایان نیافته بود. تازه بن بست سرمایه داری دولتی شوروی و فروپاشی اردوگاه "سوسیالیستی" بلوک شرق و پایان جنگ سرد شروع شده بود. دیوار برلین فرود نریخته بود. مبارزه کمونیسم کارگری با "کمونیسم" بی حرف و بی عمل گرایش سانتر در حزب کمونیست ایران، درنرفتن به استقبال شرایط تازه ای که در دنیای بعد از پس لرزه های سقوط "کمونیسم" شروع شده بود، تعیین تکلیف نشده بود. ناسیونالیسم کرد عراق- همراه نیروهای جمهوری اسلامی در حمله به حلبچه سهم خواهی خود را تعقیب می کرد. گرایش کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران، فراکسیون کمونیسم کارگری را در ۱۰ ژوئن ۱۹۹۰ تشکیل نداده بود. حزب کمونیست ایران منشعب نشده بود. جنگ ۱۹۹۰ خلیج که اساساً هدفش هژمونی آمریکا در منازعه بین المللی بعد از پایان جنگ سرد بر رقبای جدیدش بود، صورت نگرفته بود. هنوز موضع کمونیسم واقعی از کمونیسم قلبی در مقابله با هجوم راست به سرکردگی آمریکا به کمونیسم در روزهای واپسین شکست بلوک شرق، متمایز و تفکیک نشده نبود. خبری از تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران نبود. از ۱۱ سپتامبر، اشغال عراق و ده ها رویداد بزرگ جهانی و محلی که همه بعد از جانباختن گردان شوان رخ دادند خبری نبود. اظهار نظر در مورد این دست از مسائل و ربط دادن آن به گردان شوان و آن تاریخ، بشدت غلط و بی رحمی نسبت به آن عزیزان و بی خبری از پروسه تکامل است. متعاقباً موضع هر واحد و افرادی در کومه له در برخورد به این رویدادهای مهم چه بود را نباید منفی یا مثبت به پای رفقای جانباخته گردان شوان انداخت و دخالت دادن آنان در این مناقشه کاملاً غلط است.

۳- طرح این سوال "اگر گردان شوان زنده بود" با ما یا با شما بود غلط است

طرح این سوال "اگر گردان شوان زنده بود، این یا آن پاسخ را به سئوالات فوق می داد غلط است. کسانی امروز یک مانیفست و هويت متمایز از کل کومه له آن زمان برای گردان شوان می تراشند، که مثلاً چون این رفقا "شهری" بودند با کمونیست کارگری می آمدند و یا چون "کلاه - جامانه" به سر داشتند با کومه له یا با یکی از شاخه های آن می رفتند اشتباه است. به این دلیل ساده که، در غیاب آنان قضاوت می شود. گردان شوان یک مانیفست متمایز از کل کومه له آن زمان نداشت. یک گردان با ترکیب تافته جدابافته از سایر واحدها نبود. گردان شوان بسان جانبختگان گردان ۲۲ ارومیه که در جنگ با حزب دمکرات قتل عام شد و ظاهراً به اندازه گردان شوان مورد توجه کومه له های منفرد و متشکل قرار نمی گیرد، و هر واحد دیگر آن زمان تشکیلات ما کمونیست بود. اما این درست است که پس از این تاریخ به اندازه تعداد جانبختگان گردان شوان پاسخ متفاوت به سئوالات فوق در رحم کومه له متولد شد. البته کفر نیست که گفته شود بالقوه گردان شوان اگر شانس شرکت کردن در مناقشه درون کومه له پیدا می کرد، همچون گردان آریز، گردان فراد و همه ما پاسخ یکدستی به سئوالات فوق نمی داد. مثل سایر واحد ها بین این جریانات تقسیم می شدند. با کدام بیشتر و با کدام کمتر، ما نمی دانیم. جمهوری جنایتکار اسلامی این شانس را از آنان گرفت. نقطه سر خط!

۴- هر کسی به احساسات عاطفی و جانبختگان متوسل شود خود حرفی برای گفتن ندارد

از تشکیلات کومه له ای که آن زمان خود را کمونیست، انترناسیونالیست و... می دانست، امروز به اندازه تعداد جانبختگان گردان شوان سازمان، احزاب و محافل مدعی جانبختگان از خود بیرون داده است. کدام یک ادامه دهندگان راه (واقعی؟) و به این اعتبار صاحبان گردان شوان هستند، با قسم به سر گردان شوان و برگزاری مراسم برای آنان مشخص نمی شود. "من بیشتر طرفدار گردان شوان هستم و شما کمتر"، هیچ چیزی را مشخص نمی کند. برای تفکیک سره از نا سره، متوسل شدن به گردان شوان و جانبختگان کمکی به حقانیت سیاست های امروز هیچ کسی نیست. باید مواضع امروز را به پای صاحبان امروز آنان نوشت و قضاوت کرد. اشخاص و جریاناتی که نسلژی می کنند، خود حرف درستی به اعتبار خودشان ندارند. پاسخ قدیمی برای سئوالات جدید دارند و مجبورند برای بودن خود، همیشه بیش از هر کس دیگری، خود را با جانبختگان آویزان کنند. این جریانات، جریانات معتبری نیستند و به این حساب می توان گفت از تاریخ و جانبختگان سوء استفاده میکنند و به خاطر این کار باید آنان را دوستان نادان و حتی ناصدق جانبختگان به مردم معرفی کرد.

حزب حکمتیست از جانبختگان سوء استفاده نمی کند و دفاع از حقانیت خط سیاسی و طبقاتی امروز خود را به جانبختگان نمی سپارد. باید مناقشه بر سر صحت و سقم خط و سیاست خود را از زمین عاطفی، اخلاقی، حقانیت تاریخی و... بیرون برد و آن را به زمین تعقل، دست به ریشه مسائل جامعه بردن و شفاف سازی منافع متضاد امروز کارگران کردستان با سرمایه داران منتقل کرد. این زمین سفتی است که مشخص می کند هر کدام از ما چه در چننه داریم و کجا ایستاده ایم. ما روزانه با نقد ناسیونالیسم، خرافات مذهبی، تلاش برای برابری اقتصادی همه انسان ها و متشکل کردن طبقه کارگر، یاد عزیزان گردان شوان و همه جانبختگان راه سوسیالیسم را گرامی می داریم. ۲۶ ماه مارس ۲۰۱۳

کومه له شهید پرور

جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم، همیشه برای مردم شرافتمند عزیز و گرامی هستند. اما آیا بدلیل احترام به جان باختگان، باید لب به انتقاد از سیاست زندگان و احزاب مربوطه نگشود؟ در فصل سوم این کتاب، تا حدودی به سنت شهید پروری و گذشته پرستی جریانات ملی- مذهبی اشاره کردم. گفتم کومه له که سازمانی مذهبی نیست و بظاهر خود را جریانی چپ و کمونیست می نامد، در این زمینه نیز، سنت و رفتار متمایزی از جریانات ملی- مذهبی ندارد. در مطلب مربوط به گردان شوان و مناقشه ای که امروزه بین سازمان های گذشته پرست درون خانواده هم مسلک کومه له در گرفته، تنها یکی از نمونه های بارز آن است. این مناقشه غیر منتظره نیست و تازگی ندارد. کلاً کومه له امروز مثل یک سازمان "شهید" پرور و گذشته پرست ملی- مذهبی با جانبختگان رفتار می کند. البته توسل به جان باختگان بجای شفاف ساز، تکیه بر حقانیت سیاست و پراتیک، به یکی از سنت های جا افتاده گرایش ناسیونالیستی بخصوص در کشورهای خاورمیانه تبدیل شده است و کومه له نه تنها خلاف جریان آب این جریانات شنا نمی کند، بلکه خود در این مسیر با آنان مسابقه گذاشته و رقابت می کند. سوء استفاده از قربانیان "شهیدان" و کش دادن این مساله برای توجیه سیاست های که سنخیتی با مردم ندارد، به گروگان گرفتن خون جان باختگان است! موضوعاتی که غلط و درستی شان باید با معیارهای طبقاتی، سیاسی و غیر عاطفی و غیر اخلاقی مشخص شوند را، غیره منصفانه روی دوش "شهیدان" می گذارد. متأسفانه خود جان باختگان در قید حیات نیستند تا نظرات خود را در مورد موضوع و مسائل که بنام آنان مورد مناقشه و مشاجره بین ما و کومه له مطرح است، از جمله نقد مسابقه این سازمان ها بر سر تصاحب جان باختگان نظر بدهند. اشخاص زنده با گرایش امروزی در سازمان های کومه له ها، به نمایندگی جان باختگان جریاناتی را محکوم و ناسیونالیسم درون آن سازمان ها را تیرنه می کنند. به این خاطر متأسفانه بعضی از این جان باختگان دو بار کشته می شوند: یک بار آگاهانه و مستقیماً توسط دشمن و بار دوم توسط این احزاب و سازمان ها و دوستان نادان و دروغینی که ناآگاهانه، ولی با همان ارزش های دشمن (بورژوازی) باسم ادای احترام در آوردن با آنان رفتار می کنند. کومه له مانند سایر جریانات داخل این کمپ، با رفتار آغشته به مذهب و ریاکاری، مقام اشخاصی را پیغمبرگونه به عرش اعلا می برد که گویا فقط آنها از عهده خدمت و فداکاری به انسان بر آمده اند، بقیه توانایی کسب آن مقام را ندارند. ریاکارانه سناریوی می چیند که پنداری تاریخ فقط یک بار قهرمان می پروراند. از پس آن قهرمانان، دیگر زمان ایست کرده است و نه فداکاری و نه توانمندی وجود دارد. این گونه مسائل یک بار اتفاق می افتد و اتفاق افتاده اند. در حالیکه اکثر جان باختگان در جنگهای جان باختند اند که

اشخاص زیادی در آن شرکت داشتند (۱). اکنون با توجه به تغییرات (انشعاب ها) یکی به این سو و دیگری به آن سوی رفته است. غیر سوء استفاده می توان اسم آن را چه چیزی گذاشت که ما جان باختگان را در گروه a یا طرف b قرار بدهیم، وقتی میدانیم طرف a و b در زمان حیات آنان اصلاً وجود نداشتند؟ یک تقدس کور و متعصبانه از جان باختگان می سازند که آنها را از انسان خارج کرده و مقام "ملاپیکه" و "فرشته" به آنها خواهند داد. این گونه رفتار سوء استفاده از جان باختگان جهت قبولاندن سیاست های کنونی خود، که در غیاب آنها اتخاذ شده اند، بی احترامی به آنها است. این تقدیس مذهبی، دوروی و ریاکاری باب شده در فرهنگ بورژوازی است که از طرفی، ما زندگان همراه جان باختگان توسط خیلی از این کومه له ها ترور شخصیت و از طرف دیگر؛ اشخاصی طی ۴ - ۵ سال رهبر می کند که دیگران طی ۲۰ سال مبارزه و فداکاری کردن در راه آزادی طبقه کارگر - به اندازه آنها رهبر نمی شوند! مگر فداکاری تنها در یک روز ارزش و معنی دارد؟ این چه احترامی به انسان و جان باختگان است و یا چه منفعتی برای بازماندگان دارد که کسانی که کل زندگیشان فداکاری است بحساب نیاوریم؟ یا تمام فداکاری های ما بعد از آن روزها هیچ می شود و چند سال مبارزه اشخاصی همه چیز؟

خلاصه در این مورد، بین سازمانهای شهید پرور و گذشته پرست بصورت ناپسندی مسابقه است که کدام سازمان از کومه له آنها را به نام "شهیدان" سازمان خود قیضه، مصادره و ثبت نام کند. کافی است تنی چند از جانباخته را نمونه بیاوریم که ۹ حزب و سازمان متفاوت و بشدت مخالف هم، آنها را بیشتر از دیگری متعلق به خود می دانند. تمام کومه له ها، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست و حزب کمونیست کارگری حکمتیست جدید و چند سازمان و نهاد دیگر هر یک بیش از دیگری آنان را متعلق به خود و جنبشی و راهی که آنها بر بستر خاستگاه امروز خود می دانند وصل می کنند. از جمله رفقا جعفر شفیعی، فواد مصطفی سلطانی، محمد حسین کریمی، غلام کشاورز، صدیق کمانگر، حسین پیرخضری و برای من علاوه بر نامبرداران رفقا نعمت جولایی، سلیمان محمدی، محمود مرادی، محمد محمدی، عطا رستمی و... این در حالی است که جعفر شفیعی، عطا رستمی، غلام کشاورز و صدیق کمانگر تا در حیات بودند منصور حکمت، ابراهیم علیزاده، من و عبدالله مهدی را رفقا خود می دانستند. اما شما امروز با آب و تاب جعفر شفیعی، غلام کشاورز و صدیق کمانگر را رفقای هم و رفقای خود، و منصور حکمت را غیر رفیق خطاب می کنید. از روی کدام فاکت مطمئن هستید که جان باختگان با همچنین تفکیکی از طرف شما موافق بودند و کنار شما و مخالف ما بودند؟ من هم در آن جنگ ها بودم. بر حسب اتفاق جان بدربردم. چه دلیلی دارد که اگر ایشان زنده بود با شما بود ولی با ما نبود؟

سازمان های ملی- مذهبی هر کسی که در گذشته و قدرت دفاع از خود نداشت را، پیشمرگ قدیمی کومه له، رفیق همزیم، دوست و نزدیک زحمتکششان کردستان خطاب می کند و اشخاصی که آن زمان باهم بودند و امروز در سازمان های مختلف مبارزه می کنند را نا رفیق، غیر دوست و حتی بخشاً دشمن جانباختگان و مردم به مردم معرفی می کنند! بحث اینکه اگر آنان زنده بودند مثلاً امروز کنار ما بودند و با همان جهانی بینی به سازمانهای دیگر نگاه می کردند، بحث درستی نیست. در آن زمان نه این و نه آن انتخاب در مقابل ما نبود. اختلاف بر سر فلان موضع سیاسی در آن ایام به مرحله انتخاب و تعیین تکلیف نرسیده بود. کسی (غیر از غیب گویی) چه می داند که اگر مثلاً رفقا محمود مرادی، محمد محمدی، عطا رستمی، سلیمان محمدی، نعمت جولایی، فواد مصطفی سلطانی، جعفر شفیعی، عطا رستمی، غلام کشاورز و صدیق کمانگر زنده بودند امروز حتماً با کومه له و با ما نبودند؟ پس این مصادره کردن یک طرفه شما منصفانه نیست. این تصویر غلطی است که گویا آن جانباختگان آن روزها هم موافق شما و مخالف ما بودند. این غیر از (از کیسه خلیفه بخشیدن) به حساب آنها چیزی دیگری نیست. با کدام فاکت می توان ثابت کرد که آنها مواضع امروز یکی از طرفین را تأیید می کردند و با همان عینک به ما و به جهان نگاه می کردند و در سازمان شما می ماندند و دوست و دشمن شما را دوست و دشمن خویش می دانستند؟ چون آن روز هیچ یک از این دوراهی، و تصمیم گیری ها و انتخاب ها وجود نداشت. خیلی زمخت، فرصت طلبانه و غیر منصفانه است از بی دفاعی آنها سوء استفاده کرد و آنها را به سود سیاست کنونی یک جریان کنار این و آن سازمان نشانند.

تنها جریانی که حقیقتاً نمی خواهد از طرفی از جان باختگان تقدس کذایی جهت قبولاندن سیاست های امروز خود به مردم و از آنها سوء استفاده نماید، و از طرف دیگر با تداوم و تعمیق آرمانهای والای کمونیستی دین خود را به همه آنانیکه خود را کمونیست می دانستند و جان باختند ادا کند، ما هستیم. ما سعی می کنیم اسناد و فاکت های مادی و پراتیک جان باختگان را اوبژکتیو مینا قضاوت جامعه قرار بدهیم. یعنی تا روزی که جانباختند هویت خود را چه می دانستند، جامعه آنها را بعنوان چه اشخاصی خطاب می کرد و پراتیک و فعالیت آن زمان آنها چه بود، بحساب آید. هر برخوردی غیر از این متد، منصفانه نیست و خارج از متن دوران تاریخی آنها قضاوت می کند. ما باید وقتی از آنان یاد میکنیم آنان را در متن دوران تاریخی خود قرار بدهیم. بر آن اساس گفت که فلان اقدام رادیکال و چپ و یا لیبرالی... جامعه آن زمان بود. با امانتداری باید آن دوران را بررسی کنیم. رفتار شبهه ملی- مذهبی شما سنجیتی با کمونیسم ندارد که فقط به تعریف و تمجید رشد و تکامل احزاب و افراد پرداخت و از کمبودهای هر دوران مبارزه طبقاتی چشم پوشی کرد و از اشخاصی اسطور و از همراهان وی شیطان ساخت. به این دلیل باید هر جریانی که دست به شهید پروری، گذشته پرستی و سوء استفاده از جان باختگان جهت رواج خود می زند، در حضور جامعه رسوا کرد. بحکم این مولفه ها و داده های عینی و تاریخی انجام شده است که ما می توانیم مثلاً این یا آن حزب را ادامه دهندگان راه جان باختگان و آن رودنها و مسیری دانست که آنها خود را به آن متعلق دانسته و جانشان را برای آن از دست دادند. غیر از برخورد اخلاقی- مذهبی چه مدارکی در دست هست که جان باختگان بیشتر مربوط به کومه له و نامربوط به ما هستند؟ چه دادگاهی نابخردانه جهت براهت دیگران و ملک طلق خود کردن جان باختگان تشکیل داده آید!

در تاریخ ۲۸ اکتبر ۲۰۱۳ مقاله ای از یحیی دونداری و ملکه مصطفی سلطانی در سایت آزادی بیان به مناسبت درگذشت رفیق جعفر شفیعی که در تصادف ماشین بین کرکوک- بغداد در روز هفتم آبان ماه سال ۱۳۶۶ اجان باخت، درج شده است. در این مطلب چهل مرتبه کلمه دکتر جعفر را تکرار کردند! هر سال این گونه گرامیداشت ها شمول رفقا فواد مصطفی سلطانی، محمد حسین کریمی و صدیق گمانگر می شود. بعلاوه بعد از بیست و پنج سال آقایان عبدالله کهنه پوشی (شیخ عزیز)، سلام زیجی، سیروان پرتونوری و... به این مناسبت مطالبی نوشتند. وقتی انسان به این نوشته ها نگاه می کند، جداً بجای اینکه از آنها لذت ببرد، خیلی نگران می شود. زیرا رد پای سنت های طبقات دارا را در آن گرامیداشت ها میبینم که "شهیدان" را ردبندی و طبقاتی می کند. برای زحمتمشان چه لزومی دارد در یک نوشته آ، چهل مرتبه کلمه دکتر تکرار شود؟ این فرهنگ بزرگنمایی مقام فردی جهت کوچک کردن جایگاه انسان اجتماعی زحمتکشان توسط فرهنگ طبقه بورژوا که در نوشته های این دوستان ما رسوخ کرده است. فرهنگ طبقه بورژوا از آنانیکه رهبر بودند بمنظور حفظ مقام و انگیزه بر تری زندگان در جامعه، اسطوره می سازد. هر سال بمناسبت های اشخاصی یاد جانباختگان... را گرامی می دارند. این گرامی داشتن ها خود به نوعی سیاست برای بهره برداری و کیش شخصیت و نادیده گرفتن جایگاه اشخاص عادی (زنه و مرده) تبدیل شده است. در مقیاس سراسری چه کسی می داند مام توفیق، توفیق خاتم پناه، نعمت جولایی، انوار کراوا، حسن خانمه شیخان، صالح رنجبر، محمد سپیدبن و... که همگی در جنگ با رژیم اسلامی جانانشان را از دست دادند کیانند؟ خوشبحال من که در دهه شصت "شهید" نشدم! و گر نه آیا کسی بود از این دست از جان باختگان یادی بکند و آن سنت منتج از فرهنگ طبقه بورژوا را بنقد بکشد؟

اعتصاب عمومی ۱۶ مرداد ۲۰۰۵ مردم کردستان و تاکتیک ما

هنگامی کومه له در ۱۶ ماه مرداد سال ۲۰۰۵، فراخوان اعتصاب عمومی خطاب به مردم کردستان صادر کرد، ما بدون یک ذره تردید و بدون در نظر گرفتن اختلاف سازمانی و عرق حزبی بی وقفه پشت آن فراخوان رفتیم؛ و هر چه در توانایی داشتیم و هر امکاناتی که در اختیارمان بود، بکار بستیم تا آن فراخوان موفق شود و خوشبختانه پاسخ مثبت هم گرفت. ما میدانستیم که در آن زمان جامعه کردستان، کومه له را بعنوان سازمانی چپ می شناخت. یاد آوری اعتصاب عمومی ۱۶ مرداد نیز، علامت "نه" گفتن مردم کردستان به جمهوری اسلامی بود و چپ جامعه را تقویت می کرد. هدف ما این بود که از هر اقدام و ابتکاری که اتحاد مردم را در مقابل حکومت مستحکم نماید، با چپ جامعه تداعی شود و آن را با یک روز تاریخی مبارزات مردم که کمونیست ها در راس آن بودند، پیوند دهد را تقویت نمائیم. برای ما این کافی بود. علیرغم تمام اختلافاتی که با کومه له داشتیم، از آن فراخوان بی دریغ حمایت کردیم. مساله ما فراتر از دایره محدود سازمانی، مساله دیدن منافع جامعه بود که از آن روحیه و نیرو می گرفت.

اما کومه له از اقدام ما زیاد خوشنود نبود! این ناخرسندی در موضعگیری و نوشته های اشخاص طرفدار کومه له موج میزد. آنان علیه ما شروع به "کاه کهنه به باد کردن" کردند و بجای اظهار علاقه از شرکت ما، با طرح سئوالات این چنینی: "شما که کومه له را قبول ندارید، چگونه است از فراخوان اعتصاب عمومی حمایت می کنید؟ شما که "جنبش انقلابی کردستان" را ترک کردید، چرا بی سر وصدا برگشتید؟ چرا مساله ستم ملی را کنار گذاشتیم و غیره... " ناخرسندی، تنگ نظری، کوه بینی، تعصب خشک و منفی و نگرانی خود را پنهان نکردند. تنگ نظری ایشان اجازه نمیداد اهمیت حمایت ما را درک کنند و به کمک آن به جامعه امید و اعتماد و روحیه و احساس مسئولیت بدهند، بلکه آن را تهدیدی برای خود می دانستند! گفتند اگر مبارزه مسلحانه را قبول داریم، چرا آن را ترک نمودیم؟ اگر آن را قبول نداریم، چرا (گارد آزادی) را سازمان می دهیم؟ در میان خیل منتقدین برخورد سطحی و تپیک ناسیونالیسم چپ به حزب حکمتیست را در نوشته های کسانی چون آقای هاشم رضایی می تواند دید. که صورت مساله اعتصاب عمومی ۱۶ مرداد را وارونه نموده و به دیدگاههای ناسیونال- چپ خود به آن پرداخته است.

هاشم رضایی، بجای تحسین از موضعگیری درست حزب ما در سازمان دادن و حمایت از اعتصاب عمومی، در رفتار سیاسی خود تعمق و بازبینی کند، با برخورد خصمانه همیشگی نسبت به ما، با شمشیر چوبی قدیمی به میدان آمد. ایشان بسیار "حکیمانه" گارد آزادی را با گارد "جاویدان" مقایسه کرده است! پس از وارونه کردن مواضع حزب حکمتیست در قبال تعطیلی عمومی مردم کردستان، در نوشته "عذر بدتر از گناه" از ایرج فرزاد انتقاد کرد، چون ایرج فرزاد غیر "کارشناسانه" به مسئله کرد و زبان و فرهنگ کردی پرداخته است. در اهمیت مساله کرد، مثال کردهای ترکیه را آورده که به گفته یک "آمارشناس" بین ۱۲ تا ۱۸ میلیون نفر جمعیت هستند که گویا ایرج فرزاد آنان را اقلیتی ناچیز خوانده است. برای هاشم رضایی و جریان فکری وی کافی است کسی غیر کرد و غیر کمونیسم کارگری در یک نوشته ژورنالیستی بحث (هیجده میلیون) کرد را مطرح کند و آن هم، اسم و نوشته هایش جایی به لاتین نوشته شده باشد! این کافی است تا سر راست آن ژورنالیست را "کارشناس" و من، ایرج فرزاد و حکمتیست ها را کار ناشناس، پیشکش، حتی دشمن مردم کرد وانمود کند. آقای رضایی به سطح پایین بحث و مقایسه گارد آزادی با گارد جاویدان و حتی به تناقض آماری که "کارشناس" ایشان بدست داده است هیچ توجه ای نمی کند. از یک آمار هیجده میلیونی، شش میلیون اختلاف دارد؟ این چه آمار شناسی است که بین ۱۲ تا ۱۸، شش میلیون اختلاف هست! طرفداران مصطفی کمال "اتاترک" می توانند این آمار را (تازه اگر به وجود کرد در ترکیه اعتراف کنند) شش میلیون حساب کنند و طرفداران عبدالله اوجلان ۱۸ و ما از روی آمار این "کارشناس" هاشم رضایی پی نمی بریم که بالاخره آمار کدام طرف این ناسیونالیست ها درست است. شاید مشکل از این آمار شناس آقای رضایی نیست. چرا که واقعاً به وضوح کسی نمی داند در ترکیه کی کرد است و کی ترک نیست، لذا "کردها" نمی توانند

به زبان کردی تکلم کنند. به هر جهت، نقطه عزیمت بحث ما در مورد مسأله ملی و ناسیونالیسم که یک مسئله مضمونی، جوهری، سیاسی و طبقاتی است؛ محدود به آمار نمی شود. اما چون هاشم رضایی و جریان فکری او از بستر ناسیونالیسم و بورژوازی نبریده اند، از درک آن عاجزند. در عوض خود را با ارائه آمار و ارقام جهت اهمیت حل مسأله کرد، مشغول کرده است.

بزعم ناسیونالیسم چپ، گناه ما این است که دو صد کشور جهان دارای حکومت، استقلال، پرچم و وطن "خود" هستند، و چرا ما ملت کرد را از این قاعده مستثنی می کنیم؟ چرا حزب حکمتیست این قدر به ناسیونالیسم کرد گیر داده است؟ مگر این نیست که ناسیونالیست های رقیب ایرانی با حکومت، استقلال، پرچم و وطن شان، امثال رضایی را سیستماتیک تحقیر می کنند و به این دلیل که حکومت کردی ندارد در قدرت شریک نمی کنند؟ نه تنها در زمینه مسائل سیاسی و جنگ های این کشور با آن کشور، بلکه در گردهمایی های به ظاهر غیر سیاسی مهم بین المللی، (فوتبال تا مسابقه بوکس و اسب دوانی) قهرمان هر کشوری، پرچم افتخار ملی را بمانند فوته حمام به دور خود می پیچد و پیروزی خود را به رخ دیگری می کشد. این نمایش های مسخره- باعث حسودی ناسیونالیسم چپ کرد از نوع هاشم رضایی هم شده که این قواعد بازی بورژوازی رقیب را عیناً می پذیرد. ولی اعتراضش این است که چرا پرچم ملت خویش را در دست ندارد؟ این کادر قدیمی کومه له جدید، مقولاتی مانند استقلال، پرچم و وطن را نه اهرم های حکومت طبقه بورژوا بر طبقه کارگر، بلکه حق مردم (کرد) و مایه افتخار ملت می داند. کل انتقادش این است که او از این مفاخر ملی نصیبی نیست! و چون دولت و پرچم "خاص خود را" ندارد، در تصاحب ثروت اجتماعی و تقسیم سود با رقبای سری توی سران ندارد.

آقای رضایی این فاکت را قلم میگیرد که در عصر سرمایه داری مردم منتسب به این یا آن ملت، چه در کشوری که به اصطلاح حکومت، استقلال، پرچم و وطن خود دارند و چه آنجائیکه بسان ایشان برای دولت "خودی" مبارزه میکنند، حتی پنجاه متر مربع زمین برای ساختن خانه خود ندارند. سئوالات من از نامبرده اینها هستند: آیا جامعه کردستان، جامعه طبقاتی است یا خیر؟ اگر جواب آری است، پس دارای چه مناسبات تولیدی است؟ آیا مردم کرد، به طبقات اجتماعی منقسمند یا خیر؟ مگر در جوامع طبقاتی حکومت، استقلال، پرچم و وطنی هست که به تساوی متعلق به کارگران و زحمتکشان و هم به صاحب کار و صاحب ابزار تولید در آن جامعه باشد؟ اگر در پروسه تاریخ ملت سازی، ناسیونالیسم کرد، پرچم و وطن خود را نیز ساخته بود، امروز کارگران آگاه به آن پرچم چکار باید می کردند؟ نباید مانند پرچم ترکیه، اسرائیل، ایران و آمریکا به زیاله می انداختند؟ آن بخش از ناسیونالیسم کردی که به حاکمیت نرسیده- چون در اپوزیسیون است، شاید هنوز بتواند توده مردم را فریب بدهد، ولی پاسخ آقای رضایی به کارگرانی که توسط بخش به قدرت رسیده ناسیونالیسم کرد استثمار می شوند چیست؟

کومه له در دوراهی

مدت مدیدی است که کومه له در دوراهی اتخاذ خط، دیگه و سیاست کمونیستی یا ناسیونالیستی قرار گرفته است. انتخاب یکی از این دیدگاه ها برای وی ظاهراً بسیار سخت و دشوار است. چون از طرفی، شهادت کمونیستی قطع کردن بند ناف نزدیکی تاریخی سیاسی و اجتماعی خود با ناسیونالیسم کرد را ندارد، و از طرف دیگر- زیر منگنه فشار چپ جامعه کردستان، تاریخ کومه له کمونیست و رویدادهای مهمی که کومه له قیافه صاحب آنها را به خود گرفته است، قرار دارد. این وضعیت، شرایط پاسیفیسم و هم به "نعل و هم به میخ" کوبیدن را از وی می طلبد. به این خاطر به سیاستی، به تئوری ای و به دیدگاه هایی نیاز دارد که وی را ناچار از تعیین تکلیف قطعی با یکی از آنها نکند و بتواند این حالت یعنی نشستن بین دو صندلی را جاودانه و توجیه نماید. وقتی از طرف چپ جامعه، تاریخ کومه له و اشخاص محبوب تاریخ- سازان جنبش کمونیستی در کردستان مورد سؤال و انتقاد قرار گرفت، جانب چپ و هر گاه از طرف نیروهای ناسیونالیست صاحب قدرت در منطقه و لیبرالیسم چپ صاحب نفوذ در کومه له جدید، به وی فشار آوردند، جانب ناسیونالیسم خود را نشان بدهد. حفظ این بالانس! تئوری صبر و انتظار را ایجاب می کند. از آنجائیکه متأسفانه نمی توانند صفوف خود را روی خط سوسیالیستی بسیج، مستحکم و متحد نگه دارد، هر چند گاهی گروه های مانند سازمان زحمتکش عبدالله مهتدی را از خود بیرون داده و به دامان "مادر بزرگ کردستان" بر می گردند. حفظ این وضعیت باعث میشود هر چند گاه لایه ای از آن پوست بپاندازد و به دامان ناسیونالیسم عریان تر شیفست کنند.

ما در طی این مدت، به سرنوشت کومه له بی تفاوت نبوده و مداوم او را تشویق و رهنمایی کردیم تا در کنار چپ جامعه، در کنار منافع طبقه کارگر و در کنار کمونیست ها به دفاع اصولی از خود برخیزد. امید ما این بود که در این دوراهی، راه اول را انتخاب کند. اما پاداش این همه تلاش ما این بود که بجای تعمق و قناعت از این کوشش ها، هر بار نامناسب ترین واکنش ها را به ما از یک طرف و نرمش و سازشکاری با دیگران را از طرف دیگر، نشان داده است. با سطحی نگری و عصیان زدگی تمام، که ویژه ناسیونالیسم چپ است، کوشیده که مضمون کار ما را عوضی به درون خود و به جامعه ترجمه کند. در پاسخ به انتقادات مسئولانه ما بجای تعمق و تعقل، بسیار سطحی و لاقیدانه از کنار آن میگذرد. آخرین مورد آن همراه شدن کومه له با لیبرالیسم چپ در قضیه "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب (داب)" و دادگاهی کردن رادیکالیسم انقلابی بود، که چند نفر از آنها در اظهار نظرهای، حزب ما را به ("دکان"، "شعبات" و افتضاح سیاسی) خطاب کرده اند.

بکار بردن "دکان، افتضاح سیاسی و شعبه های کمونیسم کارگری" جهت چالش حزب حکمتیست در این وضعیت مشخص که داب زیر تیغ دشمن است، دفاع از مبارزات (داب) نبوده و مناسب نیست، بلکه تنها یک جریان اپورتونیست و غیر مسئول می تواند این گونه دست به تبلیغات بزند. نه تنها باین دلیل که کومه له اکنون خود به "دکان و شعبه" تقسیم شده است، بلکه مبارزه سیاسی را

سطحی، غیر سیاسی و اصل مطلب را لوٹ میکند. بعلاوه، کومه له تاکنون با هیچ جریانی اینچنین بی ملاحظه، بی مهابا و قاطع این گونه با آن لحن و ادبیات تند نوشته و نگفته اند. ولی چرا ما این چنین بی ملاحظه، ساده و بشکل نازل و غیر سیاسی مورد غضب آنان قرار میگیریم؟ فرض کنیم پاسخ کومه له سر راست اینها هستند: چون حزب حکمتیست کمونیست نیست و حزبی که کمونیست نباشد نزد کومه له سزاوار اینگونه برخورد بی ملاحظه و ناسالم است. خیر، کومه له با هیچ جریانی غیر کمونیستی این چنین تند، بی ملاحظه و عصبی و "قاطع" برخورد نکرده و هر چه از دهانش بیرون بیاید به آن زمختی، کینه توزانه و سطحی نثارشان نمی کند. ولی حقیقتاً کومه له از زمان جدایی های ما در سال ۹۱ به این طرف، بجز با ما با هیچ کسی این چنین قاطع نبوده است. صورت مساله این است که چون ما کمونیست هستیم این گونه ناسالم به ما رفتار می کند. و گر نه مگر احزاب دمکرات عراقی و ایرانی کمونیست هستند؟ مگر اتحادیه میهنی، احزاب ملی مذهبی ایرانی، سازمان خبات و حزب سوسیالیست محمد حاجی محمود کمونیستند؟ حتی شاخه های زحمتکشان را "دکان و شعبه" خطاب نمی کند. با همه آنها با نزاکت، با وقار، با ملاحظه و مؤدب هستند. پس دیدیم مساله بر عکس است. دقیقاً کومه له بخاطر کمونیست بودن ما است اینچنین رفتار سطح پابینی می کند. تا با "دکان و شعبه های کمونیسم کارگری" خطاب کردن ما، مسیر نقد ریشه ای، سالم و اصولی به خودش را کم اهمیت جلوه دهد. اگر به ما چنان عصبی برخورد نکند، باید با نیروهای ناسیونالیست و ارتجاعی منطقه و لیبرالیسم چپ کارگر - کارگری آذین ها در بیافتند و مبارزه کند. چون بنابه انتخاب سیاسی، ظرفیت این کار را ندارد، دوستی هایشان با آنها و دشمنی هایشان با ما ادامه خواهد یافت. بی ظرفیتی سیاسی خود را در مقابل ناسیونالیسم - با "رشادت" و "شجاعت" در مقابل ما جبران می کند. آری، غیر از ما، هیچ محفل، حزب و سازمانی را غارتگر، دکان، شعبات و مقتضح خطاب نکرده اند!

محاسبات و مشاهدات غلط

این دانسته است که بستر اجتماعی، نظری، فکری و سبک کاری "کومه له جدید"، اشتراکش با گرایشات ناسیونالیستی و سازمان های آن جنبش زیادتر از فاصله شان است. ماحصل این سیاست به طرز رفتار این چنینی می انجامد. می خواهند نشان بدهند که اگر از کسی دلخور نمی شوند و کسی را دلخور نمیکنند، از گل کمتر به کسی نمی گویند، معنی اش این نیست "قهر انقلابی" ندارند و در رابطه با همه خیلی لیبرال، بی جریزه و آزارشان به مورچه نمی رسد! ببیند که با حزب حکمتیست، با طرفداران سوسیالیسم منصور حکمت با چه زبانی و چه قاطعیتی برخورد می کنند! پس هر کس جدیت و "قاطعیت" آنها را باور ندارد، بیاید و ببیند. اگر کسی "شجاعت" و "رشادت" سیاسی کومه له در درنیافتن با هیچ جریانی را باور نداشت، تشریف بیاورد و مقالات و نامه های این مدت فعالین آن را علیه "داب" و حزب حکمتیست نگاه کند تا ببیند "شهامت"، "رشادت" و مسئولیت سیاسی در آن مقالات چگونه موج می زند! این است کومه له جدید.

فعالین کومه له، قصد دارند با به کاربردن کلمات تحقیر کننده (غارتگر، دکان، شعبه های کمونیسم کارگری و مقتضح و...) توجه صفوف خودشان و مردم آزادیخواه و برابری طلب را به عمق دیدگاه های ما و انتقاد به کومه له را بی تأثیر نمایند. آنها فکر می کنند همین که فضا را آلوده کردند، دیگر می توانند جامعه را از توجه کردن به دیدگاه های ما به مبارزه اصولی، سالم و پرنسب ما و نفوذ کادرهای ما را مسخ نمایند. هر چه ما، راجع به تناقضات و ضعف ذاتی سیاستهای آنها انتقاد کنیم، گوش شنوایی نداشته باشد و طوری وانمود کنند که ما می خواهیم آنها را حذف کنیم. احساس مسئولیت و جدیت ما در قبال جامعه را کم اهمیت جلوه دهند و از پیش چشم مردم دور نگه دارند. کومه له در قضیه داب ثابت کرد که فرقی با سازمان زحمتکشان و نئوتوده ایستها ها ندارد. هر ناسیونالیستی که از منصور حکمت بخاطر چرخاندن سکان کنگره ۳ کومه له به سوی خط سوسیالیستی و جدا کردن اکثر کادرهای کومه له از جنبش ناسیونالیستی و همراه کردن آنها با کمونیسم کارگری بعد از سقوط بلوک شرق و جنگ خلیج کینه و دل شوره دارد. را دلجویی می دهد. هر قلم بدست لیبرال و بورژوازی ضد کمونیستی که بدلیل فشاری ما بر منافع کارگر از حزب حکمتیست متنفر است، ساپورت کرده و افکار فاشیستی خود را در پشت دفاع از کومه له و در سایت های آن تبلیغ کند و کومه له را سپر حمله خود به ما نماید! در لباس طرفداری از کومه له، هر چه دشمنان آزادی و برابری نمی توانند مستقیماً به ما بگویند، در پشت ماسک "کمونیسم کومه له" بطرف ما پرت نمایند.

این همه گستاخی ناشی چیست؟

کومه له از روی سیاست "پراگماتیسم" روزمره و کوتاه بینی مخصوص خود، فکر میکند اگر به ما آن گونه برخورد "قاطع"، "جدی" و "شجاعانه" نکنند، در جنبش ناسیونالیستی کردستان کسی آنها را زیاد جدی نخواهد گرفت. برای اینکه در پیشگاه احزاب قومی ثابت کند "اتهام" کمونیسم کارگری آنان به کومه له نمی چسب، باید اینگونه به داب و حزب حکمتیست برخورد کند. بعلاوه، حکمتیست ها در مرز عراق - ایران مقرر ندارند، در "حکومت هه ریم" شریک قدرت نیستند تا نان و نفقه کومه له را قطع کنند. با آمریکا همسو نیستند و در این مورد هم ملاحظه و احتیاطی لازم نیست. پس چرا ملاحظه داشت؟ مگر حکمتیست ها در "زرگویزه له" مقرر دارند؟ مگر حتی امثال هم مسلک جدا شده از خود کومه له، قصد به گروگان گرفتن(*) افراد و خانواده آنها را دارند؟ پس چرا تا دلشان میخواد شجاع نباشند؟ بهترین فرصت مناسب است. هم اکنون حزب حکمتیست زیر فشار جمهوری اسلامی و تمام احزاب ضد کمونیست است. حتی ایرج آذین بعد از ۱۷ سال و رضا مقدم بعد از مدتی به میدان آمده اند! چرا به بهانه "اشتباهات ما در قضیه داب" تمام قهر "انقلابی" را روی سر ما خالی نکنند؟ و این باعث می شود ملاحظه ای نداشته باشند و به فراغ بال حرف دل خود را بگویند. تنها ملاحظه ای که اصولاً می توانست وجود داشته باشد، وجدان کمونیستی، درک منافع مشترک طبقه کارگر و مقداری انصاف است که فعلاً متاسفانه کومه له هیچ کدام از آن خصوصیات را ندارد و یا بعضی از اعضای آن، آن را به میزان سر سوزنی دارند.

اما گیرم در مساله داب ما اشتباه کردیم. بخاطر این اشتباه، اصلت و پویایی آرمانها و خط ما برای کومه له اهمیتی ندارد؟ این تازه ترین واکنش به ما به بهانه داب است. قبلاً نیز در واکنش به تلاش سالم و سیاسی ما بجای اینکه احساس مسئولیت و دلسوزی و سمپاتی کند، بر عکس، چون اپورتونیزم به آنها فرصت می دهد جری تر باشند، بی ملاحظه تر بنویسند و صحبت رکیک کنند. از نظر تاریخی برای کومه له مهم نیست ما از چه مسیری، چه تجاربی عبور کرده ایم و با کدام جریان درافتاده و جنگ کرده ایم. از نظر پراتیک مهم نیست در مدت سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی، برای سازمان دادن مبارزات کمونیستی از سازمان دادن و حمایت از مبارزات کارگران، با تظاهرات، آکسیون، نقد خرافات ملی و مذهبی و مبارزه مسلحانه و غیره، شب و روز مشغول چه کارهای کمونیستی هستیم و علیه قوانین مذهبی و مردسالاری، علیه هر جریانی که حرمت و آزادی انسان را نقص کند ایستاده ایم. از نظر تئوری مهم نیست برنامه و اساسنامه ما چیست و بر پایه کدام تئوری و بر چه مکتبی و چه سنت اجتماعی استوار است. نه، اینها هیچ کدام معیار قضاوت مادی کومه له و جای تعمق نیستند و از روزی که با آنها اختلاف متدلوژیکی و سیاسی پیدا کرده ایم (از زرگویز و زرگویزله) خارج شدیم، "میدان مبارزه واقعی را ترک گفتیم!" قلم بدستان کومه له، تمام پراتیک ما را ضد کرد دانسته، خودمان کافر، نوشته هایمان بی محتوی، موضع گیری های سیاسی مان بورژوایی! شرط می بندم انشاء نویسان "کومه له جدید" یک ساعت روی اهمیت و دور و نقش حزب ما برای جنبش کمونیستی در منطقه فکر نمی کنند. در مورد هشدارهای ما و سیاست های ما تعمق نکرده و به آینده کمونیسم فکر نمی کنند. پیشداوری تمام رنگها را در چشم آنان دگرگون کرده است.

آیا این محاسبات کومه له در مورد ما درست هستند؟ بستگی دارد به اینکه اگر کومه له بخواهد برای همیشه در رکاب نیروهای ناسیونالیست و ضد کارگر و نه در تقابل با آنان ظاهر شود - آری این محاسبات درست هستند، و گر نه تاکنون این محاسبات غلط از آب در آمده اند. نامبرده، همیشه هوای آنها را داشته و به ما لاقیدی کرده است، در حالیکه هیچ دست آوردی برای وی نداشته و با این کارها تمام چپ جامعه بخصوص پیشروان طبقه کارگر و انسانیت از ادخواه از جمله دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را از خود دل سرد کرده است. یکی از نتایج این سبک کار در تشکیلاتشان هم این بوده که هر چند گاهی بخشی از آن بدنبال فدرالیسم، دخیل بستن به آمریکا و پرچم کردستان بروند. کمونیسم جامعه هم به گفته خودشان عطف و توجه به حزب حکمتیست دارند. اگر چه ما سیاست "غلط و تاکتیک ناصحیح" به مردم توصیه میکنیم، باز توجه داب بیشتر با سیاست های "نادرست" ما تا به پاسیفیسم کومه له است. لذا محاسبات ایشان در خطاب کردن حزب ما به دکان و شعبه درست نیست.

کومه له و حلبچه، حزب حکمتیست و دانشگاه

مطلقاً هیچ قصور، بی احتیاطی و یا ماجراجویی سیاسی، تاکتیک و تشکیلاتی حزب حکمتیست مستقیماً در تصمیمات دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب (داب) در جریان رویدادهای بزرگ ۱۳ آذر ۱۳۸۷، عمل نکرده و این حزب از بالای سر (داب) دخالت نکرده است. منظور این است، داب اقدامی را بر خلاف اراده، تشخیص آزادانه خود، صرفاً از روی دستور تشکیلاتی حزب ما باشد به اجرا نگذاشته و کاملاً با تصمیم خود و خارج از دستور و رابطه تشکیلاتی و حتی خارج از کنترل ما یک سری اقدامات را کردند. از نظر سیاسی و اهداف کمونیستی، حتماً اشتراکتی بین آرمان های حزب و داب همانند اکثر آزادیخواهان در ایران وجود دارد. اما کشاندن این نفوذ معنوی و اشتراکات آرمانی حزب ما بر چپ جامعه، به قلمرو رابطه تشکیلاتی، بمعنی متعارف کلمه، تنها بهانه ای برای ضربه زدن به داب و به مبارزه بر حق مردم ایران علیه حکومت اسلامی است. ولی فرض کنیم کنترل اقدامات (داب) در روز ۱۳ آذر در دست حزب حکمتیست بود و آن تاکتیک ها و پروژه ها اشتباه از آب در آمده اند. باز در این صورت، آیا این هیچ کسی و هیچ جریانی را مجاز می کند که علیه داب و ما شانناژ کند؟ مگر اشتباه کردن جرم است؟ مگر با اشتباه کردن در این یا آن عرصه از مبارزه با دشمن هویت مبارزین و سازمانهای انقلابی عوض می شود؟ باز در صورت اشتباه ما در عرصه ای، نباید کسی دنبال قلمب مخالف حرکت کند و به دام حکومت و جریاناتی بی افتد که هر گونه ابراز وجود علنی کمونیست ها را جرم میدانند. جریانی که فرق این بدیهیات را نمیداند، پایه ساختمانش از بیخ ننتها کج، بلکه ویران و کلاهشان پس معرکه است.

کومه له در جریان حمله جمهوری اسلامی به شهرک حلبچه و بمب باران شیمیایی آن توسط حکومت عراق در روز ۱۶ ماه مارس ۱۹۸۸ "گردان شوان" را از دست داد. اگر کسانی آن روزها به خاطر بی دقتی کومه له در قضیه جانباختن اکثر رفقای گردان شوان، کومه له را دشمن گردان شوان، مردم کردستان و کمونیسم در ایران معرفی میکرد و آن را شکست و خیانت و "افتضاح سیاسی" لقب می دادند، تنها هدفشان این بود که انقلابیگری کومه له آن زمان را زیر سوال ببرند. ما ساده میگفتیم این تبلیغات ضد کمونیستی و به نفع رژیم جمهوری اسلامی و بورژوازی منطقه است. مشخص بود که کومه له در حال مبارزه با رژیم منفور اسلامی بود. ممکن بود صد اشتباه بکند، ممکن بود تاکتیک غلط اتخاذ کند، اما نفس حقانیت مبارزه اش، نفس تلاش برحق اش برای هیچ انسان مبارزی زیر سوال نبود. اکنون با همان متدولوژی باید به داب و دانشگاه ها و دانشجویان و حزب حکمتیست برخورد کرد. صد البته که در جریان داب کومه له این سیاست را در دفاع از ما اتخاذ نکرد. ۱۸۰ درجه برخلاف آن، کومه له پاسیف در کنار لیبرالیسم چپ به انقلابگری و انقلابیون در قضیه مبارزاتی پیش و پس از ۱۳ آذر ۸۷ در دانشگاه ها و زندانی کردن بیش از ۴۰ دانشجو، به ما، به داب و هر گونه ابراز وجود علنی فعالیت کمونیستی نفرت پراکنی کرد.

مساله نقد سیاسی و نقد کمبودها، با مساله ضربه زدن به داب و به خطر انداختن امنیت جانی دانشجویان زندانی شده فرق دارد. قبیح است اقداماتی که به بهانه نقد سیاسی و کمبودهای ما، مغرضانه به امنیت جانی دانشجویان زندانی ضربه زد؛ و آنها را بیشتر به خطر انداخت. گیرم در تاکتیک "داب" با رژیم جمهوری اسلامی ده اشتباه هم شده باشد. گیرم در برخورد ما در دفاع کردن از مبارزات

انها اشتباهی هم بوده باشد، که نبود، آیا کومه له (صلاح مازوجی)، آزرین و مقدم و بقیه انشاء نویسان مجازند انقلابیون را بجرم انقلابگری در پیشگاه بازجویان حکومت اسلامی محاکمه و محکوم کنند؟ دانشجویانی که با گامهای بلند خود چند گام کل چپ و انسانیت و جامعه را بجلو بردند. کسی که در مقیاس جامعه به آزادی فکر کند، کسی که به انقلابگری و اراده انسان برای تغییر فضای موجود جامعه ایران دل بسوزاند و درک کند، یقیناً بالاترین احترام و درود به همه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و به همه مدافعین آنان و از جمله به ما می فرستد. به همه کسانی که با هر چه از دستشان برآمد آنها را کمک کردند و به حکمتیست ها بمثابة بخشی از این تلاش عظیم احترام میگذارد. خیلی آسان درک میکند که باز شدن فضا به نفع تمام جامعه و تمام آزادیخواهان در ایران است. آنگاه این چنین لاقیدانه، کینه توزانه به "داب" و حامیانشان رفتار نمی کرد. کومه له، آزرین و مقدم، کمونیست ها را محاکمه می کنند که چرا بخود اجازه داده اند که در سطح علنی و با آن شکل صراحتاً با اسم و رسم چپ در جامعه اختناق زده، ظاهر شده، حرف بزنند و از آرمان برابری طلبانه دفاع کنند. موضع کومه له در این رابطه عین رفتار لیبرالیستی آزرین- مقدم است که می خواهند رادیکالیسم و انقلابگری را در قفس کنند.

در فاصله سالهای ۱۳۶۰ تا ۶۸ کومه له در میان کارگران مبارز نفوذ کلام داشت. آیا اگر اشخاصی یا سازمانی می آمد هر مبارزه کارگران برای افزایش دستمزدها، مبارزه صنفی و سیاسی آنان را در مراسم اول ماه مه ها به این بهانه که کومه له سازمانی نظامی است، مبارزه آن کارگران را نظامی قلمداد می کرد، بجز مرعوب کردن مبارزه کارگران و با موازی منافع رژیم حرکت کردن می تواند هدف چیزی دیگر باشد؟ اکنون رضا مقدم در کنار هر جمله باصطلاح انتقاد به حزب ما و برای سنگین کردن پرونده دانشجویان (داب) عمداً کلمه نظامی و گارد آزادی را تکرار می کند! کومه له از این سیاست که آگاهانه میخواست دندان مبارزه مردم را بکشد- نیز حمایت کرد. حتی با معیار کومه له فعلی، موضع مقدم- آزرین- صلاح مازوجی، پایه هویت اردوگاه های او را هم نفی می کند. یا بامی و دوهوا است؟ تا کارگران هوادار وی باشند، مبارزه سیاسی و صنفی روتین خود را میکنند، ولی اگر مشخص شد که نفوذ کلام حکمتیست ها زیادتیر در میان دانشجویان (داب) وجود دارد، دیگر مبارزه دانشجویان (داب) نظامی و حمل اسلحه گارد آزادی است!

بهانه حکومت ها همیشه برای اجازه ندادن به ابراز وجود علنی افراد و تشکل های کمونیستی- کارگری زیاد است. هر کسی تلاش جامعه برای ابراز وجود علنی و طرفداری از احزاب سیاسی را به این آتو محدود کند، کمکی به رفع این مانع نمی کند. کسانی که در ایران در حال مبارزه هستند، چه طرفدار ما باشند و چه طرفدار کومه له و هر سازمان و احزاب اپوزیسیونی که مخالف سیاسی همدیگرند، باید امنیتشان به خطر نیفتد. انسان متاسف می شود که سازمانی مثل کومه له با این همه سابقه مبارزه، درایت تفکیک این سطوح از هم را ندارد و یا از سر خصومت گروهی با ما، منافع عمومی را نادیده میگیرد!

رمز افسانه اردوگاه های کومه له در عراق

کومه له و هم مسلکان او، همیشه به ما طعنه می زنند که میدان مبارزه واقعی را ترک کرده ایم! تمام فلسفه و تئوری پشت این در "رفتن" ها و "ترک کردن" ها بر اساس فعالیت اردوگاهی و چهره نظامی داشتن در عراق است. نامبرده، فعالیت اردوگاهی را "میدان اصلی" مبارزه فرض می کند و مبارزه خارج از آن را میدان غیر واقعی! آنچه مقدسات کومه له است، یعنی اردوگاهها و مبارزه و زندگی در شکاف حکومت های منطقه. زمانی که ما با گشت های "رهبران کمونیست در میان مردم" و جوله های گارد آزادی به جامعه نشان دادیم که ادعای آنان غیر واقعی و ما همیشه در راس مبارزات مردم کردستان با جمهوری اسلامی هستیم و در تمام عرصه ها و از جمله عرصه مبارزه نظامی حضور خواهیم داشت. اگر لازم شد، ما از اهرم نظامی نیز استفاده خواهیم کرد. اما این گشت های "رهبران کمونیست در میان مردم" و جوله های گارد آزادی است که مورد نفرین متحدین جدید کومه له ایرج آزرین و رضا مقدم قرار گرفته است. کومه له از زمان جدایی ما از حکا تاکنون، آن انتخاب سیاسی را خالی کردن میدان مبارزه واقعی قلم داد نموده و آن را برگ برنده خود و "پاشنه آشیل" ما میدانند. از زمان حاد شدن بحران داخلی و کشمکش حکمتیسم با گرایش چپ سنتی و ناسیونالیسم کرد در درون حزب کمونیست ایران در ۱۹۹۰ تا به امروز، کومه له نتوانسته و نخواسته علت و ماهیت آن اختلافات را بفهمد. بجای تعمق، علیه آن شوریده و آن احکام "میدان مبارزه واقعی را ترک کردند" را صادر کرده و ادامه داده است.

در مورد علت و اهداف جدایی ما از حکا، عواملی که باعث این گسست شدند و تغییر وضعیت کمونیسم در سطح بین المللی و آماده شدن ما برای عبور دادن کمونیسم و نجات آن در زیر آوار کمونیسم روسی، چینی و پوپولیسم و خلقگرایی، زیاد گفته و نوشته ایم. اما انگار کومه له نه این گفته ها را شنیده و نه این نوشته ها را خوانده است. در شرایطی که تا زمانی که ما در حزب کمونیست ایران بوده ایم، تمام جهت و سیاست های ما و منصور حکمت، سیاست رسمی آن حزب و کومه له بوده است. از کنار مصافهای جدید پیشروی کمونیسم بعد از شکست بلوک شرق گذشتن، دور اندیشی نکردن و جواب تازه نیافتن برای سئوالات جدید و ماندن در همان حال و هوای پیش از سقوط شوروی را فعالیت علنی و واقعی می نامد. جاماندن از قافله و تغییر نکردن خود را فضیلت عجیبی میدانند. تشخیص ندادن هیچ کدام از مولفه های بین المللی طبقه کارگر بطور عجیبی نزد ایشان ستایش میشود. باید از کومه له پرسید که آیا آن عرصه ها میدان مبارزه واقعی هستند؟ اگر اینها را هم میدان مبارزه واقعی بحساب آوریم، در این چند سال روشن شد ما کجا و حکا کجا ایستادیم! دفاع از تشکل یابی طبقه کارگر و تلاش در این راستا، آکسیون های حمایتی در دفاع از دانشجویان و تشکل های غیر دولتی در ایران و تشکیل گارد آزادی و حضور "رهبران کمونیست در میان مردم" در منطقه از جمله فعالیت ما در این مدت بودند. شما هیچ کدام از اینها را نمی بینید و با فرمول از "زرگویز" کردستان فرار کردید، دارید صورت مساله را وارونه می کنید! آیا "میدان مبارزه واقعی" تنها اردوگاه های زرگویز- برقراری رابطه و هم سوی با احزاب (مام جلال) قومی در منطقه و

سازش با آنها است؟ آیا تعیین خط مشی کمونیستی پرولتاریا در قبال شرایط پس از سقوط شوروی، بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، پس از اشغال عراق و باز تعریف اغلب مولفه های جهان غیر از اردوگاه های کردستان عراق جای دیگر هم امکان پذیر است؟

شما را چه خوش آید و چه نه، ما جهت کمک به شفافیت مبارزات کارگران و مردم کردستان، نقد و مبارزه سیاسی- طبقاتی خود را تا به نتیجه منطقی و نهایی ادامه خواهیم داد. اگر کومه له دوست دارد از خواب پاسیفیسم و ایستادن بین چپ و راست به خماری چند سال بیشتر سر کند، ما خوشحالیم که این خواب را از سر او پرانندیم و نور افکن نقد اصولی- کمونیستی خود را بر اختلافاتمان بتابیم. ما خوشحالیم که نشستن بین دو صندلی را از کومه له سخت خواهیم کرد. ما خوشحالیم که موضع گیریه و دفاع کومه له از لیبرالیسم چپ در برخورد به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را افشا کردیم. ما متأسفیم واکنش و پاسخشان به انتقادات ما از زمان جدایی تا به امروز مسئولانه نیست، سیاسی نیست، مستند و صادقانه نیست، بلکه همراهی با منحط ترین گرایشات ناسیونالیستی و لیبرالیسم چپ در جامعه و دشمنی با "داب" است. هم اکنون رضا مقدم در ارتباط با حزب حکمتیست و پسوند نظامی را جهت سنگین تر کردن پرونده دانشجویان نزد رژیم چند بار تکرار کرده است تا کفگیر را به ته دیگ بزند و خون داب را بجرم قبول داشتن سیاست حزبی که پتانسیل مبارزه نظامی هم دارد، مباح کند. کومه له بجای تقبیح کردن (مانند خیلی ها از جمله بهمن شفیق، امیر پیام و عباس فرد) تسلیم طلبی داوطلبانه لیبرالیسم چپ مقدم و آذین، متأسفانه به دفاع از آنها برخاسته و اطلاعیه و توبه نامه های آنان را سر تیر سایتهاى خود کرده است. شما هرچه با کمونیسم کارگری و با جهان بینی منصور حکمت فاصله می گیرید راه برگشتن از خود را مسدود می کنید.

گارد آزادی

کومه له (صلاح مازوجی)، آذین و مقدم مبارزات دانشجویان در دانشگاهها را به گارد آزادی و از این طریق به مبارزه مسلحانه نقب می زنند! به این خاطر که بخشی از دانشجویانی را که از نظر آرمانهای آزادیخواهانه و انسانی خود را شریک در آرمانهای حزب ما و نزدیک تر به ما تا به کومه له میدانند، آگاهانه اسلحه گارد آزادی را به دوششان می بندند. چون گویا حزب ما چهره نظامی هم دارد، پس لابد هر کسی از هر نقطه ای دنیا از آن سیاست ها دفاع کرد، عضو گارد آزادی است! مگر کارگران کوره پزخانه ها اطراف بوکان و مهاباد در سالهای ۶۵ به سرمایه داران و رژیم اعتراض می کردند و یا اول ماه مه های سنندج که کومه له از آنها حمایت می کرد و کسانی از آنها کومه له را هم دوست داشتند، پیشمرگ کومه له بودند؟ مگر کارگران کوره پزخانه ها که رفیق جانباخته سلیمان محمدی در حین کمک به سازماندهی و تشویق آنها برای بدست آوردن حقوقشان با صاحب کار و کارفرما توسط حزب دمکرات ترو نشد؟ به بهانه حضور رفیق سلیمان که پیشمرگ کومه له بود ربط مبارزات آن کارگران با اسلحه کومه له مسخره نبود؟ پس دانشجویانی که می خواهند با توسل به اتحاد و آگاهی آزادی فعالیت سیاسی (دانشگاه پادگان نیست) را به رژیم تحمیل کنند، چرا به گارد آزادی وصل می کنید؟ در ثانی گارد آزادی صرفاً نیروی نظامی نیست که تا هر کسی از آن حمایت کرد نظامی باشد، بلکه ابزار قدرتمند کردن مردم در اشکال مختلف است.

مساله وارونه شده! چرا باید عضویت در احزاب جرم باشد؟ بجای محکوم کردن نظام دیکتاتوری که انسانها را مجبور به پنهان کردن عقایدشان می کند، باید حزب ما محکوم شود که چرا مردم از وی هواداری می کنند! تعلق سازمانی جرم نیست، بی اصولی نیست، ضد کارگری نیست و ضرورت مخفی کاری تنها از سر ناچاری در موازنه قدرت بین نیروهای انقلابی و ضد انقلاب ناشی میشود. هر کسی در هر وقتی این بالانس را بهم بزند، تنها مربوط به تشخیص درست زمان و مکان است. ما بخاطر توازن قوا و بخاطر خطر جانی مردم، به تمام انسانهای شرافتمند توصیه کرده ایم که رابطه تشکیلاتی خود را که با چه جریانی هستند تا عوض شدن توازن قوای بین مردم و رژیم پنهان کنند. آذین و مقدم از کجا متوجه شدند که دانشجویان در دانشگاه ها با گارد آزادی وصلند؟ اما چرا باید شما به کمونیست ها فشار بیاورید که الا و بلا آنها بخاطر تعلق تشکیلاتی با حزب حکمتیست باز داشت شدند؟ مگر حکمتیست بودن جرم است؟ چون حزب حکمتیست از نظر شما سازمانی مورد قبول نیست، پس هواداران وی سزاوار مجازات هستند؟ این است آزادمنشی شما که به شرطی از آزادی وجدان و فعالیت سیاسی مردم دفاع می کنید که نزدیک به شما باشند؟ در مورد بقیه اپوزیسیون نگران نکاتی که حتی می تواند بیشتر آنها را به خطر مواجه کند نبود؟

آیا یک حزب کمونیستی مجاز است دارای نیروی و پتانسیل نظامی (***) باشد؟ اگر آری پس منطق محکومیت گارد آزادی نزد مازوجی، آذین و مقدم چیست؟ اگر نه، پس فلسفه وجودی اردوگاه ها و کمپ های کومه له در "زرگويز" به درد چه میخورد؟ از کی قرار است که فقط کمونیست ها باید بی دفاع باشند و غیره مسلح؟ کومه له، لنا و آذین در همه شرایط اگر فقط به مبارزه "مدنی" و غیره نظامی معتقدند، پس چگونه کومه له اردوگاه هایی که برای حفظ آنها این همه (دیپلوماسی) باج به حکومتهاى خود گمارده و احزاب قومی در عراق داده است را توضیح می دهند؟ اگر بحث بر سر وقت و زمان مناسب است که از چهره نظامی استفاده شود، ما نگفتیم گارد آزادی در حال حاضر صرفاً یک نیروی نظامی است. گفتیم گارد آزادی ابزار اعمال قدرت مردم در ابعاد مختلف است.

هنوز کومه له می تواند کمونیست شود، اما نه با سیاست ها، سبک کار و دیدگاه ها و خط مشی فعلی. نه با سر و شکل کنونی، بلکه با گسست همه جانبه در کلیه میدانهای پراتیک و سیاست. با یک تغییر اساسی و نقد ریشه ای از ناسیونالیسم و لیبرالیسم چپ در درون و بیرون خود. ۲۱ ژوئن ۲۰۰۸

(*در جریان جدایی جماعت عبدالله کهنه پوشی از عبدالله مهدی در ماه آوریل ۲۰۰۸، جریان مهدی میخوانند خانم صبری بهمنی همسر عبدالله کهنه پوشی را به قصد باج گیری به گروگان بگیرند که با دخالت پلیس (ناسایش) سلیمانیه منصرف میشوند. (**حزب مسلح طبقه کارگر" عنوان یکی از مطالب من در نقد گرایش لیبرالیسم چپ و کارگر کارگری است که در کتاب "پایان حزب کمونیست کارگری ایران" منتشر شده که مطالعه آن به این بحث کمک خواهد کرد .

کومه له فریب خورده

دو هفته گذشته که مطلب "کومه له در دوراهی" را نوشتم و در آن چند پرده از حمایت "غیر مستقیم" ضمنی کومه له از حرکت ضد انقلابیگری و ضد حزب کمونیستی، البته با ژست چپ (مازوجی - آزرین و مقدم...) در قبال مساله زندانی شدن دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب (داب) را بر داشتم و مضمرات آنگونه رفتار با داب و با ما را خاطر نشان کردم، طیفی از کومه له‌ای ها به ما پاسخ داده و اظهار نظر کردند. با وجود هشدار ما در خصوص ضرورت قطع حمایت کومه له از آن خط منحط لیبرالیسم چپ لئا- آزرین و مقدم برای هر نوع انقلابیگری در جامعه، نامبردگان نه تنها بخود نیامده و متوجه خطر نیستند، بلکه در همین مسیر با شتاب بیشتری در حرکتند! از همین کانال دامنه بحث را فراتر از رویدادهای مورد اختلاف اخیر (بر سر مساله داب) برده و آن را به رویدادهای مهم تاریخ گذشته، مسیر حرکت جنبش های طبقاتی و تحولات جهانی کش داده اند. کل انتقادات آنان به تاریخ گذشته و سایر موضوعات، چنان سطحی، مجازی و متافیزیکی است که فاقد هرگونه ارزش علمی، تئوریک و انقلابی است. برای نمونه یکی از اجنده های مطرح شده، نقش منصور حکمت و آمدن وی به کردستان و دخالت در تشکیل حکا در ۲۵ سال گذشته است- که خود نمونه تبیین سطحی نگری مفرط آنان را نشان می دهد.

تقریباً تمام استدلال فعالین کومه له راجع به نقش منصور حکمت در تشکیل حکا و آمدن به کردستان و جدایی ما در سال ۱۹۹۱ به این ترتیب است: "منصور حکمت آمد تا کومه له را نابود کند. کومه له با وجود اینکه پیش از آمدن منصور حکمت به کردستان، سازمانی معتبر بود، برنامه انقلابی داشت، رهبر مردم کردستان بود، در مقابل دشمنان سازش ناپذیر بود و کادرهای مهم، پاک و... داشت، اما با آن همه مهمی، آن همه ابهت، آن همه نبوغ انقلابی و خستگی ناپذیری (کسی نمیداند چرا) منصور حکمت "گمنام و روشنفکر پا در هوا، نا مهم و غیر انقلابی" در مدت کوتاهی تمام آن مشخصات را از کومه له گرفت و او را فریب داد و طلسم کرد! برنامه و اساسنامه کومه له را به شکلی که با قبل تفاوت داشته باشد را بازنویسی و کل کومه له را ۸ سال و بعد از جدایی، ۸۰ در صد کادرهای مهم و صادق کومه له را با خود می برد. و آن ۸ سال باعث شده که کومه له هنوز از این طلسم نجات پیدا نکند. و از آن زمان تا ابد هر بلایی به سر نامبردگان بیاید تقصیر آن ۸ سال حضور منصور حکمت در کومه له است."

واقعاً این تحلیل مارکسیستی از مسیر حرکت مبارزه سیاسی طبقاتی و مصاف های است که منجر به تشکیل حکا و جدایی اکثر کادرهای آن زمان حکا همراه با منصور حکمت شده و یا داستان دیو و هیولای افسانه های یونان باستان؟ یک نفر در حکا پیدا نمی شود بگوید آخر عزیزان! این چه تجزیه و تحلیلی است که گویا ۲۵ سال پیش چند نفر آمدند و تاریخ کومه له را برای ابد طلسم کردند؟ نتیجه این تجزیه و تحلیل شما از علت فریب- خوردن کومه له از چند حالت خارج نیست: یا کومه له پخته بوده است (که آن زمان چنین نبود) و یا کل تلاش انقلابی در زمینه نقد و تکامل را شعبده بازی، هیپنوتیسم، جادوگری و مذهبی بحساب آوردن است. یا منصور حکمت بسیار بزرگ و مهم بود که توانست آن ۸ سال چنان تاثیر عمیقی در کردستان و در کومه له بگذارد که حذف شدنی نیست و شما داستان سرایی را جای بررسی ابژکتیو و مارکسیستی علت واقعیت ها و درک مسیر حرکت مبارزه طبقاتی و پراتیک کمونیستی نشانده اید. بخاطر اینکه اهمیت تاثیر پراتیک یک کمونیست بزرگ انقلابی را در صحنه کردستان حذف کنید، بخاطر اینکه اهمیت تاثیر پراتیک یک نسل از کمونیست های هم‌رزم و هم‌سنگر وی را دستکم بگیرید، بخاطر اینکه سازش سیاسی- طبقاتی و غیر کمونیستی امروزتان را توجیه نمایید، سعی می کنید او را در نقش ساحر و کل کومه له را در نقش تماشاجی های کودن و ساده لوح این نمایش تعریف کنید که حاج و واج به تردستی ساحر نگاه میکنند و متوجه پشت صحنه وی نیستند! این تبیین، شما را مجبور می کند نقش فریب خورده به کومه له بدهید تا منصور حکمت را فریبنده قلمداد کنید. با آن همه تعریف و تمجیدی که از برنامه و سیاست داشتن، مردم داری کومه له ماقبل کنگره دوم میکنید، منطقی بنظر نمیرسد چند نفر " نا مهم و پا در هوا" آمده باشند و هشت سال تمام رهبری "مهم و مردمی" آن را به تعریف و تمجید از منصور حکمت وادار نمایند. گویی کومه له از خود اراده ای نداشته است. یک انسان " نا پاک" به او دستور داده و به این سو و آن سو سوق داده است. بخشی از رهبری کومه له می دانند مساله اینطوری نیست. اما اگر به این قصه های بی ارزش و پوچ موافق نباشند، باید اذعان کنند که: خیر. آقایان! مساله فریب خوردن و فریب دادن نبود، شما داستان سرای می کنید. بحث شد، جلسه گرفتیم، کنگره گرفتیم، سمینار شکل شد و در ارگانهای رسمی و قانونی حزبی رای گیری می کردیم و بر خلاف تصویر امروز شما نه کومه له پخته بود و نه منصور حکمت شیطان. رهبران آن زمان کومه له واقعاً انسانهای انقلابی و کمونیست و بزرگی برای زمان خود بودند. این قدر بزرگ، انقلابی و کمونیست بودند که طرح و برنامه انقلابی تر و کمونیستی تر از انسانهای بزرگ تر، انقلابی و کمونیست تر از خودشان را بی تعصب بپذیرند. آن روزها بدلائل زیادی بر خلاف امروز، رهبران کومه له حرف بهتر، تئوری کمونیستی تر، طرح و استراتژی کارگری تر از آنچه خود داشتند را از انسان های بزرگ و انقلابی و کمونیست تر از خود قبول داشتند و به این خاطر به منصور حکمت رای میدادند. فریب خورده و فریبده ای در کار نبود .

درست به این خاطر، نقد شما به ما را نمی توان نقد نامید. این گونه تعریف و تفسیر از صعود و سقوط کومه له، نه ارزش تئوریک دارد، نه گامی به جلو رفتن است و نه صفوف مردم در مبارزه با جمهوری اسلامی را متحد می کند. فکر می کنید مبارزه سیاسی

پشت پاگرفتن، شعبده بازی، برانگیختن احساسات اخلاقی "منصور حکمت آمد تا کومه له را نابود کند" و طنز و طعنه زدن و به هر قیمت همدیگر را محکوم کردن است؟ گویی سیاست میدانی است که نه ارزشی، نه اصولی و نه پایبندی به حقیقت لازم است و نه به جوهر و مضمون مبارزه سالم نیازی دارد. و شما می توانید برای توجیه منافع امروزتان، واقعیت های گذشته را وارونه و آنها را نادیده بگیرید. اما تاریخ و جوهر محتوای رویدادهای بزرگ عبارات زیبا و جملات قالبی نیستند که هر انسانی بار آمده با فرهنگ مکتب بورژوازی محکوم کن، "بکش تا کشته نشوی"، سیاست "هنر فن دروغ" است بتواند منصور حکمت را مسخ و تحریف نماید. این گونه نقد منصور حکمت و کمونیسم کارگری، نه پراتیک آگاهانه برای پی بردن به حقیقت و نه فراتر رفتن است. منصور حکمت هر روزی هر تصمیمی را گرفته و هر اقدامی که در مورد کومه له انجام داده است، تاریخ دارد. و اینها خوشبختانه برای انسان حقیقتجو از کانالهای فراوانی قابل دسترس هستند.

اگر فرضاً بپذیریم در انشعاب ۱۹۹۱ ما "ضربه سنگینی" را به کومه له وارد کردیم، انشعابات بعدی را چگونه معنی می کنید؟ بالاخره کومه له همراه با ما ریل عوض نکرد و روی همان پله ای که پا گذاشته بود ماند. چرا بالاتر نرفت؟ آیا تمام انشعابات بعد از هفده سال و هر کسی که بر سر کومه له واقعی چه هست و چه نیست امروز سازی می زنند باید همه را بگردن ما انداخت؟ شما شاید بتوانید جدایی ما را از حکا ضربه سنگینی تفسیر کنید، اما هر چه بعد از سال ۹۲ تا به امروز به سر شما آمده است خود شما مسئول هستید.

امروز کومه له جدید مواضع شفاف و روشن کمونیستی در قبال خیلی از مسائل مهم قدیمی تر و امروزی ایران و جهان را ندارد. در قبال یک سری سیاست سکوت اختیار میکند. در قبال یک سری مسائل، سیاست و موضع دوپهلوی دارد. در قبال یک سری سیاست دنباله روی و به این دلیل اوضاع خودبخودی و هر چه که مد روز است، میتواند سیاست وی را تعیین نماید. ما متأسفیم که امروز کسانی چون ایرج آذرین، سیروان پرتونوری، عرفان عثمان و صدیق اسماعیلی خط مشی سیاست کومه له را در قبال منصور حکمت و حزب حکمتیست تعیین میکنند. عرفان عثمان در پاسخ به من نوشته است "سیاست کومه له این نیست به هیچ حزبی ("دکان"، "شعبات" و افتضاح سیاسی) بگوئید". پس اگر اینها سیاست کومه له نیستند، یا باید اطلاعاتی بدهید و تکذیب کنید و بگوئید آذرین ها، پرتونوری ها، عثمان ها، اسماعیلی ها و خدای ها طی این مدت هر چه بد و بیراه به حزب حکمتیست گفته اند، هر چه فضای مبارزه سالم سیاسی را آلوده کرده اند، چرندیات خود آنها است نه مواضع کومه له. و اگر نه، مردم نوشته های سایت ها و کادرهای کومه له در مورد حزب حکمتیست را موضع نامبرده میدانند.

مردمی که اسم کومه له را شنیده باشند، به او نگاه میکنند که در عرصه های مبارزه چپ و کمونیستی با جمهوری اسلامی ایران و کل سیستم بورژوازی، کجا ایستاده است. به شهادت این دوره فعالیت طرفداران وی، بخصوص از زمان دستگیری های (داب) ۱۳ آذر ۸۶، هر جریان ناسالم، تسلیم طلب و مرتجعی که مانعی جلوی پیشروی (داب) ایجاد کرده است، مستقیم یا غیر مستقیم از خاکریز کومه له به ما شلیک کرده است. محدودنگری کومه له باعث شده که جایگاه آن تلاش بزرگی که سعی می کند جامعه اختناق زده کنونی ایران را از مرحله اختناق به مرحله عملی کردن آزادی فعالیت سیاسی و کمونیستی با جمهوری اسلامی ایران تحمیل کند را نمی فهمند. آنان متوجه نیستند در این پیروزی (یعنی تحمیل آزادی فعالیت سیاسی به حکومت)، همه مردم ایران نفع خواهند برد و تنها رژیم و مدافعین او بازنده هستند. وقتی فضا برای حیات سیاسی و آزادی مدنی باز شود، تنها دانشجویان و احزاب مدافع آنها نیستند که راحت تر نفس میکشند، بلکه تمام جریانات سیاسی و حتی همه موجودات زنده از فضای آزاد و سالم راحت تر نفس میکشند و در نبود آن همه خفه میشوند. کومه له آن منافع بزرگ عمومی را ندیده و به اینکه کدام حزب کمتر و یا بیشتر در آن نقش داشته خیره شده است. و این تنها بی مسئولیتی این جریانات در ابعاد بزرگتر اجتماعی را نشان میدهد. متأسفانه امروز سایت های نامبرده به انبار میکروب هایی میماند که هر حشره و جانور فاسد و مضر برای جامعه، مضر برای کارگر و ضد کمونیست پیدا می شود، آنجا تخم می گذارد، تا از زمین مساعد و حاصل خیز ضد حکمتیستی کنونی کومه له، برای رشد خود تغذیه کند. کومه له از سرمایه اعتبار کمونیستی گذشته خود به همه آنها خوراک تبلیغی و سرویس مجانی می دهد.

سخن کوتاه. پس از جدایی کمونیسم کارگری از کومه له، کومه له هم از کمونیسم جدا شد و در هر بزنگاه مهم تاریخ معاصر، یا ساکت ماند و یا همراه موج، در پس قافله، با حرکت لاک پشتی خود ادامه داده و به زندگی و صرفاً ماندن قانع شده است. مبارزه چپ و کمونیستی (داب) با جمهوری اسلامی در یک تند پیچ دیگر از ایشان امتحان گرفت. متأسفانه دوباره و چند باره در این امتحان هم مردود شد. بجای اینکه از رشد چپ در ایران خوشحال شود، بسان لیبرالیسم چپ، آن را عامل خالی شدن زیرپای خود میدانند. نامبرده مستقیماً کارنامه این دوره خود را نه از (دانشگاه) کمونیسم و چپ جامعه، بلکه از لیبرالیسم- چپ ایرج آذرین و ناسیونال- چپ ها گرفت. موضع رسمی، شفاف و رادیکال در مقابل لیبرالیسم چپ، در قضیه مورد اختلاف چپ و راست جامعه نداشت و طیف های ناسیونالیست های که خود را هوادار کومه له معرفی می کنند و طبق معمول با ماسک دفاع از وی به سنگر لیبرالیسم چپ خزیده اند، خط مشی برای او تعیین می نمایند. بجای اهمیت دادن به هشدار درست ما در جدا کردن صف خود از این خط منحنی، خود را به تکرار قصه های نامربوط و سطحی هفده سال گذشته ناسیونالیسم در قبال جدایی ما، البته بشکل غیر سیاسی تر مشغول کرده است. من همراهی کومه له و پاسیفیسم آنها در حمله لیبرالیسم چپ به (داب) و به حامیان آنها را با فاکت مستدل، صبورانه و بخشا با تفصیل در مطلب قبلی (کومه له در دوراهی) به نقد کشیدم، اینجا لزومی به تکرار آنها نمی بینم. بنظر میرسد معضل کومه له ناسیونالیست، عمیق تر از آن است که بتوان با تذکر و چند نقد و روشننگری ما بخود بیاید. لذا جایگاه نقد را با دشمنی وارونه میکند.

غارت اموال و سامان کومه له

اکثر فعالین کومه له هر گاه در زمینه استدلال کم می آورند، دست به برانگیختن تعصبات اخلاقی می زنند. توجه کنید که برای مثال عرفان عثمان چگونه به این ابزار شانتاژ متوسل می شود: "سران کمونیزم کارگری در سال ۱۹۹۱ میلادی که جدا شدند این سازمان را ناسیونالیستی وصف کردند و هرچه تهمت بود به کومه له و حزب کمونیست ایران زدند، این در حالی است که خود اموال و سامان کومه له را غارت کردند."

چند ماه پیش در محل کارم با یک نفر که اهل یکی از کشورهای اروپایی شرقی بود، در مورد وضعیت جدید آن کشورها بعد از سقوط شوروی و پیش از آن صحبت میکردم. آن شخص با اطمینان کامل اظهار داشت: "لنین به روسیه خیانت کرد، چون جاسوس آلمان بود". شکست تدریجی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ چنان عقب نشینی به بشریت تحمیل کرده که ایدئولوژیهای دست راستی بورژوازی فضا سازی ضد حقیقت را تا جایی رواج دهند، که رهبر بزرگ ترین و بی نظیر ترین انقلاب تاریخ بشر را جاسوس آلمان قلمداد کنند! طبق این فرمول چرا نمیتوان "سران" کمونیزم کارگری را متهم به سرقت اموال و سامان کومه له در زمان جدایی کمونیسم کارگری از حکا نکرد؟ بخصوص بعد از سقوط بلوک شرق فضا سازی و دروغ پردازی بر ضد کمونیسم و کمونیستها را تا سطح هنر ارتقا داده اند. این اتهام عرفان عثمان هم که گویا "سران کمونیزم کارگری اموال و سامان کومه له را غارت کردند" من را بیاد آن شخص انداخت. طرفداران کومه له جدید هر وقت در جدل و مبارزه نظری کم می آورند به برانگیختن تعصبات عقب مانده پناه میبرند. اجازه بدهید همینجا و برای همیشه خط بطلان را برسر تمام تبلیغات بی پایه، کذب، پروکاسیونی، ترور شخصیت و رفتار ناسالم فعالین کومه له جدید راجع به "تالانبردنی نهموال و سامانی کومه له" تاراج بردن اموال و امکانات کومه له را گذاشت.

آقای عثمان! چرا قبل از صدور این حکم در مورد صحت و سقم غارت اموال و سامان کومه له در زمان جدایی ها، از ابراهیم عزیزاده سؤال نکردید که آیا وقتی حسین مرادبیگی (حمله سور)، خالد حاج محمدی، سعید قادریان، عبدالله دارابی، هاشم ترکمن، همایون گدازگر، کمال مریزان، محمد جعفر (حمله میانه)، اسد گلچینی و رحمان حسین زاده و صدها کمونیست بزرگ دیگر وقتی از کومه له جدا شدند چه چیزی با خود بردند؟ آنگاه پاسخ ابراهیم عزیزاده در این مورد هر چه بود را به جامعه بگویید. چرا دارید تعصب عقب مانده را به بهانه نقد سیاسی علیه اقدام سیاسی نسلی از کمونیست های بزرگ ایران در ۱۷ سال پیش را برمی انگیزید؟ اگر من و امثال من چیزی از اموال کومه له در زمان جدایی داشتیم، چرا باید ۳ سال با نان و عدس و ۶ نفری در یک خانه (من ۳ سال، حسین شکر - دانه ۵ سال، جمشید زمانی - دانه ۴ سال، ستار اویهنک نوریزاد ۵ سال و سردار قادری و حصیبه چوپانی ۲ سال) در یک آلونک "کچه گندی" در ترکیه در مهمترین دوران زندگی منتظر UN باشیم تا به کشور ثالث منتقل شویم؟ شما خیلی از پرنسپ و اخلاق دم می زنید، یک ذره از آن پرنسپ و اخلاق را هم برای ما رعایت کنید. متوجه هستید تعدادی از آن اشخاصی که شما آنها را متهم به غارت اموال و سامان کومه له در زمان جدایی کمونیسم کارگری از حکا می کنید، اکنون هوادار کومه له هستند؟ اگر نسبیت سیاسی در بین نیست، آنها یا باید اموالی که آن زمان برده بودند را به کومه له پس بدهند! یا به شما بگویند حرف پوچ و مفت بس است. خیلی از آنها تیکه امروز هم مسلک شما هستند آن روزها طرفدار دو آتشه آن سیاست ما (جدایی) بودند. یا باید به غارتگر بودن خود اعتراف کنند و یا به شما بگویند ادعای شما کاملاً پوچ، غیر اخلاقی و دشمنانه است.

اولاً ترکیب نیروهایی که آن زمان با کمونیسم کارگری از کومه له جدا شدند، بسرعت تغییر کرد. یک سری از آنها همینکه به اروپا رسیدند از آنجائیکه مبنای پذیرش کمونیسم کارگری بیش از درک سیاسی، جنبه نجات زندگی شخصی داشت و نه الگوی مبارزاتی، همینکه این مساله حل شد، دوباره مثل فنر به موضع سیاسی و به خط قبل از جدایی خود یعنی به سنت و رفتاری که مورد قبول کومه له جدید است برگشتند. طیفی از هواداران آن زمان کمونیسم کارگری که اغلب امروز اعضا و هواداران شما هستند، اینقدر رشد نکردند که در این دنیای بزرگ یک چیز کوچک را بیاموزند. آنان در زمینه مبارزاتی پای سنتهایشان بر روی سنت کومه له زمان "اتحادیه دهقانان مریوان" در سال ۱۳۵۸ است و تکان نخوردند. طیفی دیگر حتی آن یک ذره کمونیسم در کومه له را هم زیادی دانسته و حوصله پراتیک آن را نداشتند و بطور کلی دست از مبارزه کشیدند و به دنبال زندگی شخصی خود رفتند. تعدادی هم با حکا رفتند. نوشتن تمام حساب آنها به حساب ما صرفاً از روی دشمنی با منصور حکمت و حزب حکمتیست و همه را دارای یک هدف واحد دانستن غیر واقعی و تلاش جهت رد گم کردن، طفره رفتن و کاریکاتور کردن توضیح سیاسی ضرورت جدایی ما از کومه له است. بیاد دارید حزب دمکرات روشنگری در مورد ماهیت بورژوایی وی را توهین و اهانت کومه له به مردم کردستان و به خود وانمود می کرد؟ یکی از دلایل شروع جنگ حزب دمکرات با کومه له، ترس آن حزب از روشنگری کومه له بود. حالا شما میخواهید با برانگیختن تعصبات عقب مانده "غارت" اموال و سامان کومه له، مانع روشنگری و نقد ما به کومه له شوید؟ شما وقتی دلیل سیاسی جدایی کمونیسم کارگری از حکا را از مردم پنهان میکنید، مجبورید دست به انبار سنت های ناسیونالیسم برده و نقد و روشنگری ما را تهمت و اهانت بخود وانمود کنید.

۸۰ در صد کل تشکیلات علنی ۱۹۹۰ حکا، اگر با هیچ کدام از طرح و پلانفرم های کمونیسم کارگری موافق نبوده باشد، با سیاست تغییر دیپلوماسی کومه له با دولت عراق و تغییر نرم زندگی در اردوگاه ها صد در صد موافق بودند. طی مدتی، هر کدام به منظوری و همه به هدف نجات از آن وضعیت، در فاصله یک سال کمتر و بیشتر عراق را ترک کردند. آیا هر کسی که در مسیر تکامل با دیگری اختلاف سیاسی پیدا کرد مجاز است یکطرفه قضاوت و محکوم کند و بر اساس نظرات امروزش، تاریخ آن زمان را دست کاری کند؟ شما چگونه بخود اجازه میدهید به یک نسل از شریف ترین و فداکارترین کمونیست های ایران- اتهام بردن اموال کومه له

را بریزید؟ شرافت، انصاف و صداقت هم طبقاتی است. اگر شما یک ذره آنها را داشتید، به این شکل زمخت به کمونیست ها اتهام نمی‌زدید. ثانیاً، بر خلاف کومه له جدید که در سایه احزاب ناسیونالیست کرد عراقی، از قبیل همکاری با آمریکا (رهبران و مسئولین آن) به نان و نوابی رسیده اند، آن زمان اموال و سامان زیادی نداشت تا غارت شود و هر چه که داشت، ما بدون وارد شدن به مسائل حقوقی همه را تحویل وی دادیم. این تمام واقعیت راجع به تهمت و افترا غارت اموال و سامان کومه له توسط "سران حکمتیست" در آن زمان است. مگر کومه له شرکت بود، تجارت می‌کرد و سرمایه های زیادی داشت تا همه آن ۸۰ درصد تشکیلات کومه له اموالش را با خود به خارج ببرند؟ آن اموال و سامان چه بود؟ چه کسانی آن را غارت کردند؟ در کدام دادگاه بی طرف و کدام مرجع این اتهام اثبات شد؟ چرا آن موقع کومه له اجازه داد اموال و سامانش به غارت برده شود و چیزی نگفت و علیه آن شکایت نکرد؟ اگر کومه له اموال و سامانی داشت، آن اموال متعلق به کی بود؟ متعلق به خانواده هایی که بچه خردسال داشتند، به پیشمرگانی که در جریان جنگ ۱۱ و ۱۲ ساله با جمهوری اسلامی و حزب دمکرات زخمی و فرسوده شده بودند و یا به افراد مسن و بیمار و به خانواده های جانبازان؟ بر چه اساسی میبایست از آن " ثروت و سامان" استفاده میشد؟ بر حسب اکثریت و اقلیت باید آن اموال و سامان تقسیم میشد؟ به اکثریت به اندازه اکثریت و به اقلیت به اندازه اقلیت؟ کسانی که آن زمان موافق کمونیسم کارگری بودند و حالا کومه له هستند، جزء لیست متهمین غارت اموال و سامان شما هستند؟ این اموال و سامان از کجا آمده بود؟ سئوالات بیشتری را میتوان طرح کرد، ولی چه فایده؟ کومه له خود را بی نیاز از پاسخ شفاف به آن میدانند. زیرا هیچگاه نمیتواند جواب اثباتی به آن بدهد. تاکنون کومه له قدمی برای دفاع از حرمت ما برنداشته و به هیچ کدام از سئوالات مطرح شده صادقانه پاسخ نداده است.

صدور حکم یک طرفه علیه مخالفان سیاسی، سنت و شیوه متعارف عکس العمل جریان غیر مدنی شرقی است. اتهام قبل از اثبات جرم است. اینها برای سرپوش گذاشتن بر علت سیاسی جدایی کسانی که در زمان جدایی کمونیسم کارگری از هر چه که داشتند و بیش از ۱۲ سال فداکاری در کومه له دست کشیدند و وی را ترک گفتند، دارند صورت مساله را عوض می کنند. آنها همیشه در محافل خود و گاه گاهی رو به جامعه دلائل سیاسی و مضمونی جدایی ما را زیر فرش می کنند و سوژه شخصی، اخلاقی و بد فطرتی به آن خواهند داد. جهت اطلاع خوانندگان لازم است این نکته را روشن ساخت که تا زمان عقب نشینی ما به پشت مرزهای ایران و عراق در سالهای ۶۳-۱۳۶۲، علاوه بر مخارج روزانه تشکیلات کومه له، پس انداز زیادی نداشتیم. از سالهای ۶۳ تا ۷۰، منابع درآمد کومه له بیشتر از محل کمکی بود که حکومت وقت عراق بدلیل اختلافاتش با جمهوری اسلامی به اپوزیسیون او مستقر در عراق از جمله به کومه له می‌کرد بود. هر نیرویی بر اساس طول و عرض آن، لیستی به آنها داده و بر این اساس کمک مالی دریافت می‌کرد. اینجا وارد بحث درست یا غلط بودن دریافت کمک مالی از حکومت عراق در آن زمان نمی شوم، زیرا نظرم را در "بحث دیپلماسی و رابطه با دولت عراق" در کتاب روشنگر در صفحه ۱۷۵م دون کرده ام. یکی از اختلافات ما با کومه له در زمان جدایی، نحوه دیپلماسی و رابطه با دولت عراق و استوار کردن این مبارزه بر شکلی بود که مجبور به رابطه و دریافت کمک از حکومت وقت عراق به آن شکل نشویم. بود. بهرجهت، حکومت وقت عراق، بدلیل اختلافاتش با جمهوری اسلامی به اپوزیسیون او مستقر در عراق کمک می کرد. گمان نمیکنم که کمک های حکومت بعث به کومه له چنان اموال و سامان زیاد بوده باشد که ۸۰ درصد کل تشکیلات علنی ۱۹۹۰حکا را به وسوسه غارت آن واداشته باشد. میگویند دروغگو کم حافظه است. عرفان عثمان هم بر این باور است که یک جمله (اموال و سامان کومه له غارت شد) کافی است تا از پیش ذهنیت شنونده را تحت تاثیر کلمه "غارت" قرار داده و بقیه داستان را از ایشان قبول کند .

در آن ایام ما وارد بحث حقوقی چند در صد اموال به ما که در حزب اکثریت بودیم- تعلق خواهد گرفت نشدیم. همه می دانند که کمونیسم کارگری با قلم هایشان از کومه له خارج شدند. باید یک بار برای همیشه خط بطلان بر این تهمت و پروپاگنده به شدت ارتجاعی و کثیف تمام شاخه های کومه له کشید. باید کاری کرد که هر کسی از این ابزار زنگ زده به منظور اهداف سیاسی امروز خود علیه شریف ترین کمونیست ها استفاده کند، علیه خود تبدیل شود. این اوج پستی و حقارت است که به کسانی که بعد از ۱۰-۱۲ سال مبارزه و صدها بار رفتن به یک قدمی مرگ- برای دفاع از آزادی و حرمت انسان، حرمت انسانی خودشان توسط ناسیونالیست های ضد کمونیست و مرتجع لگدمال شود. چه سخیف هستند کسانی که این حقایق را وارونه می کنند و به مبارزینی که تنها "جرمشان" این است به منظور مبارزه بهتر، سالم و جدی تر و کمونیستی تر علیه بورژوازی، نوع و محل کار خود را تغییر داده اند، تهمت و افترا میزنند. این کمونیستها جرمشان این است که آن قیمتی که کومه له به نام دیپلماسی میپرداخت، حاضر به دیپلماسی و رابطه با دولت عراق و احزاب بقدرت رسیده ناسیونالیست بعد از جنگ خلیج نبودند.

ثالثاً با توافق رسمی دو طرف (نمایندگان کمونیسم کارگری و ابراهیم علیزاده در محل) توافق شد که به هر نفر ۶۰۰ دلار خرجی سفر تا ترکیه داده شود تا با وجود خطر فراوان در ترکیه) از ۱ الی ۵ سال منتظر قبولی (UN آنجا بمانند تا به کشور ثالث پناهنده شود. طرفداران کومه له جدید آن تصمیم سیاسی را پیراهن عثمان کردند. موضوع کسانی که فکر می کنند ما اشتباه کردیم از کومه له جدا شدیم با تهمت بردن اموال وی فرق دارد. دومی بی شرفی، ترور شخصیت و افلاس سیاسی است. گزینه شما برای هزینه حداقل تا ترکیه به پیشمرگانی که در جریان جنگ ۱۱ و ۱۲ سال فرسوده شده بودند، زخمی شده بودند، به افراد مسن و بیمار چه بود؟ می خواستید بروند از مردم گدایی کنند و یا مادام العمر در کمپ های "حله" و "الطاش" و "رمادیه" خرد خرد نابود شوند؟ دشمنان طبقه کارگر برای زهر چشم گرفتن از مبارزین باید از توصیه شما خوشحال می شدند که بعد از آن همه سال مبارزین کمونیست آن موقعیتی پیدا می‌کردند. وقتی میگوئیم جنبش ناسیونالیسم و ناسیونالیست ها نسبت به جان انسانهای دخیل در مبارزه نا مسئول هستند و علیرغم تعریف و تمجید دروغین در تبلیغات و در روزهای آفتابی از پیشمرگان و خانواده های جانبازان، در واقع بی مسئولیت و بی رحمی آنان در این مواقع و در این زمینه ها است که بهتر عیان می شود.

احساس بی مسئولیتی و لاقیدی تمام در برخورد به مخالفین سیاسی و در نظر نگرفتن هیچکدام از استانداردهای حقوق انسان، از سنت ها و رفتار ویژه چپ خلقی و احزاب غیر مدنی ایرانی و شرقی است. آنها همینکه دلشان از مخالفان سیاسی خود گرد گرفت، موضوع را به زمین مسائل شخصی و اخلاقی افراد می کشانند. در این رابطه کومه له بسان چپ های خلقی که هیچ حق و حقوقی و کرامت انسانی برای ما قائل نمی شوند، جلوی هتک حرمت "پیشمرگان سابق" توسط "هواداران" را نمی گیرد. فعالین این سازمان به هر بهانه ای در روز روشن دست به سمپاشی و دروغ پردازی زشت میزند و خون ما را "حلال" میداند. انگار مخالفت ما با خط سیاسی نامبرده، ارتداد از همه چیز و تهی شدن از همه چیز است. به اقدام سیاسی ما در سال ۱۹۹۰ این گونه برخورد میکنند و فتوا و احکام از پیش بدون هیچ فاکتی صادر میکنند. اتهام غارت اموال کومه له به هر کسی و هر تعدادی که آن زمان از کومه له جدا شده اند؛ پروپاگنده سیاسی ضد کمونیستی و دشمنانه است!

حزب و اشخاص

کومه له جدید بجای نقد سیاسی ما، پروپاگنده می کند که حزب حکمتیست هیچی نیستند و هر روز انشعاب می کنند و غیره. عرفان چنین ادامه میدهد: " اما شما در مدت ۱۸ سال طول عمرتان ۳ قسمت شدید. بعلاوه دسته دسته اشخاص سرشناس صفوف شما را ترک میکنند و به زندگی شخصی ادامه میدهند. اگر این طور پیش بروید تا ۱۸ سال دیگر از شما هیچی نخواهد ماند." جای خود دارد، اینجا دو مساله را از هم تفکیک کرد: اول اینکه، متأسفانه یا خوشبختانه انشقاق و جدایی تمام احزاب اپوزیسیون ایرانی را در بر گرفته است؛ و دوماً، نمی توان این را صرفاً مربوط به ضعف یک جریان دانست. از قدیم گفتند کسی که خود در خانه شیشه ای نشسته است نباید به خانه دیگران سنگ پرانی کند. بعلاوه، قابل درک نیست چرا تا آن "اشخاص سرشناس" در حزب ما هستند آنها را "سارقین اموال کومه له، دکاندار شعبات کمونیسم کارگری و..." به جامعه معرفی میکنند و همینکه حزب ما را ترک کردند اشخاص سرشناس هستند؟ این موضوع ستایش تشکل گرایی و رواج دادن تئوری انحلال طلبی و ضدیت با تشکل یابی و تحزب کمونیستی ویژه دنیای معاصر را در خود مستتر دارد. در این تبیین شما، اشخاص تا زمانی مهم هستند که عضو حزب خاصی نباشند و اگر به "بیماری" تشکل پذیری و تحزب ساختن دچار شدند، دیگر اشخاصی سرشناس و مهم نمی مانند و "سارق اموال..." میشوند. زمانی که از حزب جدا شدند، دوباره سلامتی خود را بدست آورده و همینکه از حزب خارج شدن مهم و اشخاص سرشناس می شوند. کسانی تا وقتی در حزب ما هستند افرادی نامهم، جدا شده از کومه له... هستند و همینکه هر چند نفر از این اشخاص از ما جدا شدند، در حین جدا شدن شخصیت های سرشناس، با نفوذ و مهم. توضیح هم لازم نیست که چرا این اشخاص در حزب ما مهم نبودند و فعالین کومه له با زبانی که امروز برای ما بکار میبرید- برای آنان نیز بکار می بردند.

چند نفر از رفقای ما به هر دلیلی بعد از کنگره یک در سال ۲۰۰۶ از حزب کنارگیری کردند. هنوز مشخص نیست چه برنامه ای برای آینده زندگی خود دارند. احتمالاً سازمانی درست می کنند؟ سازمان احتمالی آنها با کومه له و یا با ما چه فرقی خواهد داشت و گذشته خود را، تا کجا قبول دارند و تا کجا رد می کنند، هنوز تماماً مشخص نیست. آنچه مشخص است، این است که فعلاً زندگی شخصی می کنند و گاه گذاری مطالبی مینویسند. قابل درک نیست چرا این خصوصیات مهم هستند؟ اگر زندگی شخصی کردن مهم است، پس چرا ۹۰ درصد مردم جامعه که مشغول زندگی شخصی هستند، مهم نیستند و اگر نه صرف کنارگیری از حزب ما چرا باید خصائل مهمی باشد؟ مگر در مدت کوتاه کنارگیری این رفقا تا به امروز، دوره و کورس مهم بودن را دیده اند؟ به غار حرا رفتند و چیزی جدیدی کشف کرده اند؟ خیر، دارید پروپاگنده میکنید. کنارگیری آن "اشخاص سرشناس" هیچ دست آوردی برای کمونیسم نداشته و منفی بود که از جمله آتو دست شما داده که با آن علیه تشکل و تحزب کمونیستی پروپاگنده کنید. یکی از مهم ترین عرصه فعالیت کارگری و کمونیستی امروز هر کمونیستی، تلاش جهت تحکیم وحدت و داشتن حزب کمونیست مقتدر و توده ای برای همین امروز است. کاری که ما بشدت با آن مشغولیم. رفقای مورد اشاره شما از دست انجام دادن این وظیفه فرار کردند و خرج خود را از ما و طبقه کارگر در این نبرد سخت- با سنتهای بورژوازی جدا کردند. با شتاب و عجله قضاوت و نتیجه گیری نکنید. در جایی گفته بودید "به شهادت کدام دلیل و مدرک کومه له تحت تاثیر آذربن و مقدم هستند؟ این تبیین سیاست جدید ایرج آذربن و رضا مقدم راجع به تشکل و تحزب کمونیستی است، که شما آن را تکرار میکنید.

لباس کردی و ناسیونالیسم کرد

عرفان عثمان می نویسد: " شما حتی لباس (محلی) پیشمرگ را هم ناسیونالیستی میدانستید و فکر نمی کردید که روزی خواهد آمد به آن و به کردستان عراق احتیاج خواهید داشت". بله، یکی دیگر از گناهان ما نزد منتقدین، انتقاد ما به فرهنگ عقب مانده ناسیونالیستی "کردی" است. من با عرفان عثمان و کل ناسیونالیست های کرد بر سر دفاع آنان از عقب ماندگی و منافع طبقه خویش تحت عنوان فرهنگ کردی اختلاف دارم. کومه له در این مورد هم به سنگر دفاع از لباس محلی خزیده است. ایشان می گویند حزب حکمتیست لباس محلی پیشمرگ را هم ناسیونالیستی میداند. نامبرده بسان بقیه ناسیونالیست ها فکر می کند لباس محلی کردی همینکه به تن پیشمرگ رفت مقدس می شود و ماهیت محلی و یونیفرم شیرگری این مدل، بطور کلی عوض می شود! *! وی یکی از خطاهای نابخشودنی ما را، ناسیونالیست نامیدن لباس پیشمرگ میداند. البته که لباس و فرهنگ محلی نوعی عقب مانگی در مقایسه با روند جهانی شدن فرهنگ مدرن است. و اگر کسانی بخواهند مردم کردستان را از دستاوردهای بشری در زمینه فرهنگی، مد و غیره، بدلیل کرد بودن محروم کنند، مرتجعند. من مخالف عقب ماندگی در هر شکل آن هستم و تا بتوانم اجازه نخواهم داد، منافع ناسیونالیسم بنام فرهنگ، شال و لباس کردی مثل مار افعی به سر و گردن مردم زحمتکش کردستان بیچانید. لباسی که براننده مردم پاریس، لندن، تهران و مسکو است، براننده مردم کردستان نیز هست و بدلیل "ما کرد هستیم" نباید این دست آوردهای بشری را از مردم منع کرد. این جوهر مخالفت من با فرهنگ عقب مانده ناسیونالیسم در این زمینه مشخص است.

(*) لنا اسم مستعار یکی از کادرهای کومه له بود که چند مطلب اپورتونیستی و پلیسی در جریان دستگرفتهای (داب) توسط رژیم به جرم حکمتیست بودن نوشت که پرونده (داب) را سنگین می کرد.
(۱) در مطالب قبلی به گروگان گیری خانم صبری بهمنی توسط جریان مهدی در ماه آوریل ۲۰۰۸ اشاره شد.
**برای اطلاعات بیشتر به قسمت "فرهنگ محلی و لباس محلی کردی- ترمز حرکت رو به جلوی جامعه" در صفحه 156 مراجعه شود که نقل قولی از احمدی نژاد در تمجید لباس کردی است را مفصلاً توضیح دادم.

برخورد اصولی به "فراکسیون فعالیت بنام کومه له"

در ماه ژوئیه ۲۰۰۸، یک فراکسیون دیگر "فعالیت بنام کومه له" متولد شد. در پاسخ به این سؤال که چرا فراکسیون فعالیت بنام کومه له شکل گرفت، حدود ۲۰ نفر از اعضا و دوستان آن کومه له تاکنون نوشته و اظهار نظر کردند. با این وجود، هنوز هیچ کدام پاسخ اصولی، مشخص، زمینی و درستی به سئوالاتی که پیرامون این مسأله مطرح هستند را نداده اند. مسأله اساسی این است که چرا هر از چند گاهی یک فراکسیون ناسیونالیستی در کومه له شکل میگیرد؟ اصولاً چگونه می توان جلوی تکرار این سناریوها را در سازمان یادشده گرفت؟ چرا یک فراکسیون کمونیستی- کارگری در آن شکل نمی گیرد؟ و غیره. آنان بجای پاسخ مشخص به این سئوالات مهم، جملگی با فرهنگ و ادبیات نازل به نقد سخنرانی کورش مدرسی در این رابطه پرداخته اند که من در ادامه به آن نیز اشاره ای می کنم.

در این رابطه می توان به عوامل متعددی اشاره کرد که بنظر من اساسی ترین شان اینها هستند: از آنجائیکه، از زمان جنگ اول خلیج به این طرف، سیاست و استراتژی کومه له در قبال مسائل مهم جهانی و منطقه ای، سیاست و استراتژی کمونیستی نبوده و نیست، در نتیجه عدم سیاست و استراتژی درست، خلاء و حفره ای در آن ایجاد شده تا که ناسیونالیسم مقتدر در منطقه به راحتی بتواند به درون آن نفوذ کند. هجوم ناسیونالیسم مقتدر در منطقه، کومه له را ضربه پذیر کرده و الگوهای خود را در آن کپی و هر از چند گاهی نوزادی از بطن آن سازمان بیرون بدهد. کومه له بسان اکثر سازمانهای چپ در منطقه، هیچگاه عمیقاً- عمق تحولات جهانی پس از سقوط بلوک شرق و پیروزی بازار آزاد و نظم نوین جهانی را درک نکرد. هرگز سیاست و استراتژی کمونیستی متناظر با وضعیت جدیدی که باید یک جریان سیاسی اتخاذ می کرد را اتخاذ نکرد. نامبرده بجای اینکه در زمین دنیای جدید به جستجوی پاسخ به مسائل سیاسی پیشرو قدم بردارد، در دنیای قدیم پا به زمین کوبیده است. ناسیونالیسم کرد دو دهه است شریک فاجعه بوجود آمده نظم نوینی جهانی است، ولی کومه له مرزبندی قاطع، گویا، و شفاف با آنان ندارد. لام تا کام توضیح نمی دهد که کدام منافع احزاب کردی را شریک (جرم) آمریکا در عراق کرد و آنان را به انتخاب این سیاست ضد کارگری و ادار نمود. ایشان در قبال رژیم کثیف جمهوری اسلامی و تغییرات درون آن، سیاست انتظار و تابع شرایط خود بخودی روز در پیش گرفته است. احتیاط کل ناسیونالیسم در قبال خط کمونیسم کارگری سرتاپای کومه له را گرفته و وی با همان عینکی به جهان و به ما نگاه می کند که هر بخش دیگر ناسیونالیست ها. استراتژی نامبرده بسان اکثر احزاب پوپولیست، امید به تغییر خود به خودی بجای پراتیک و سبک کار کمونیستی است. مانند همه مدعیون چپ، دنبال جواب دادن به نیازهای مبارزاتی طبقه کارگر دنیای معاصر نیست. دو دهه است حزب کمونیست ایران وجود خارجی ندارد، اما پوست آن را نگه داشته اند. پایه های کمونیسم کومه له بر اساس داده ها و تحلیل پیش از سقوط بلوک شرق از هستی استوار بوده و آنها را بروز نمیکند. همه این مولفه ها به اضافه نداشتن پاسخ جدید برای مسائل جدید پیشرو جنبش کمونیستی و مصلحت گرایی مقطعی بجای دوراندیشی، باعث تولد این فراکسیونها در آن سازمان می شود.

کومه له تزه های کمونیسم کارگری در مورد اوضاع جدید جهان پس از فرو ریختن اردوگاه شوروی را سهل انگارانه کنار گذاشته و دست آوردهای این جنبش را دست آورد جنبش کمونیستی و خود نمی داند. نامبرده طی این پروسه با هر کسی که با ما و منصور حکمت لچ بوده، کنار آمد. سیاست رسمی برخورد آن با ما، عین موضع جداشدگان از او است. گارد کومه له در مقابل کمونیسم کارگری از هر فراکسیون ناسیونالیستی که از او جدا می شوند محکم تر است. مسأله این نیست که کمونیسم کارگری فرشته یا پیغمبر زمانه است که هر کسی پیرو او نباشد به دوزخ نائل می شود، بلکه جنبش نامبرده، یک دیدگاه منسجم، خط و متدولوژی کمونیستی دنیای معاصر بخصوص در مقابل ناسیونالیسم است. کومه له فکر میکند که می تواند با این سیستم کمونیستی دنیای معاصر مخالفت کند و در عین حال یک جریان متحد بماند و صف محکمی از کمونیست ها را دور خود منسجم کند! دیدیم با باج دادن به احزاب "هه ریم" و مخالفت کردن با کمونیسم کارگری عملاً، مستقیم و غیر مستقیم به جنبش های دیگر پروبال می دهد و سر از اتحاد و همکاری با ناسیونالیسم در می آورد. منصور حکمت الگوی برخورد کمونیستی به ناسیونالیسم بود و شهامت و جریزه در افتادن با آنان را در سطح جهانی و محلی داشت. وقتی کومه له این الگو و متد و تزه را مضر به حال جنبش انقلابی کردستان می داند، عملاً خود را در مقابل ناسیونالیسم بی ابزار و خلع سلاح خواهد کرد. بر این اساس از وقتیکه کورش مدرسی فراکسیون جدید را نقد کرده است، آنان با فرهنگ و ادبیات مشابه دیگران و غیر سیاسی، بجای درس گرفتن از آموزه های کورش در این زمینه، به ما بد و بیراه می گویند. اختلافات کومه له با ما بحدی است که بجای درس گرفتن، قدرت گرفتن و استفاده کردن از متد کورش، باز بسان گذشته (زمان جدایی زحمتکش) از سنگر آنان به ما حمله می نماید. با این رفتار و با این سیاست ها، تردید داریم که وی هرگز بتواند صف محکم و غیر قابل نفوذ در مقابل ناسیونالیسم، داشته باشد.

فراکسیون جدید چه گرایش را نمایندگی می کند؟

و اما خود فراکسیون جدید "فعالیت بنام کومه له" چگونه تشکلی است و از کدام زاویه به سازمان مادر انتقاد دارد؟ از انتخاب همین اسم "فعالیت بنام کومه له" متوجه می شویم که کدام منظور پشت این اسم نهفته است. با یک نگاه مختصر به بیانیه اعلام فراکسیون و پلاتفرم آنها، روشن می شود که اینها کدام سیاست و پلانفرمی برای مردم کردستان دارند. این فراکسیون معتقد است که کومه له از ریل حرکت درست مبدای اولیه خود (پیش از تشکیل حزب کمونیست ایران) خارج شده و باید آن را به آن مسیر درست برگرداند. این درست است که کومه همیشه در حال تغییر و دگرگونی بوده، ولی ببینیم آنها کدام یک از این کومه های متغییر و دگرگون شده را اصیل و مد نظر دارند، و کدام را خارج از ریل و منحرف شده! واضح است منظور فراکسیون... کومه ای است که تصمیم گرفت با سازمان اتحاد مبارزان کمونیست اتحاد کند، همراه با نیروهای کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران حزب تشکیل بدهد و با برگزاری کنگره دوم کومه با کنگره اول خود مرزبندی نماید، نیست. اتفاقاً این منتقدین، آن اقدامات و تصمیمات را سر آغاز انحرافات و اشتباهات از مسیر خارج شدن کومه و اولین خشت دیوار کج مشکلات امروز او میدانند. منظور فراکسیون فعالیت بنام کومه له، از کومه اصیل، آن کومه ای است که کردستانی بود، پوپولیست بود و اینقدرها (ایکستریم) طرفدار کمونیسم و کارگر نبود و خلق کرد نقشی محوری در فعالیت و جهانیابی وی داشت، است. منظور فراکسیون فعالیت بنام کومه از آن، کومه کنگره اول است که باید احیا شود. تا اینجا تریدی برای ما نمی ماند که پس از این همه سال مبارزه طبقاتی، محفلی که کومه ماقبل کنگره دوم را اصیل و بعد از آن را منحرف می داند، از نظر نظری از کومه مادر بمراتب غیر کمونیستی تر است. کومه ای که برنامه نداشت، جامعه ایران را نیمه فئودالی- نیمه مستعمره می دانست و طبقه کارگر وزنی در هستی و جهانیابی او را نداشت، اصیل دانستن! بمراتب از کومه امروز عقب مانده تر است.

این تشکل، رگه هایی از گرایش ناسیونالیستی عقب مانده است که در طول تاریخ پیدایش کومه (گاهی خفیف و گاهی آشکار) در قالب موانع تراشی در راه تشکیل حکما، مخالفت با نهادینه شدن سنت های سوسیالیستی در برخورد به آزادی زن و... در آن وجود داشت. از نظر تاریخی، کنگره اول کومه تجسم نظری و نماینده این گرایش بود. اما بدلیل بالا بودن جو انقلابی در زمان انقلاب ۱۳۵۷ و رادیکالیسم برخاسته از آن، جامعه دست رد به سینه گرایش کنگره اولی در کومه زد و با پیروزی مارکسیزم انقلابی در کنگره دوم، آن گرایش حاشیه ای شد. تشکیل حکما و فعالیت کمونیست ها بمدت ۸ سال در آن، آن گرایش را موقتاً شکست داد. در زمینه نیازهای مبارزاتی جامعه کردستان و وضعیت کمونیسم در ایران و غیره، پیروان کنگره یک حرفی جدی و اصولی برای گفتن نداشتند و در زمینه های اساسی مبارزه کارگران و زحمتکشان با نظام سرمایه داری، از امروز بی بضاعت تر و سبک تر بودند. این بخشی از علت حاشیه ای شدن و شکست آن خط در کومه قدیم بود. اما پس از جنگ خلیج و رشد ناسیونالیسم در سطح جهان و به تبع آن در منطقه، دوباره آن خط جان گرفت و به صحنه آمد و به موقعیت قبلی خود بازگشت. علائم ابراز وجود گرایش پوپولیستی کنگره اولی ها در کومه له وقتی جوانه زد که "رهبران کنونی حزب کومه زحمتکشان" میخواستند که حکما را وادار کنند که بمناسبت پیروزی احزاب ناسیونالیست کرد عراقی در جنگ اول خلیج در سال ۱۹۹۰، پیام تبریک به اتحادیه میهنی و قیاده موقت بفرستند.

چند سال اخیر، امید همه احزاب ناسیونالیست ایرانی این بود که آمریکا وضعی مشابه عراق را در ایران بوجود آورد و آنها هم به نان و نوایی برسند. وقتی اوضاع چنین نشد، تمام احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی دچار تفرقه و انشعاب شدند. فراکسیون جدید "فعالیت بنام کومه له" را هم در این متن باید دید. مشکل بی هویتی این جمع بیش از منشعبین در هر جریانی است. اگر همه آنان اختلافات کنونی خود را کنار بگذارند و در کومه سازمان کردستان حزب کمونیست ایران متشکل شوند، باز این کومه شباهتی با کومه کنگره دو تا کنگره شش ندارد. اگر تمام آنها بر سر بازگشتن به کومه اصیل به وحدت برسند، به کدام دوران از حیات سیاسی، جهانیابی و پرنسپ اصولی او بر خواهند گشت؟ جریاناتی که به نام کومه فعالیت می کنند، بدلیل این تناقضات از دیگرانی که با مشکل وحدت مواجه هستند، وخیم تر است. تا این اواخر فراکسیون... شهادت نداشتند سیاست هایی متفاوت (انصافاً مگر دروغو تفاوت مضمونی و اصولی بین ۹۰ درصد اهداف و سیاست های فراکسیون با سازمان مادر تشخیص بدهد) از کومه در پیش بگیرند و در برزخ امید و توهم به آمریکا و امید به اینکه بالاخره روزی کومه یک کاسه خواهند شد، صبر کردند. ولی نه در سایه شاهکاری های سازمان مادر، بلکه زیر فشار روندهای جانسخت جهانی، پروژه عراقیزه کردن ایران توسط آمریکا عملی نشد. مؤسسین "فراکسیون بنام کومه له" کاسه صبرشان سر آمد و مثل فنر به نقطه اول خود، یعنی به زمان کنگره اول کومه له بازگشتند.

چه کسانی دور فراکسیون جمع می شوند؟

اگر این فراکسیون پا بگیرد، آنهائیکه آن یک ذره رادیکالیسمی که در کومه له موجود است را هم زیادی کمونیستی و غیرعملی می دانند و می خواهند کومه را تماماً از آن تمیز بدهند، دور آن جمع می شوند. آنهائیکه مبارزه کمونیستی کومه له با مذهب بعد از انقلاب ۵۷ را توهین به "مقدسات مردم" می نامیدند، آنهائیکه روسری برداشتن از سر دختران در اوائل مسلح شدن رفقای دختر را جلف، هرزگی و بی اخلاقی می دانستند، آنهائیکه محتمل بودن کمونیسم، (علم رهای طبقه کارگر) برای کارگر و زحمتکش کرد را "زود می دانستند و هنوز می دانند" و به دنبال راه رشد غیر سرمایه دارانه و سرمایه دار "شراقتمند کرد" هستند، برای مدتی به گرد این محفل حلقه خواهند زد. آنهائیکه عقده عجیبی از کمونیسم کارگری دارند و منصور حکمت و تزه های وی را بالای جان کومه له می دانند و به هر بهانه ای تا مرز دشمنی و وارونه کردن حقایق تاریخی علیه او پیش میروند، آنهائیکه در مبارزه طبقاتی طرف سرمایه دار و راه حل سرمایه دار نوظهور کردستان علیه کارگر هستند، ولی بخاطر سوء استفاده از نام و تاریخ کومه بنام چپ و کارگر پرچم ملی کردستان بر می دارند، دور آن جمع خواهند شد. فراکسیون جدید علیه بورژوازی و پایه های مناسبات استثمارگر، خود را بازسازی نمیکند، به این دلیل سد راه رادیکالیسم کارگری در جامعه خواهند بود.

برخورد درست به این فراکسیون چیست؟ کورش مدرسی لیبر حزب حکمتیست در ۲۶ ژوئیه سال جاری در یک جلسه تحت عنوان "کومله از توهم تا واقعیت" (به بهانه تشکیل فراکسیون جدید ناسیونالیستی فعالیت بنام کومله)، رئیس برخورد کمونیستی به این فراکسیون را روشن نمود. نوارهای این سخنرانی در سایتها موجودند. علاوه بر آن، این نوشته به سهم خود روی نکاتی از برخورد اصولی با آنان انگشت گذاشته که تکمیل کننده همدیگر هستند. کورش خاطر نشان کرد (نقل به معنی) "فراکسیون جدید ادامه خط کنگره اول کومله است. خط کنگره اول کومله تماماً علیه کنگره های دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم کومله است. اینها حرفی جدی متفاوت از ناسیونالیست های دیگر برای گفتن ندارند و ادامه همان گرایش ضد کارگری هستند که ما در کومله آن را شکست دادیم". گوش کردن به نوارهای این سخنرانی کمک زیادی میکند تا دید جامع تری از کل پروسه داشته باشیم. لازم است هر کمونیست و کارگری محتوای این سیاستها را در محل کار و زیست خود با شرایط کار و پراتیک روزمره تطبیق دهد. خلاصه اگر پلاتفرم و سیاست اینها را بچلانید، یک "دوم خراد کردستانی" از آن بیرن می زند.

باید با تقویت جنبش کمونیستی در محل کار و زیست، کاری کرد که حتی آن جمع کوچک، پریشان حال، منتفر از کمونیسم و بی آینده دور این فراکسیون را پشیمان کرد و اجازه نداد که آنان پارازیت بر روی فضای مبارزه کمونیستی در کردستان ایجاد نمایند. باید به مردم گفت این خط چیست، طی چه پروسه ای به اینجا رسیده و چرا سه دهه از تاریخ مبارزه چپ در کردستان عقب تر است. و به این اعتبار پلاتفرم "فعالیت بنام کومله" برای کارگر، برای پیروزی مبارزه مردم با بورژوازی در جامعه کردستان چیزی ندارد.

"سالی که نیکو است از بهارش پیداست". متأسفانه مدتهای مدیدی است که کومله اشتباهی در افتادن و نقد گریشات ناسیونالیستی از درون و بیرون خود را ندارد. با دفاع ضعیف، نامحکم و محافظه کارانه کنونی آن، نمی توان ناسیونالیسم را یک قدم هم پس راند. ملاحظه و مصلحت گرایی کومله را فلج کرده و نمیتواند از اصول کمونیستی و انترناسیونالیسم دفاع کند. جریان این کاره است که با بستن سد محکم بدون تخفیف، بدون آوانس و ملاحظه و مصلحت گرایی، موضع نامبرده را نقد کند. اساساً کمونیست ها با سیاست، خط و ابزارهای کمونیستی می توانند با ناسیونالیسم بطور کلی و با این فراکسیون بطور مشخص مبارزه کنند. متأسفانه کومله هیچ کدام از این ابزارها را در دست ندارد. لذا امکان ندارد با ابزارهای خود فراکسیون به جنگ این فراکسیون و ناسیونالیسم بطور کلی رفت و پیروز شد.

سازمان زحمتکشان، فراکسیون "فعالیت بنام کومله" و محافل و افرادی که خود را با کومله تداعی می کنند و در عین حال منتقد سازمان مادر هستند، مخرج مشترک مخالفتشان با او، یکی بوده — و یکی از وجه تمایزات اصولی خود با سازمان مادر را "قطع نکردن رابطه تمام و کمال با نگرش کمونیسم کارگری" وی می دانند. نامبردگان، معتقد هستند که کومله با نحوی از انحاء، همه جانبه از کمونیسم کارگری رخت برنسته و این سر منشاء بدبختی های اوست. کومله به هر میزانی که فرا محلی فکر کرده، حداقل مخالفتی با ناسیونالیسم داشته و به هر درجه ای ضد خرافات مذهبی پراتیکی داشته است، ناسیونالیستها خارج شده از کومله، فکر می کنند اینها تحت تاثیر نیروی معنوی کمونیسم کارگری است. خصائلی که در جامعه تداعی کننده تمایز پراتیک کمونیستی است و بهر درجه ای که کومله با آن تداعی شود، آن را بحساب نبریدن و "آلوده شدن" هم مسلک خود با کمونیسم کارگری می گذارند. آنان این خصائل کمونیستی هر چقدر ناچیز و میکروسکوپی باشد را، نبریدن تام و کمال آن از ما و البته نقطه ضعف اصلی کومله می شمارند. در یک کلام، وحدت و یگانگی آنها در بی تفاوتی و بخشش در دشمنی با ما است. اگر منتقدین راست، این خصائل را به ما نسبت می دهند، ما به آن افتخار میکنیم. مبارزه فرا محلی، مخالفت با ناسیونالیسم و با خرافات مذهبی و تلاش برای متشکل کردن کارگران از خصوصیات کمونیست ها هستند و ما آن را هویت خود و هر نیروی کمونیستی می دانیم. کومله نیز نه از نظر تشکیلاتی بلکه از نظر مضمونی به هر درجه ای از این خصائل نزدیک باشد، به همان اندازه مردم وی را نزدیک به سیاست های ما می دانند. اما متأسفانه بجای اینکه ایشان سرش را بالا بگیرد و این مشخصات را مایه افتخار خود بداند، با قاطعیت از آن دفاع کند، میخواد عکس آن ثابت شود. اگر اشخاصی در کومله به اندازه منشعبیون با ما خصومت نورزند، دوستی شان مانند عشاق شرقی است که طرف ده سال عاشق آن یکی است بدون اینکه جرات بروز علنی آن را داشته باشد. فشار پراتیک و نفوذ پوپولیسم مفرط در آن جریان بحدی است که "طرفداران ما" را متزلزل و محافظه کار نموده و از ترس مهاجمین جرات دفاع از این اصول پایه را ندارند. در حقیقت طرفداری کومله از کمونیسم کارگری بر خلاف آنچه منشعبین می گویند، درست نیست. فرق کومله با سایرین تنها در این است که او کمتر از سازمان زحمتکشان با ما خصومت می ورزد.

اتفاقاً تمام تلاش ما این است که ثابت کنیم آن یک ذره خصوصیات کمونیستی که منتقدین راست آن را نقطه ضعف کومله می دانند، نقطه قوت او و خصوصیات طبیعی هر جریانی است که بخواهد با این مشخصات در جامعه شناسایی شود. اما کومله مثل بچه ای که وقتی به دنیا می آید طبق غریزه و ضرورت تنازع بقاء شنا بلد است، اما بدلیل مدت طولانی استفاده نکردن از آن، به مرور زمان غریزه شنا را از دست می دهد و باید بعداً با تمرین زیاد و در آب واقعی پراتیک کند تا آن صفات اولیه خود را بدست بیاورد که در آب عمیق تر از قد خود خفه نشود. راهی برای کومله باقی نمانده، یا باید شنا کردن یاد بگیرد و از خفه شدن توسط ناسیونالیسم نجات پیدا کند، یا تیوب های ناسیونالیستی (دمکراسی) زیر بغلش هر روز یکی پس از دیگری پاره می شوند و به ساحل سوسیالیسم نرسیده، بلکه در (دریای) مبارزه طبقاتی غرق خواهد شد. محافظه کاری و این پا و آن پا کردن و وارد قسمت گود آب نشدن- و کنار آب چرخیدن راه نجات نامبرده نیست.

من متوجه هستم منتقدین راست در کومه‌له از روی کدام شاخص ها وی را طرفدار کمونیسم کارگری می دانند. در میان این همه عوامل منفی که کومه‌له را محاصره کرده اند، باید به شانس او نیز اشاره ای داشته باشم. حضور صفی از کمونیست های کردستان که دوست داریم کومه‌له تضعیف نشود و ناسیونالیسم بیش از این دنداننش را نکشد، شناسی کمی نیست. ما علیه جریانات ملیگرا (نیودمکرات) افشاگری و روشنگری می کنیم. اگر ایشان انصاف و درایت داشته باشد، می تواند روی این نقطه قوت حساب کند. هم اکنون چندین برابر آنان مبانی سیاست های فراکسیون را نقد کردیم. اگر اشخاصی این واقعیت را نادیده نگیرند و اگر هدفشان پراوتیک کمونیستی باشد، باید در همان مسیری قرار بگیرند که ما هستیم. بدون اینکه کومه‌له بخواهد و یا حتی زیاد دوست داشته باشد، ما پته فراکسیون را روی آب خواهیم انداخت. بدون اینکه ایشان درست متوجه شود، همین تلاش ما کمک کرد که سازمان زحمتکشان به آسانی نتواند علیه او کودتا کند. با بهره گیری از این امکان، ایشان هنوز می تواند از رایکالیسم و از موجودیت خود در مقابل فراکسیون دفاع نماید.

اکنون سوال این است که آیا آن یک ذره خصائل کمونیستی را هم که این محافل می خواهند از کومه‌له بگیرند و بتکانند را کنار می گذارد و به خواست فراکسیون تن خواهد داد؛ و یا آن شانس را زمینه یک تعرض انقلابی- کمونیستی و شجاعانه به آنان خواهد کرد؟ در حالت دوم، کمونیستها طبقه کارگر کردستان را پشت سر خود برای تعرض انقلابی به ناسیونالیسم دارد و زیربنای ساختمان (لرزان) کنونی کومه‌له را با کومه‌له کمونیستی سازمان می دهد و از دست هر نیرویی که عکس این اهداف و استراتژی را جلوی وی می گذارد، نجات می دهد و مورد اعتماد می شود. یا در حالت اول (تن دادن به خواست فراکسیون) می ماند و به شکل و شمایل آنان در خواهد آمد. من گمان نمی کنم کومه‌له حساسیت کافی را به این هشدار ما نشان بدهد و اهمیت این مساله را درک کند. کما اینکه در زمان انشعاب زحمتکشان درک نکرد. در جریان انشعاب زحمتکشان، حساسیت به این مسئله را درک نکرد و هشدار و توصیه های ما را جدی نگرفت. بدتر، حتی نقد ما را توهین به خود می پنداشت. نمی دانم اشخاصی در کومه‌له فعلی هم وجود دارند که دور هم بشینند، یک بازبینی و جمع بندی ابژکتیو پس از جدا شدن ما از فعالیت کومه‌له داشته و در مقابل فراکسیون ناسیونالیستی، فراکسیون کمونیستی تشکیل بدهند و با این سناریوها در کومه‌له مبارزه و تعیین تکلیف نمایند؟ یا بالا رفتن "دژ" مواد مخدر ناسیونالیستی رایج در جهان، اشتباهی آنان را برای انجام این وظیفه کور کرده است و تازه امید به کومه‌له کمونیست بی فایده است؟

دوستان عزیز! باید یک وزنه سنگین کمونیستی را ایجاد کرد تا مانع شد که هر بادی بخشی از کومه‌له را با خود به این و آن سو ببرد. گذشت آن زمانی که کومه‌له بدلیل اوضاع جهانی و منطقه ای و مهمتر از همه، بدلیل حضور یک لایه محکم کادرهای کمونیست می توانست گرایشات مختلف و متناقض را در خود هضم و مهار کند و آنها را بدلیل داشتن وزنه سنگین آن کادرها بالانس را نگه دارد و بالاخره در جهت واحدی حرکت کند. امروز کومه‌له در آن موقعیت نیست. بی تفاوتی شما به طبقه کارگر و همراهی با دشمنان کمونیسم در منطقه، و وارونه کردن تاریخ گذشته در این مدت، چنان بنیه شما را تضعیف کرده است که هر چند نفر ناسیونالیست می توانند بخشهایی از تشکیلات شما را با خود همراه کنند. کومه‌له امروز باید اول جای پای خود را محکم کند و با این سیکل تسویه حساب نماید. با دیوار ساخته از خشت خام امروز که ترکیبی از سیاست و آرمان لیبرالیسم چپ و ناسیونالیسم است، نمی توان به نقد ریشه ای این فراکسیون و هیچ گرایشی از این دست رسید. محکم کردن جای پای خود هم راست و پوست کنده با سیاست کنونی شما نمی شود. این کار با نگه داشتن دل دشمنان طبقه کارگر در عراق، با سیاست و تاکتیک های فعلی کومه‌له نمی شود. من تفاوتی اساسی بین رفتار کومه‌له با بخش های جدا شده در مورد تاریخ کنگرهای دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم نمی بینم. تا پای شما بر روی این پله است، نمی توانید کیس موفقی داشته باشید. شانزده سال تجربه نشان داد که بدون سد محکم نمی توان از مصادره شدن کومه‌له توسط فراکسیون و گرایشات دیگر جلوگیری کرد. مبارزه طبقاتی همانند هر پدیده دیگر، قانونمندی خود را دارد. مسیر حرکت منطقی آن را نمی توان صرفاً اخلاقی، مجازی و با امید و آرزو و نیت اشخاص و یا از روی سابقه دوستی شما با آن افراد تعریف کرد و تغییر داد. بدلیل این قانونمندی، از طرفی نمی توان با منصور حکمت و صفی از کمونیست های ایران اینگونه برخورد کرد و از طرف دیگر صف محکمی از کمونیست های اصولی داشت. "کمونیزم"ی که تا به امروز متمایز از ما پراوتیک کردید، محصول زحمتکشان و فراکسیون "به نام کومه‌له" و سازش با تمام پرسوناژهای بحران عراق و... است. تنها یک کومه‌له روشن، مارکسیست، که بسان کومه‌له کنگرهای دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم از موجودیت طبقاتی، آرمانی و تشکیلاتی خویش دفاع نماید و هسته محکم حفظ وحدت آنها در مبارزه با انواع گرایشات بورژوازی باشد قادر به این مبارزه است. ۲۳ اوت ۲۰۰۸

کومه‌له، سازش طبقاتی و محافظه کاری "انقلابی"!

آقایان هلمت احمدیان و حسن معارفی پور در دو مطلب اولی با عنوان "هنگامی که قافیه در عرصه سیاست برای حکمتیست ها تنگ می شود" و دومی "جایجایی پرخاشگری در میدان سیاست"، جوهر موضعگیری کومه‌له جدید را تا حدودی به نمایش گذاشته اند. علاوه بر نامبردگان، طیفی از کادرهای کومه‌له، سال ها است در برخورد به نقد سیاسی ما، بجای تعمق در آن و متوجه شدن، صورت مساله را عوض میکنند و دو عبارت: "هدف حکمتیست ها ضربه زدن به کومه‌له است و اصولاً جدایشان به منظور ضربه زدن به او بود" و "حکمتیست ها پرخاشگری می کنند" را بدست گرفته اند تا طفره برونند.

من دوباره وارد کل پروسه اختلافات ما با کومه‌له جدید نمیشوم، به این دلیل که در یک سلسله مقالات... با تفصیل جایگاه موضع سیاسی آن در قبال مسائل مهم ایران و جهان را به رشته تحریر در آورده ام. در مطالب قبلی خاطر نشان کردم که کومه‌له به یک نقطه تعیین کننده نزدیک تر میشود: یا در اثر نقد سیاسی ما دست از سازش طبقاتی و محافظه کارانه کنونی (که کمتر محتمل است) بر میدارد،

و یا تماماً به یک جریان چپ لیبرالیست و ناسیونالیست تمام عیار تبدیل میشود. متأسفانه روند کنونی بیشتر به حالت دوم نزدیک است. کومله کماکان اقدامات سازشکارانه و خطرناک سیاسی در دستور گذاشته است. در هر دو حالت، وظیفه ما، نقد شفاف و بی تخفیف نامبرده و دنبال کردن این پروژه تا نتیجه منطقی و به سر انجام رساندن آن است.

بدلیل چند سال فعالیت انقلابی همه ما پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران در کومله قدیم، جامعه هنوز آن را چپ می دانند. از ماحصل این تاریخ، کومله جدید موقعیتی بدست آورده است که می تواند باعث توهم بخشی از مردم کردستان به خود شود. باید در یک مبارزه سالم و سیاسی یا او را وادار به پذیرش مسئولیت در قبال این تاریخ و ایفای نقش در آن سطح کرد، و یا توسط کمونسیم جامعه کنار گذاشته و به این توهم پایان بخشید و پرونده او را بست.

باید از آنان سؤال کرد که ما چه اقداماتی انجام داده و در دستور داریم که باعث ضربه زدن به کومله شده است؟ اگر ایشان پرونده ما را به یک هیئت تحقیق ارجاع دهند، هیئت تحقیق می تواند شواهدی دال بر ضربه زدن ما به کومله را با فاکت به جامعه ارائه دهد؟ آیا نقد ناسیونالیسم، ضربه زدن به کومله است؟ اگر ثابت شد اقدام نقد سیاسی ما اصول پایه فعالیت هر جریان کمونیستی است و نه پرخاشگری، آنگاه تمام استحکام و ساختمان انشاء نویس های این جریان فرود می ریزد. بزعم نامبردگان من یکی از " حکمتیست های پرخاشگر " هستم که به سیاست های کومله جدید نقد جدی دارم و در لیست سیاه آنان هستم. خواننده در کجای این نقد و روشنگری من " پرخاشی " دیده است؟ ظاهراً انتظار حداقل پراوتیک کمونیستی از کومله خیلی زیادی و حتی آنان این حداقل انتظار را بی احترامی به خود می دانند! اگر از اختلافات سال های نسبتاً دور فعلاً صرف نظر کنیم، نزدیکترین " بی احترامی و پرخاش های " ما به ایشان شامل اینها هستند :

۱- پارلمان کردستان چند ماه پیش در کنار اردوگاه شما لایحه ارتجاعی چند همسری را تصویب کرد و ما هیچ فشاری از طرف کومله به آنها را ندیدیم. پرونده سازشکاری چند دهه اخیر شما در قبال نیروهای بورژوا- ناسیونالیست در حاکمیت و در اپوزیسیون را نمی توان فقط با سرمایه آن چند سال فعالیت انقلابی نادیده گرفت و اعتباری که همه ما به کومله داده ایم را در کیسه سیاست های امروزتان ریخت .

۲- حزب دمکرات کردستان ایران که زمانی تحت فشار کمونیست ها در جامعه بحث " مختصری در باره سوسیالیسم " می نوشت، در ماه های اخیر اتحادیه علمای دینی (سنی) تشکیل داد و مورد نقد همه جانبه کومله قرار نمیگیرد، بلکه دنبال مناسبات گرم و دیپلماتیک با آنها هستید. ۳- گرایش نئوتوده ایستی به بهانه ضدیت با حزب حکمتیست به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب "داب" و به هرچه پرنسپ و جوهر انقلابگری و اقدام سلبی کمونیستی هست حمله می کنند، آن اقدامات نه تنها مورد نقد کومله نیستند بلکه خود وی از سنگر نئوتوده ایستی ها به ارزشهای کار کمونیستی (داب) و مدافعین آنها حمله می کند. ۴- برخورد شما به زن در درون تشکیلاتتان و در بیرون، برخوردی محافظه کارانه، سنتی، مردسالارانه و ارتجاعی است. ۵- به ناسیونالیسم بطور کلی و ناسیونالیسم کرد بطور مشخص باج می دهید و برخورد سازشکارانه می کنید. هر از چند گاهی بخشی از تشکیلات شما علیه آن ذره کمونیسمی که در کومله مانده است قیام می کنند و بخشی از کومله را باخود می برند. وقتی ما می خواهیم شما را متوجه این واقعیات کنیم، می نویس "لطفاً به کومه له ضربه نزنید و پرخاشگری نکنید!"

آقایان محترم! تصویب لایحه چند همسری، تاسیس اتحادیه علمای دینی (یزاکا)، حمله گرایش نئوتوده ایستی به جوهر انقلابگری داب و از موضع راست تشکیل فراکسیون در کومله، تعرض آشکار نیروهای بورژوایی به ارزشهای کمونیستی و طبقه کارگر در جامعه است. اگر شما وارد این جنگها و مبارزه با آنها نمیشوید، مبارزه، نقد و افشاگری و جنگ ما با این جریانات و ارزش های بورژوایی را چرا پرخاشگری و ضربه زدن به خود می دانید؟ اگر شما خود با این سیاست ها اشتراک دارید، گناه ما چیست؟ ما چرا زیر پای کومله را خالی می کنیم؟ شما با این رفتارتان با مهمترین نیروی کمونیستی در ایران و با این اقدامات زیرپای خویش را خالی می کنید. هلمت احمدیان در پاسخ به نقد سیاسی ما ادعا می کند: "رفتار ما به این دلیل است که گارد آزادی شکست خورده، حکمتیست ها در مبارزه با جمهوری اسلامی شکست خورده اند، حکمتیست ها سردرگمی استراتژیک دارند، " منشور سرنگونی " غلط بود و..." این عوض کردن صورت مساله است". کومله استراتژیستین معتبری برای طبقه کارگر و کمونیست ها نیست و نمی داند استراتژی خوردنی یا نوشیدنی است تا برسد به اینکه کدام استراتژی کمونیستی و کارگری و کدام نیست را برای ما سبک سنگین کند .

اکنون تا حدودی موضوعات مورد مناقشه مشخص شدند. وقتی لیستی از فاکت ها را روی میز آنان می گذارید، می گویند "آن نوشته ها سیاست رسمی کومله نیست و آن نظرات هواداران وی هستند و حکمتیست ها بی خود آن را بخود می گیرند". اما آیا غیر از نوشته های " این هواداران"، کسی جایی سیاست رسمی کومه له در باره مساله مورد اشاره چیست چیزی دیده است؟ چرا باید هر ضد کمونیستی هوادار شما باشد؟ مگر نمی شود سیاستی را اتخاذ نمایند که حداقل چند کمونیست انقلابی هم هوادار آن باشد؟ چرا کومله به محلی تبدیل شده است که هر کسی بخواهد سنگی به طرف ما پرت کند از خاکریز او سنگر می گیرد؟

حسن معارفی پور علیرغم اینکه هشدار می دهد باید مسئولانه برخورد کرد، خود وی در اوج بی دقتی و بی مسئولیتی احکام شکست را علیه داب صادر می کند که علاوه بر جنبه نقد و بررسی سیاسی و نظری، بلحاظ دقت و آمار هم پرتناقض و اشتباه است. برای نمونه چند بار می نویس " یک گروه ۳ الی ۴ نفره از فعالین جنبش دانشجویی!!" بالاخر آن گروه ۳ یا ۴ نفره بود؟ نمی توان انسان زنده را به نصف مثلاً ۳ نفر و نیم یا سه و سه چهارم نفر تقسیم کرد. بالاخره آن گروه ۳ نفر بود یا چهار؟ من کاملاً با این سبک و

طرز شرقی آگاهی دارم که برای دست کم گرفتن مخالفان سیاسی خود، حتی آمار و فاکت را هم دستکاری می کنند. بعلاوه، فرض کنیم تحلیل و نتیجه گیری شما از فعالیت های داب مغرضانه نیست و آنها ۳ نفر بودند، پس چگونه توانستند جو دانشگاه ها را تحت تاثیر فعالیت خود قرار بدهند و باعث این همه سر و صدا و کشمکش با جمهوری اسلامی، زندانی و دستگیری در دانشگاه ها شوند؟ مگر آن سه نفر رستم زال، هرکول، تارزان و یا رامبو بودند؟ اگر تعدادشان ۳ نفر بود و در مبارزه با حکومت اسلامی شکست خوردند، بالاخره ۳ نفر شکست خوردند. چرا شما آن را به شکست یک حزب، یک جنبش و یک خط سیاسی تعمیم می دهید؟ از همه اینها مهمتر، فرض کنیم شما بدون هیچ طعنه و طنزی غیر مغرضانه به نقد و بررسی تجارب داب می پردازید و آن ۴ نفر و به تبع آن مدافعان آنها در مبارزه با حکومت اسلامی هم شکست خورده اند. مگر کموناردها در مبارزه با نیروهای بورژوازی وقت فرانسه شکست نخوردند؟ مگر خود ما در جنگ ۲۴ روزه سنج در سال ۵۹ از جمهوری اسلامی شکست نخوردیم؟ مگر چه گوارا از حکومت بولیوی شکست نخورد؟ آیا هیچ انسان شرافتمندی پیدا می شود به آن مبارزین با این سبک پوچ و ادبیات مغرضانه و شانناژ شما در برخورد به داب و به حزب ما با آنان رفتار و جوسازی کند؟ مگر مبارزه فردا و پس فردایی ندارد؟ مگر بازی رفت و برگشتی ندارد و زمانی در حال پیشروی و زمانی در حال عقب نشینی نیست؟ چگونه در یک مبارزه معین، در یک توازن قوای معین با همه مولفه های دخیل در آن مبارزه، فرصت طلبانه و کاریکاتوری آنها را به حساب اشتباهات حکمتیست ها می گذارد؟ شما بجای دلجوی و حمایت از کسانی که زندانی شدند برخیزید، فرصت طلبانه به بهانه نقد شیوه کار ما، به ستون پنجم، ضعیفکش و پرونده آنان را سنگین می کنید! اگر مبارزه کردن، زندانی شدن و تلاش برای آزادی از زندان و درافتادن با سرمایه داری و حکومت آنها و فعالیت علنی کمونیستی اشتباه باشد، کل تاریخ مبارزه طبقه کارگر و کمونیست ها داستان "اشتباه نامه" است و مملو از این نوع شکست ها است! این چه مزخرفاتی است که شما باسم نقد به خورد خوانندگان می دهید. و بالاخره اگر نوشتن و نقد و گفتن حقایق در مورد سیاست ها و اقدامات کومله جدید، با توجه به تمام فاکت های ذکر شده پرخاشگری و ضربه زدن به کومله است، پس باید سیاست درست از نظر شما این باشد که فریاد زد: "درود بر سازشکاری و محافظه کاری "انقلابی" کومله."

واقعیت این است در توازن قوای موجود بین مردم و حکومت، فشار نیروهای مرتجع و در راس آنها جمهوری اسلامی بر جبهه آزادیخواهی از جمله بر داب، آتو به تمام اپورتونیست ها داد که از این منفذ دشمنی کور خود را با کمونیسم به نمایش بگذارند. و گرنه از کی اشتباه کردن در مبارزه با دشمن در یک عرصه معین جرم بوده و باید آن را مثل پتک بر سر مبارزین کوبید؟ چه چیزی می تواند توجیه آن اقدامی باشد که طیف نئوتوده ایستی در همکاری با کومله در این پروسه علیه داب انجام داده است؟ نه یک حزب سیاسی با یک تاکتیک نادرست مبارزاتی در یک عرصه، ضد انقلاب می شود و نه یک جریان مرتجع و ضد انقلاب با یک تاکتیک صحیح انقلابی میشود. فرضاً، سازمان مجاهدین یک تاکتیک درست در یک عرصه در مبارزه با حکومت اسلامی اتخاذ کند، این ماهیت وی را عوض نمی کند. همچنین ما با یک تاکتیک اشتباه، ضد انقلابی نمی شویم. قضیه مبارزه دانشجویان نشان داد پابندی نیروهای غیر کمونیست و لیبرالیست تا چه حد محدود، تنگ نظرانه و پوچ است. اختلاف بین جبهه کارگر و کمونیسم با آنها، تا چه حد عمیق و واقعی است. اختلاف متدولوژی ما با آن سازمانها پایه ای تر از مساله داب است و این سازمانها از فشار جمهوری اسلامی بر جنبش ما، بدون در نظر گرفتن منافع عمومی جامعه، سود می جویند و بر ضد ما از آن استفاده می کنند. ۹ ژانویه ۲۰۰۹

نقدی بر نظرات محمد نبوی

آقای محمد نبوی در مطلبی "حکمتیست ها و مسئله ملی" بتاريخ ۱۹ آپریل ۲۰۰۹ به مصاحبه کورش مدرسی دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست با سایت "به یان" پرداخته است. ایشان به چند نکته اشاره کرده اند از جمله مدعی شدند که کورش مدرسی به ملت کرد توهین کرده است. نامبرده می نویسد: " و اما در مورد بخش سوم پاسخ آقای مدرسی که بی پروا ملت کرد را خطاب قرار داده و به آنان بی حرمتی کرده، حقیقتاً جای تاسف است."

اولین مساله ای که باید روشن شود، عبارت است از این که در کمونیسم چیزی به اسم "ملت کرد" خارج از یک فرایند سیاسی وجود ندارد تا کورش یا هر کمونیست دیگری به آن توهین کند. کورش به طبقات و احزاب جامعه پرداخته، ولی اسمی از ملت کرد نبرده است. ملت یک پدیده نامتعیین، دلخواهی، غیر فاکچوال و غیر علمی است. (در فصل اول کتاب پایه و میانی ملت نقد شده است). در ایران مساله کرد وجود دارد و کمونیست ها موظف هستند آن را حل کنند. تا جائیکه به ما مربوط است ما راه حل خود را داریم و هر بار مساله کرد مطرح شده است، با صراحت راه حل خود ارائه داده و بر آن پافشاری کرده ایم و بحدی تکرار شده است که اینجا یاد آوری آن را غیر ضروری میدانم.

در کمونیسم ما، مفاهیمی چون جامعه، طبقه، مبارزه طبقاتی و مکاتب مختلف طبقاتی- اجتماعی، محورهای اصلی مباحث و تبادل نظر هستند. اما تا جائیکه به کمونیسم مربوط است، چیزی به اسم ملت کرد، ملت فارس و یا ملت ترک و غیر نداریم. آنچه هست، جنبش ناسیونالیسم و ناسیونالیست های فارس، کرد و ترک و غیر با پرچم و شعار خاص بورژوازی است که وجود دارند. من چند جای دیگر به روشنی جنبه های تئوریک، تاریخی و طبقاتی مساله را مفصلاً شکافته ام. ولی سؤال این است که چرا بجای احزاب دمکرات، "پژاک" و سازمان زحمتکشان و "الاحواز"، آقای محمد نبوی از اعضای حکا به دفاع از ملت و تلویحاً دفاع از فدرالیسم (نوع خوب آن) در مقابل حزب حکمتیست ظاهر شده است؟ چرا هر وقت ما افکار و رفتار ارتجاعی و کهنه پرستانه احزاب و سازمانهای قومی و مذهبی که بنام مردم خرافات اشاعه می دهند را نقد و افشاء کردیم، قبل از اینکه احزاب و سازمان های قومی و مذهبی صدای اعتراضشان بلند شود، صدای شما سوسیال- ناسیونالیست ها در می آید که وای این توهین به ملت کرد است؟ پاسخ

سئوالات آسان است. به این خاطر که سوسیالیسم آقای نبوی با فدرالیسم تضاد و تناقضی بنیادی ندارد. وی چون از نظر موضع گیری سیاسی قبل از اینکه یک سوسیالیست باشد، یک ناسیونالیست است و بیشتر از کمونیسم و منافع کارگر، دلش برای منافع ملت خود می سوزد. فکر می کند اگر پرچم فدرالیسم توسط بخشی از ملت وی برداشته شد، مضامین آن فرق خواهد کرد و شعاری ضد انسانی محسوب نمی شود. این استدلال نبوی مصادق این است که فرض کنید یک نفر از اعضای خانواده X به بیماری سرطان مبتلا گردد و X فکر کند چون آن شخص عزیز X و اعضای خانواده ایشان است، دیگر مریضی سرطان آنقدرها هم که علم پزشکی هشدار می دهد خطرناک نیست و از چاره اندیشی و تلاش جدی برای معالجه بیمار، وی را گمراه کرد! اگر ناسیونالیسم را چون یک بیماری و مبتلایان به آن را بخشهایی از مردم در نظر بگیریم، بزرگترین توهین به مردم کرد زبان این است که حقیقت را از آنان پنهان کنید و ماهیت جریانات ناسیونالیست و مذهبی را به مردم نگفت و مردم را برای مقابله با آنها آماده نساخت.

نبوی می نویسد: "... تکیه بر جدایی ملت ها و مطالبات ملی برای بسیج توده ها (که در ادبیات حکمتیست ها اصطلاحاً قوم پرستی نامیده می شود) در جامعه ایران زمینه آنچنانی ندارد، در واقع بخشی از سبک کاریست که این حضرات در مبارزه سیاسی پیشه کرده اند. بعبارت ساده تر این آقایان با هوچیگری و جنجال، با بزرگ نشان دادن خطرانی که احتمال وقوع آنها تقریباً منتفی است، می خواهند بقول خودشان، مصونیت از خطر ویروس ناسیونالیسم را در جامعه ایران تأمین کنند ولی در واقع می خواهند، با او هام آفرینی و عمده کردن این موهومات برای خودشان بازار گرمی کنند و موجبات شارژ شدن، خودشان را بعنوان تنها کمونیستهای ایران و ناجی مردم از مصائب احتمالی فراهم آورند. حکمتیست ها در مورد خطر جنگ و حمله آمریکا به ایران نیز با همین سبک کار و روش برخورد کردند و با وصف اینکه یقین داشتند، حمله نظامی آمریکا به منظور سرنگونی جمهوری اسلامی تقریباً منتفی است، اما آتش بیار معرکه شده بودند و آنچنان خطر وقوع جنگ را عمده کردند، که امر برخوردشان هم مشتبه شده بود".

واقعاً ادعای نبوی درست است که حکمتیست ها اغراق می کنند و خطر فدرالیسم را همچون خطر حمله آمریکا به ایران بزرگ می کنند، یا خط ناسیونالیسم ایشان از کانال منحرف کردن مردم از درک خطر فدرالیسم در ایران می گذرد؟ هر تحلیل مشخص از اوضاع مشخص را بر اساس داده های آن در آن روز ارائه می دهند. روزهای ۱۹ و ۲۰ این ماه دو مطلب یکی در سایت (پروژه لات) تحت عنوان "مجسمه مولوی تاوگویی در شهر تیکاب باعث بر انگیزتن تعصبات ترک های تندرو شد و آنها به این بهانه که مولوی متولد کردستان عراق است و نباید مجسمه او در شهر ترک- کرد نشین نصب کرد" اعتراض کردند. و دوم، مطلبی از کتاب (راس وین جونز) در مورد نسل کشی در کشور رواندا در سال ۱۹۹۴، توسط سیفه خدایاری ترجمه شده بود در سایت ایران تلگراف درج شد. محمد نبوی شاید هر دو مطلب را دیده باشد که چگونه در رواندا در مدت کوتاهی تعصبات قومی حدود یک میلیون انسان را قربانی گرفت. اگر کمونیست ها اجازه بدهند شعار فدرالیسم در ایران شکل بگیرد، نمونه تیکاب امروز و "قارنا" و "قلاتان" در اوائل انقلاب ۱۳۵۷، ایران را بدتر از یوگسلاوی خواهد کرد. این دو نمونه مرتبط به موضوع مورد بحث در هفته گذشته هستند که نشان دهنده این واقعیتند که در صورت فدرالیت شدن ایران (که شما هیچ گارد محکمی در برابر معماران آن ندارید و فکر می کنید در کردستان ایران خوفناک تر از کردستان عراق خواهد بود)، چگونه بر سر هر کوه و برزن، هر روستا و شهری جنگ ترک و کرد، جنگ فارس و ترک بر سر اسامی تاریخی، کجا مرز کردستان و کجا مرز ترکستان است شروع خواهد شد. کم عمقی و ساده لوحی آقای نبوی و همفکرانش در عدم درک این خطرات، بخش کوچکی از کل این سناریو است، بخش عظیم تر آن موضع گیری سیاسی و نیریدن آنها از ناسیونالیسم است که مانع پی بردن به این مهم شده است.

شما می گوئید حکمتیست ها تند مجاز و کومله متین است: "کمی به خود آئید، از این برج عاجی که برای خود ساخته اید، پائین بیایید. مخلصین طبقه کارگر جنبه دار و متواضعند. کمونیستها سیاسی و متیین اند. کمی به اطراف خود بنگرید، شما حکمتیست ها ابداً، آنی نیستید که خود تصور می کنید".

آقای نبوی عزیز! موضع ناسیونالیستی را با لحن فروتنی، متین و با نزاکت شما، یا تند و آژیستیونی دگر رقابت بیان کردن، جوهر سیاسی آن یکسان است. با لحن "تند ما" هم آژیستیون کردن در مورد خطر فدرالیسم بی احترامی به مردم کردستان نیست و درست برعکس است. با لحن متین و ادبیات زیبا تبلیغ برای ناسیونالیسم نیز احترام به مردم نیست. اولی دادن آگاهی به مردم با لحن تند و دومی فریب دادن "محترمانه" مردم است. همچون هشدار دادن در مورد عاملان و باندهای خرید و فروش مواد مخدر و مبتلاکردن مردم، اگر با لحن تند و آژیستیونی هم صورت بگیرد بی احترامی به معنادین نیست، تلاشی جهت نجات آنها از مبتلا شدن به اعتیاد و مواد مخدر است. و در مقابل، نگفتن خطر و عوارض آن به مردم، بی احترامی به سلامتی جامعه است.

نبوی ادامه می دهند که در کردستان خطر فاشیسم نیست: "... کورش مدعی است که فدرالیسم (بخوان خیالی) کردستان ایران در مقایسه با فدرالیسمی که فی الحال در کردستان عراق وجود دارد خوفناک تر و مهلک تر خواهد بود، در ارتباط با این مساله که فدرالیسم "موهومی" احزاب کردی در کردستان ایران آینده ای به مراتب خوفناک تر و مهلک تر از یوگسلاوی سابق و عراق امروز خواهد داشت، بیشتر به پز دادن شبیه است تا به یک پیش بینی واقعینانه. ضمناً اگر تحلیل آقای مدرسی این است که، آینده ای خوفناک و مهلک را برای کردستان عراق پیش بینی می کند، باید شاخص ها و پایه های مادی این تحلیل را مستدل بیان کند، وگرنه با رمل و اسطرلاب نمی شود افکار عمومی را در مخالفت با این ساختار حکومتی ارتجاعی بسیج کرد. عمده کردن خطر فدرالیسم در ایجاد سناریوی سیاه و توهین به ملت کرد، در برخورد این حزب به مسئله ملی و جنبش انقلابی کردستان نهفته است. این حزب مدتهاست تکلیفش را با جنبش انقلابی کردستان یکسره نموده است و بقول خودشان حل مساله ملی را به ناسیونالیست ها واگذار کرده اند."

تکلیف "ملت" آقای نبوی را روشن کردیم، اکنون نوبت پرداختن به پوپولیسم وی تحت عنوان "جنبش انقلابی کردستان" و رابطه کومله با احزاب درگیر در آن جنبش است. تاریخ پدیده ای بهم پیوسته است. ۱۹ سال پیش در جریان جنگ خلیج و نظم نوین جهانی بود که عبدالله مهندی از رهبری حکا خواست که ما پیام حمایتی و همدردی شبیه به موضع کنونی آقای نبوی به مناسبت قیام مردم کردستان به آقای جلال طالبانی بفرستیم! آن روز خوشبختانه رهبری حکا در دست نبوی نبود و منصور حکمت با درایت جلوی ایشان را گرفت که در سطح رسمی و علنی پیامش را (تا سالها بعد) بدهد. مهندی با نوشتن "تخطئه انقلاب" و بعداً "افق سوسیالیسم" علیه ما سال ها فحاشی کرد که گویا ناسیونالیست نیست. مگر آن روزها نبوی و رفقایش درستی تحلیل و اقدام آن زمان ما را درک کردند تا امروز معنی هشدار ما در مورد خطر بالقوه ناسیونالیسم و فدرالیسم در ایران را دریابند؟ آقای نبوی! آن ایام یک نفر از شما به روزی فکر میکرد که کار بجای برسد که خانم بهمنی همسر عبدالله کهنه پوشی را به گروگان بگیرند و در اردوگاه زرگویزله با چاقو به مخالفین سیاسی خود حمله ور شوند؟ ممکن است گفته ها و نوشته های ما در مورد آقای نبوی مفید واقع نشود. اما این ها هر روز پرده ای از روی اقدامات شما بر می دارند و تفاوت کومله ای که ما بودیم و ما ساختیم با کومله جدید شما، روز بروز روشن تر شود. سمینار کورش و این نوشته ها باعث ریختن توهم مردم به کومله جدید خواهند شد.

نامبرده در ادامه میگوید "... مشابه دانستن فدرالیسمی که احزاب کردستان ایران از جمله حزب دمکرات ها و هر دو سازمان زحمتکشان خواهان آن هستند، با فاشیسم فقط یک مقایسه دلخواهی است و مطلقاً پایه علمی ندارد. آقای مدرسی خوب می داند، جامعه کردستان مترقی تر از آن است که فاشیسم بتواند خودنمایی کند. این قیاس سلیبی که جنگ، کشتار و پاکسازی قومی را به هرکوجه و برزن ایران تسری می دهد، فقط یک ادعای بیمورد است و مصرف تبلیغاتی دارد".

اگر جامعه کردستان مترقی تر از آن است که فاشیسم بتواند خودنمایی کند، بخاطر وجود کمونیست ها و نه بی ریشه ای و بی پایه ای ناسیونالیسم است. قدرتمند کردن کمونیست ها هم در گرو نهادینه کردن ارزش ها و پراتیک کمونیستی است که شما بوی از آن نبرده اید. نهادینه کردن سنتها و پراتیک کمونیستی یعنی پایداری مبارزه با جمهوری اسلامی، با هر گونه خرافات ملی و مذهبی در هر شکل آن (در اپوزیسیون) مبارزه کرد. یعنی نقد حدکا، زحمتکشان و تمام ملی گرایان چه در جامعه کردستان و چه در ایران است، تا که فاشیسم نتواند خود نمایی کند. من هیچ اقدامی مترقی از احزاب دمکرات و بقیه ندیده ام. بعکس، آن ده سال فعالیت نظامی که در کردستان در صفوف کومله داشتیم، طولانی ترین و سختترین جنگم را با حدکا کردم - تا که آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی را به رسمی بشناسد و دست از قلدری بردارد. سازمان زحمتکشان هم در همان سلیمانیه و اردوگاه زرگویزله، ظرفیت "مترقی و تحمل" مخالفان سیاسی خود را با گروگانگیری و چاقوکنشی بنمایش گذاشتند. اینکه شما آنان را مترقی می نامید، تنها جایگاه و موقعیت شما در مبارز کارگر و کمونیست های کردستان و علیه آزادی و برابری اقتصادی آنان را ثابت می کند. با این موضعگیری، شما به چشم کارگران خاک می پاشید و توهم پراکنی می کنید!

دوست ما باز هم می نویسد " این حزب مدتهاست تکلیفش را با جنبش انقلابی کردستان یکسره نموده است و بقول خودشان حل مساله ملی را به ناسیونالیست ها واگذار کرده اند".

مساله دیگری که من با خط پوپولیستی کومله شدیداً اختلاف دارم، عبارت "جنبش انقلابی کردستان" است. علیرغم تغییر کردن تمام مولفه های که پس از انقلاب ۱۳۵۷ و جو ناشی از آن، جنبش انقلابی کردستان معرف و خصلت نمای آن دوره بود، کومله هنوز این عبارت را یکدک می کشد. (مقاله "جنبش انقلابی کردستان وجود ندارد" در همین کتاب از نظر خوانندگان گذشت). کومله زیر لوای جنبش انقلابی کردستان احزاب ناسیونالیست را تطهیر می کند. محمد نبوی نوشته است: "نصف انرژی شما صرف مبارزه با کومه له و حزب کمونیست ایران می شود. مطمئن باشید سود تضعیف کومه له و حزب کمونیست ایران به جیب شما نخواهد رفت، ولی دود آن قطعاً به چشم طبقه کارگر خواهد رفت. بنابراین به طبقه کارگر وفادار باشید!"

آری متأسفانه، از سایه سر شما اینطور است. درست می گوئید که نصف انرژی ما صرف مبارزه با کومله و حکا می شود. آخر نه تنها بخاطر تمام زحمات و تلاشی که طی بیش از یک دهه در صفوف کومله جهت نهادینه کردن سنتهای کمونیستی انجام دادیم، بلکه بخاطر مسئولیت مان در قبال مردم کردستان، بخاطر مسئولیت مان در قبال جنبش کمونیستی در منطقه، نمی توانیم به سرنوشت کومله بی تفاوت باشیم. وقتی شما هیچ کدام از خصوصیات کومله کمونیست را حفظ نمی کنید، ما مجبوریم با دشمنان مردم جنگ کنیم. جهت پاس داشتن ارکان مبارزه کارگر با سرمایه دار، هیچ انرژی از شما نمی گیریم که هیچ، بلکه کلی انرژی صرف می کنیم تا شما کارتان را درست انجام بدهید. با اجازه آقای نبوی و تمام ناسیونالیست ها، ما کمونیست های کردستان را بشکل خود در خواهیم آورد و کاری می کنیم که صد کارگر کمونیست در کردستان پیدا نشود که به شما دخیل ببندند. این پروژه یک روزبه سرانجام می رسد.

دوست عزیز! کمی منصف باشید، ما کی کومله را ضعیف کردیم؟ چرا نقد فدرالیسم کومله را تضعیف می کند؟ راجع به حکا هم عرض شود که آن حزب کمونیست ایران نیست، یک دکور است. این ادعای ما نیست، نیمه تشکیلات خودتان حال با هر نیتی به دکور بودن حکا واقفند. عده ای روزمره به این اعتراض می کنند و گروهی به اسم "فعالیت بنام کومه له و..." آن را ترک می کنند. حکا که باید مساله اش پاسخ به نیازها، مشکلات و معضل مردم سراسر ایران باشد. حکا در این ظرفیت ظاهر نمی شود. شما که ۹۰ در صد دل مشغولیهایتان، اولویتیهایتان، دوست و دشمنانتان با سازمان زحمتکشان فرقی ندارد، چگونه حزب کمونیست ایران هستید؟ حکا از نظر مضمونی تمام شده است. تئوریسین آن، بنیانگذاران آن و شالوده کادری آن هر کدام بمنظوری آن را ترک گفتند. اگر ده

برابر حزب حکمتیست در اردوگاهها نیرو داشته باشید و برای مثال سازمان زحمتکشان و نیروهای مجاهدین هم به اردوگاه شما بپیوندند، با این دل مشغولی ها، با این اولویت ها و با دوستان و دشمنان کنونی شما، حزب کمونیست ایران نخواهد شد. شما اگر می توانستید همان کومه له کمونیست بمانید، بهترین خدمت را به جنبش کمونیستی ایران کرده بودید. متأسفانه آن هم نیستید!

۲۴ آوریل ۲۰۰۹

"سازمان زحمتکشان" زحمت بیهود!

توضیحی در مورد این مطلب: در شانزدهم ماه آوریل ۲۰۰۸، دور دیگر کشمکش های سازمان زحمتکشان یعنی آقایان عمر الخانیزاده و عبدالله مهدی و... از سر گرفته شد. من مطلبی را که تحت عنوان "سازمان زحمتکشان زحمت بیهوده!" که در هفت ماه و چند روز پیش نوشته بودم را با توضیحات ذیل مجدداً منتشر میکنم. ما پیشبینی کرده بودیم که سازمان زحمتکشان سازمانی نیست که بتواند مثل یک جریان سالم سیاسی روی پای خود بایستد. این سازمان نه برای چنان امری ساخته شده است و نه چنان خواستگاهی دارد. موقعیت طبقاتی اش به وی اجازه نمی دهد که سالم و سیاسی بماند. گفتیم این جریان فقط در شرایط ویژه ای مانند حمله آمریکا به عراق، پاشیدن شیرازه مدنی جامعه و آلوده شدن جامعه به سم ناسیونالیسم کور است که می تواند رشد کند. این جریان ضد اتحاد کارگر، ضد اتحاد کمونیست ها و به این اعتبار ضد جامعه است. خصوصیات فالتزستی و ماجراجویی از مشخصات ذاتی این جریانات هستند و هر چند گاهی به مناسبتی جای سر بلند می کنند. اعضای هر یک از این جماعت که بخواهند بیش از این به این بیماری مبتلا نشوند، تنها راه نجات این است که هر چه زودتر صف آن را ترک کنند و چه بلحاظ سیاسی و چه فیزیکی خود را قربانی این رگه از ناسیونالیسم غلیظ نکنند. بدلیل آلودگی ذهنی آن کسانی که آن روزها هشدار ما را جدی نگرفتند و متوهم منتظر ماندند، دیدیم که شتر دوباره در منزلشان خوابید! زمان درستی پیشبینی ما را اثبات کرد و اکنون درگیری فیزیکی و نظامی مابین بخش های سازمان زحمتکشان شروع شده است. چگونگی و سطح نازل رفتار آنها باهم بطور کلی و در این مورد خاص، در سایت ها موجود است. از آنجا سناریوی قبلی دارد در بخش دیگر این سازمان (شاخه مهدی) عیناً تکرار میشود، مطالعه مطلب قبلی در این مورد را مفید می دانم.

...سازمان زحمتکشان در آستانه انشعاب دیگر قرار گرفته است. فضایی بحرانی و کشمکش غیر سیاسی آنها باهم باعث شده که نیروهای حاکم منطقه سلیمانیه "ناسایش" دخالت کند و مانع اقدام نظامی آنها علیه همدیگر در اردوگاه "زرگوزله" شود. تاکنون چند مورد دست به حمله فیزیکی علیه هم زده و چند نفر از همدیگر را با چاقو و مشت زخمی کرده اند. هرکدام دیگری را به سرقت اموال سازمان متهم کرده است.

ما (حزب حکمتیست) به مثابه یک حزب مسئول در قبال جان و امنیت مردم کردستان و ذینفع در حفظ مدنیت و فضای سالم در جامعه، خواهان جلوگیری از خلق هر گونه فضای خشن و تحمیل این فضا خشن بر همدیگر و بر مردم هستیم. در عین حال به هر دو طرف این کشمکش ها هشدار می دهیم که حق ندارند به روی هم اسلحه بکشند. حق ندارند علیه همدیگر به حمله فیزیکی متوسل شوند. حق ندارند این نوع سناریو و فضای خشن و باند بازی غیر سیاسی را به مبارزه سیاسی تحمیل و باب کنند. حق ندارند به همدیگر توهین کنند. حق ندارند به بهانه اینکه کدام از دیگری محق تر است و چه کسی نیست، علیه همدیگر به اقدام ماجراجویانه متوسل شوند و آن را به هر بهانه ای توجیه کنند. هر کدام از آنها که فکر می کند محق تر است، از نظر سیاسی و از نظر منافع مردم از طرف دیگر این کشمکش ها مرتجع تر، ناحق و فاسد تر است! و به این بهانه که گویا وی "کومله اصیل" است و دیگری نیست، حق دارند جان مردم و همدیگر را به گروگان بگیرند.

اما حقیقت این است که در درازمدت تناقض اهداف ارتجاعی- قومی آنان با هم و تناقض آنان با منافع مردم کارگر و زحمتکش حل نمی شود. ما در پروسه شکل گیری و تشکیل سازمان زحمتکشان در همان اوائل، به درست ماهیت و آینده و کاراکتر آنها را پیشبینی کردیم و به مردم گفتیم. مسیری که این سازمان طی کرده و وضعیتی که پیش آمده است، پیش بینی ما را بروشنی اثبات کرد. آنهایکه با همدیگر این گونه برخورد میکنند، می توان به ظرفیت و کاراکتر فالتزستی و بی مسئولیتی شان در قبال جامعه پی برد و نشان داد که اگر یک روزی یک دهکده را در کنترل داشته باشند، به مخالفان سیاسی خود چگونه رفتار خواهند کرد؟ آن کسانی که امروز در این کشمکش ها زخمی شده اند، آن روزها به حرف منطقی ما گوش ندادند. اکنون فرصتی پیش آمده تا دوباره به هشدار و توصیه های ما و به آیند سیاسی و حتی فیزیکی خود با این جریان فکر کنند و سعی کنند زخمی ها و احتمالاً کشته های دور بعدی کشمکش های سازمان زحمتکشان باهم نباشند. اگر کسانی از روی توهم بنام کومله و تاریخ مبارزه آن، آن زمان با زحمتکشان رفتند و به هشدار ما توجه نکردند، اکنون محرز است که کاملاً اشتباه کردند. حالا ماندنش در آن سازمان بمراتب اشتباه تر از گذشته است و وجود هر بخشی از سازمان زحمتکشان برای کمونیسم و مبارزه مردم کردستان زیان بار و سم است.

اعضا و هواداری که در این وضعیت در اردوگاه ها گرفتار شدید! اشتباه است اگر فکر کنید مشکل سازمان زحمتکشان تنها کم درایتی و بی ظرفیتی سیاسی آقایان عمر الخانیزاده یا عبدالله مهدی و هر عبدالله دیگری است. کسانی که به امید پیدا کردن راه بهتری و یا از روی توهم به این سازمان به آن پیوسته اند و حالاً مجبوراً به زندگی اردوگاهی در کردستان عراق تن داده اند، نباید از دریچه تنگ و کوچک اردوگاه "زرگوزله" به دنیا و به مسئله نگاه کنند. سازمان زحمتکشان نیروی مسئولی نیست. هیچ گاه نبوده و با رفتار و منش ناسیونالیستی هرگز نخواهد شد. هر گونه تلاش برای تبدیل کردن آن به سازمانی مسئول، زحمت بیهوده است. لذا نگاه کردن

از آن منظر، محدودیت ها و موانع اتخاذ تصمیم درست ایجاد می کند. باید بسیار مسئولانه سرنوشت خود را به سرنوشت جریانی که همه امیدش به آمریکا و رشد فضای ناسیونالیستی و ضدیت با کمونیسم بسته است، بیش از این گره نزنید! مردم ایران و سازمان های مسئول، جهت عبور شما از این مصیبت به شما کمک خواهند کرد! متوجه هستم در شهرهای کردستان ایران و در خارج کشور تصمیم گیری در مقایسه با اشخاصی که در اردوگاه ها گرفتارند، فرق میکند. در حالت اول اشخاص می توانند با کمترین خطر صف آنها را ترک کنند. ولی با وجود تمام مشکلات مادی و سیاسی زندگی اردوگاهی، باز راه درست برای کسانی که در اردوگاهها و در آن وضعیت گرفتار آمده اند، این است که صف سازمان زحمتکشان را هر چه سریع تر ترک کنند.

سازمان های که بر بستر ناسیونالیسم فعالیت می کنند، رهبران خود را در میان هر قشر و اشخاصی انتخاب و انتصاب کنند، در نتیجه عین عمر الخانیزاده و عبدالله- عبدالله ها از آب در می آیند. این کشمکش ها اساساً ناشی از جوهر، ذات و ماهیت ارتجاعی جنبش ناسیونالیسم که نامردگان به آن متعلقند و ضدیت آن با آزادی و سعادت کارگر است. نیروهای که بر بستر ناسیونالیسم شکل میگیرند، هیچ گاه نمی توانند خود را از دایره تنگ و محدود افق های این جنبش ارتجاعی خارج کرده و مسیر حرکت آن را تغییر بدهند. باند بازی، ماجراجویی و توطئه گری جز لایتنجای سیاست در این جنبش است. این قطب نمای ناسیونالیسم است که مسیر حرکت آنها را تعیین می کند. نیاز این جنبش آنان را روزی به دنبال جنبش دوم خرداد، روزی همدست آمریکا و در تمام حالات دشمنی با کمونیسم در منطقه سوق می دهد. هر دو بخش زحمتکشان امثال احزاب کرد عراقی امید خود را به آمریکا بسته بودند. آن وضعیتی که آمریکا در جهان و در منطقه پیدا کرده است، باعث شده که این نیروها سرشان به سنگ بخورد و به جان همدیگر افتاده اند. شاید در لایه های نوشته های تئوریک چنان ساده و روشن نمیتوان ماهیت ارتجاعی ناسیونالیسم را با منافع مردم اینگونه که رفتار این باندها باهم نشان داد را تجسم کرد. اما در رفتار عینی آنها در همدستی با آمریکا برای نابودی عراق و منطقه و روش کنونی سازمان زحمتکشان، در توطئه علیه همدیگر، ظرفیت مخرب این جنبش و رهبرانشان برای مردم عیان میشود.

در هفده سال پیش کمونیسم کارگری در همان اردوگاه ها از کومله جدا شد و در آن پروسه خون از دماغ کسی جاری نشد. نیازی به میانجیگری هیچ کسی نداشت. اگر رهبری آن وقت حزب کمونیست ایران تماماً در دست عبدالله مهدی و عمر الخانیزاده بود، اگر خطی که امروز بر سازمان آنان حاکم است، در آن زمان بر تشکیلات ما حاکم بود، می توان حدس زد که چه حمام خونی بر پا میشد!

ماه سپتامبر ۲۰۰۷ ***

مقالاتی که در پی می آیند را در فاصله زمانی متفاوتی نوشته ام. هر کدام مستقلاً در پاسخ به موضوعی جداگانه نوشته شده اند. ولی هر زمان آنها را کنار هم بگذاریم، مجموعاً به مبحث ما مربوط می شوند. به خاطر اینکه هر تک مطلب آن خواسته به موضوعی بپردازد و مخاطب را متقاعد کند، به نظم و ترتیب تنظیم نشده اند. جملاتی در مطالب قبلی با تغییرات جزئی تکرار شده است.

این پیام تداوم "پیام" ۱۵ سال پیش است! (۱)

در میان پیام تبریک دهندگان، مجرمینی چون جرج بوش، تونی بلیر، محمد خاتمی، شیخ جابر احمد، محسن رضایی و آیت الله های ریزو درشت به آقای جلال طالبانی بمناسبت انتصاب وی به رئیس جمهوری عراق، یکی هم آقای عبدالله مهدی بود. این پیام مهدی تداوم پیام ۱۵ سال پیش وی به نامبرده است. ۱۵ سال طول کشید تا عبدالله مهدی آن گونه با احساس و سبک شرقی و فئودالیستی "برادر بزرگ و مام جلال" خواندن طالبانی، بدون محدودیت، بتواند چنان پیام رزالت آور حمایتی و حماقتی خود را به او بفرستد. ۱۴ سال است آقای طالبانی کمک های بی دریغ مادی و معنوی در اختیار عبدالله مهدی گذاشته تا در چنین روزهای ایشان نمک شناسی کند.

۱۵ سال پیش در جریان جنگ خلیج و نظم نوین جهانی بود که آقای مهدی از رهبری حکا درخواست کرد که تا پیام حمایتی و همدردی شبیه به پیام کنونی ایشان را به مناسبت "قیام" مردم کردستان عراق به جلال طالبانی بفرستیم! آن روزها رهبری حزب کمونیست ایران جلوی ایشان را گرفت و در سطح رسمی و علنی نتوانست پیامش را به طالبانی ارسال دارد. به این خاطر او با نوشتن "تخطئه انقلاب" و سپس "افق سوسیالیسم" سالها علیه ما نوشت که "انقلاب مردم را تخطئه" کردیم و ثابت کند که آن حس و تشخیص در ضرورت پیام دادن به "مام جلال" حسی ناسیونالیست نبود. البته ما منتظر نمادیم و لازم نبود چند سال صبر کرد تا کاراکتر جنبش مشترک طالبانی و ایشان را که آن روزها مضامین پیام خود را پشت تئوری "انقلاب مردم را تخطئه نکنید" پنهان بود؛ درک کنیم. این مهدی بود که ۱۵ سال در انتظار رساندن این پیام، نمایش چپ مابانه میداد و ژست کمونیستی به خود می گرفت و منتظر ماند. اکنون ثمر قیام مردم کردستان عراق به بار نشسته و طالبانی را سرکار آورد!

شما- آقای مهدی، با این پیام، حمله آمریکا به عراق را مشروعیت می بخشید. حکومت دست نشانده آمریکا را به رسمی شناخته و آن را قبول دارید. این پیام تائید سناریوی ای است که "مام جلال" را به قدرت رساند و شما در شادی جنبش "مام جلال" خود را شریک می دانید. زیرا این... میوه درخت فاجعه نظم نوین و حمله آمریکا به عراق است. ناسیونالیسم کرد تاریخ جدا ناپذیری با این سناریوی دارد. منطقی نیست که نمک را خورد و نمکدان را شکست، میوه را خورد و درخت را برید و گوشت را خورد و آبگوشت را نخورد. شما نمی توانید به طالبانی بعنوان رئیس جمهور عراق درود و تبریک بفرستید و به کسانی که معمار سر کار آوردن وی هستند (جرج بوش و...)، بظاهر لعنت و نفرین. آن یک ذره مخالفت نمایشی شما با سرمایه داری امپریالیستی، تنها پز چپنا بوده و

پیام شما در تائید نماینده آنان، پراتیک واقعی جریان شما است. می دانم برای شما بسان احزاب بورژوازی دیگر، سیاست یعنی تردستی، فریب مردم و تعریف مکانیکی پدیده ها است. اما این یکی خیلی نمایشی است که به "مام جلال" تبریک فرستاد و با سرمایه داری آمریکا بظاهر مخالفت کرد.

متأسفانه مداخله عواملی باعث می شود که مردم عادی اهداف سیاسی پشت موضعگیری "رهبران" را درجا متوجه نباشند. برای بعضی ها، ده سال و برای بعضی کمتر طول کشید تا که معنی مناقشه ما در جریان جنگ خلیج با این "رهبران" بر سر چه بود را درک نمایند. همچنین ده سال طول کشید تا مردم جهان در ابعاد میلیونی علیه حمله آمریکا برای "آزادی کویت و عراق" از دست صدام به خیابان ها آمدند. پیام رزالت آور حمایتی و حماقتی امروز شما به جلال طالبانی "شخصیت مخرج مشترک اسلامی ها و ناسونالیست ها"، عین حمایت و حماقت حزب توده و اکثریتی ها از جمهوری اسلامی به بهانه مبارزه ضد امپریالیستی در زمان انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران است. تازه آن یکی، ادعای صوری مبارزه ضد امپریالیستی داشت و طالبانی ندارد. خمینی سوار بر موج انقلاب ایران به قدرت رسید و این یکی سوار بر تانک و زره پوشهای آمریکا و انگلیس. جلال طالبانی حتی صوری هم شده ادعایی دال بر ضد امپریالیست بودن خود را ندارد. وی رسماً و مستقیماً در پروژه ویران ساختن و اشغال عراق توسط آمریکا شریک است. طالبانی محصول و ثمر آن شرایط است.

ما کمونیست های آزادیخواه نگذاشتیم حزب توده و اکثریتی ها آن روزها به نام مبارزه با امپریالیسم آسان به زیر عیای "امام" بخزند. نزد مردم رسواشان کردیم. در جریان جنگ خلیج و نظم نوین جهانی در ۱۵ سال پیش، جلوی پیام حمایتی و همدردی شبیه به پیام کنونی به طالبانی شما را که تحت نام دفاع از قیام مردم کردستان آرسته بودید را گرفتیم. باید امروز روشنتر و حق بجانب تر از گذشته هرکسی که از اسلام سیاسی، از آمریکا و از مزدوران آنان در منطقه حمایت می کند را افشا و رسوا کنیم. زمانی که شما عضو رهبری حکا بودید و ما درحکا بودیم، دست به مقابله جسورانه، بحق، عمیقاً انسانی و سیاسی علیه هجوم نامبردگان به جنبش کمونیسم زدیم و در یک دوره حیاتی، از زاویه طبقه کارگر به نقد همه پرسناژهای سرمایه داری در منطقه پرداختیم و با عشق به برابری انسان ها در مقابل همه آنان ایستادیم. اما آن تلاش متأسفانه مانع غرق شدن مهدی در منجلاب نظم نوین جهانی نشد. چون قطب نمای حرکت مهدی منافع جنبش ناسیونالیسم کرد است که کارش به اینجا رسید! تردیدی نیست که مهدی پروژه عراقیزه کردن ایران را در سر دارد. کمونیست ها، مردم عراق و همه آزادی خواهان واقعی باید مردم عراق و کل منطقه را از این سناریوی سیاه آگاه و نجات بدهند.

۱۲ آوریل ۲۰۰۵-----

(۱) وقتی این مطلب را در ۱۲ آوریل ۲۰۰۵ برای سایت بروسکه حمید بهرامی فرستادم، سایت بروسکه آن را درج نکرد و یادداشتی از حمید بهرامی دریافت کردم که گویا مطلب توهین آمیز است و باین خاطر درج نمی شود. متأسفانه یادداشت بهرامی را در دست ندارم و تنها جواب به یادداشت ایشان را در آرشیو پیدا کردم که به این شرح است: حمید جان سلام، خیلی ممنون از ایمیل شما که امروز آنرا دریافت کردم. در پاسخ به یادداشت شما در ذیل چند نکته را به عرض می رسانم تا که موضوع روشن تر شود: چه کلمه ای توهین آمیز است و کدام نیست، بخشاً به نظر کسی مربوط می شود که وی از آزادی بیان چه می فهمد. در اغلب موارد نوشته ها و... اصلاً توهین آمیز نیستند، بلکه پیروان دینی، فرقه ای و یک جریان سیاسی آن را توهین به مقدسات خود میدانند. بنظر مسلمانان هر بحث و نقدی در مورد وجود نداشتن خدا و کودک آزاری (از دواج محمد با عایشه) توهین به مسلمین می خوانند. فتوای خمینی به سلمان رشدی را به یاد دارید؟ حزب دمکرات از ما (کومه له قدیم) می خواست که به او نگوئیم بورژوازی که این توهین به اوست و بخاطر آن جنگ به ما تحمیل کرد. آخرین دست آوردهای بشر در مورد حرمت انسان در اروپا، استعمال کلمه حماقت به سیاستمداران را توهین آمیز نمی داند. روزنامه ها پر از کلمه (foolish)) به سیاستمدارانمانند جرج بوش و تونی بلر است. وقتی تمام مردم دنیا هر کدام به نحوی از انحا می گویند و می دانند حمله آمریکا به عراق بر خلاف ادعای مدعیان برای آزادی مردم عراق و برچیدن سلاحهای کشتار جعی صدام حسین نبود، بلکه برای هژمنی آمریکا بر جهان، نفت و... بود و هست، و این وسط کسی آن هم کسی که تا مدتی پیش خود را چپ و کمونیست می دانست، از مردم معمولی "متوهم"تر و عقب مانده تر است و آن را حمایت می کند، بمراتب از جرج بوش مرتجع تر است! در جهتگیر سیاسی من موضعگیری مهدی را حماقت سیاسی میدانم. اضافه بر این، شما مطلب دیگرمن را هم درج نکردید! من دوباره آنها را برای شما می فرستم، که امیدوارم آنها را درج نمایید. با تشکر از وقت شما/ حمه میانه

از "کنگره دو" تا "بازنده سه" شعیب زکریایی و تارهای عنکبوت!

حتی در مدت بیش از پانزده سال سکوت شعیب زکریایی در مورد تمام مسائل مهم جهان و منطقه، هر جائیکه اسمی از ایشان ذکر می شد، ما به دو دلیل با احترام و تحسین از او یاد می کردیم. اول بخاطر اینکه در فرهنگ و سنت کمونیسم کارگری هر کسی و با هر اندازه ای روزی، روزگاری این جنبش و صف طبقه کارگر و انسانیت را تقویت کرده باشد، مورد احترام ما است. (این احترام و تحسین نسبت به ایشان در اکثر سطور کتاب "تاریخ زنده" حسین مرادیگی که امروز زکریایی آن را وسیله حمله به ما کرده است، به چشم می خورد). شعیب در زمان مبارزه ما با پوپولیسم (از کنگره یک تا کنگره دو کومله) و در پروسه تشکیل حکا در سال ۶۲، یکی از فعالان آن پروژه ها بود. دوم در جریان اختلافات کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران (۹۰ - ۱۹۸۸) شعیب نه تنها از ناسیونالیسم کرد مستقیماً دفاع نکرد؛ بلکه از منصور حکمت حمایت کرد. این دو حرکت در زندگی سیاسی شعیب نه تنها به چپ

کمک کرد، بلکه به شخص خود شعیب زکریایی هم کمک کرد که اینقدر به او انرژی و توان داد، تا پانزده سال بعد از فرو پاشی بلوک شرق و جنگ خلیج، مقاومت کرد و رسماً و علناً فرود نریخت و خود را به اردوی راست ناسیونالیست تسلیم نکرد.

با ضربه خوردن جنبش ما از دست اسلام سیاسی در ایران و تغییر موازنه بین چپ و راست توسط ارتجاع در سطح بین المللی- و بعد از شکست اروپای شرقی، شعیب هم آسیب دید. در تبلیغات زمان جنگ سرد و بدنبال فروپاشی شوروی، غرب با کمک میدیا و ژورنالیسم مزدور، چنان فشارهایی به افکار جنبش های آزادیخواهانه مردم جهان آورد که برای مدتی جهان در مقابل این یورش راست، ساکت و مبهور بود. برای کوبیدن جنبش مساوات طلبی نه تنها تمام بورژوازی طرفدار بازار آزاد، بلکه طرفداران سابق شوروی را نیز برای کوبیدن کمونیسم واقعی بسیج کردند. شعیب هم در این مدت خود را update (بروز) نکرد. نه تنها از پله ای که روی آن پا گذاشته بود بالاتر نرفت و رشد نکرد، بلکه در جای قبلی خود هم نماند. از زمان مارکسیزم انقلابی، عقب تر رفت. از کمونیسم کارگری نیروی برای جلو حرکت کردن را نگرفت، در همان جای که بود هم نه ایستاد و متأسفانه به عقب برگشت و عقب ماند.

حالا که به عقب برگشته است، هم ما و هم مردم او را در صف پشیمان شده گان حساب می کنیم. این عقب گرد را در متد برخورد ایشان به کتاب "تاریخ زنده" حسین مرادیگی و به کمونیسم کارگری و حزب حکمتیست می توان به روشنی دید. "تاریخ زنده" که ایشان با ابتکار! آن را به "تاریخ بازنده" تغییر نام داده است، هر چه هست و هر جور نوشته می شد، مدام نویسنده آن در صف حزب حکمتیست می بود، در موضعگیری شعیب برای اهداف امروزش زیاد تغییری ایجاد نمی کرد. این وسیله برای پاره کردن تارهای عنکبوت دور دهان بسته و باز نشده له و علیه هیچ چیزی در دنیا، در مدت پانزده سال گذشته شعیب زکریایی است. روزی این سکوت می شکست و بجای مبارزه با نظم نوین جهانی، با اسلام سیاسی و ناسیونالیسم، دارد تئوری تسلیم خود به آنها را اینگونه می بافد.

کاش ایشان همان طوریکه از نظر سیاسی در "کوما" بود می ماند و این چنین سکوت را نمی شکست. این سرنوشت برای کسی که زمانی کمونیست بود؛ خوشایند نیست. او در مبارزه هم از درون و هم از بیرون خود "بین شعیب قدیم" از کنگره یک تا کنگره دو" و شعیب جدید از "تاریخ بازنده یک تا "تاریخ بازنده سه" به دو دلیل چه خود واقف باشد و چه نباشد، این دو عامل در موضوع گیری امروز او تأثیر داشته است که سکوتش را با حمله به کمونیسم کارگری و حزب ما بشکند! و در این کشمکش- بین این دو شعیب قدیم و جدید، شعیب جدید را انتخاب کند: ۱- کمونیسم کارگری در این مدت دو ضربه خورده است: یکی منصور حکمت را از دست داد و دیگری صفوفش به دو حزب تقسیم شده است. ۲- بلیط بخت آزمایی نوکری ناسیونالیسم کرد برای آمریکا، این بار گرفت و آنها البته به قیمت ویرانی عراق خود به نان و نوایی رسیدند. شعیب از این دو تأثیر منفی گرفت و انقلابی گری کمونیستی را کنار گذاشت و تمام گذشته و آینده را از دریچه چشم فرمانروایان موقت سلیمانی و اربیل می بیند. متأسفانه اینقدر هم سطحی شده و عمیق نیست تا دینامیسم و ظرفیت جامعه برای مقابله با دومی و توان ما را برای ترمیم اولی ببیند.

شعیب زکریایی در جریان شکست اروپای شرقی و شوروی و به این بهانه حمله راست به کمونیسم مارکس، کاملاً ساکت ماند. در پروسه مبارزه کمونیسم کارگری با ناسیونالیسم کرد، فعالانه شرکت نکرد. در پروسه نظم نوین جهانی رقابت بلوک سرمایه داری "بازار آزاد" به رهبری آمریکا با سرمایه داری دولتی به رهبری شوروی و بلوک شرق، که در نیمه دوم دهه هشتاد به پیروزی بلوک غرب منجر شد حرفی نداشت و مبارزه نکرد. تمام محاسبات نظامی، سیاسی و اقتصادی که بر مبنای چندین دهه (جنگ سرد) و رقابت این دو قطب سازمان یافته بودند، بهم ریخت و بر سر کمونیسم خراب شد، در این مدت جوهر قلم شعیب خشکیده و عنکبوت جلوی دهان بسته وی تور تنیده بود! سه نوشته اخیر ایشان (تاریخ بازنده یک تا بازنده سه) در نقد کتاب چه مه سور، چیزی نیست جز مراسم تسلیم و ختم پایان زندگی سیاسی شعیب کمونیست قدیم به شعیب ناسیونالیست جدید.

تاریخ کومه له چیزی نیست که هر کس روزی هر چیزی به نظرش رسید مطابق نظر آن روز آن را تغییر بدهد. در تمام این مدت تا در گذشت منصور حکمت، کسی ندیده و نشنیده است که شعیب رسماً و علناً با منصور حکمت مخالفت کند. اکنون فکر می کند که سیاست های منصور حکمت متناقض و اشتباه بوده است، حق خودش است. اما بعد از گذشت پانزده سال، مردم نظرات امروز (بیشتر فحاشی ضد جنبش کمونیسم کارگری) ایشان را زیاد جدی نمی گیرند.

هر کسی می تواند منتقد نظرات منصور حکمت و حزب ما باشد. اما برای اینکه جدی گرفته شود، باید حداقل دارای کالیبری باشد که با یک صدم کار منصور حکمت قابل قیاس باشد. کسی که بیست سال است در مورد تمام پدیده های مهم دنیا- حرفی نگفته است و عنکبوت دور دهانش تور تنیده بود، نمی تواند یک شبه منتقد وزین منصور حکمت و جایگاه عظیم او در مدت این بیست سال بشود. اظهارات امروز شعیب، بیشتر به کاریکاتور شبیه است تا به منتقد جدی حزب حکمتیست. نیاز جنبشی که منصور حکمت را طلبید و ساخت، امروز حکمتیست ها را می طلبد و می سازد. در مبارزه ما با جمهوری اسلامی، ناسیونالیسم و ارتجاع در منطقه، دشمنی کردن شعیب ها بجای نمی رسد و مهره های سوخته شده اند. نامبرده، دارد به صف ناسیونالیست هایی برمیگردد که پانزده سال پیش با حرف و قلم خودشان، اعتراف به شکست سیاسی از منصور حکمت را پذیرفتند. آنان تنها در شرایط بوجود آمدن نظم نوین جهانی و حمله آمریکا به عراق و هجوم راست به کمونیسم بود که جان گرفتند. در این متن ناسیونالیسم کرد جرأت مخالفت آشکار با منصور حکمت را پیدا کرد. شعیب بیست سال دیر تر آمده است و به آخر آن صف رفت. ۱۶ دسامبر ۲۰۰۵

کومه له "مهمان" کنگره ملی کرد نیست، صاحب خانه است !

یکی از شرکت کنندگان در تدارک "کنگره ملی کرد" که توسط مسعود بارزانی رئیس اقلیم کردستان فراخوان داده و در تیر ماه ۱۳۹۲ جلسه مقدماتی آن در شهر اربیل برگزار شد، کومه له است. مسعود بارزانی هدف از برگزاری این تجمع را حضور همه احزاب و گروه های سیاسی کرد به منظور ایجاد گفتمان واحد بر مبنای استراتژی آشتی و صلح با ملت های دیگر اعلام کرد. این تجمع، علاوه بر هدف رسمی اعلام شده، مسائل مهم "غیر رسمی" نیز در خود نهفته دارد: پروژه غرب در سوریه آن گونه که پیش بینی کرده بودند پیش نرفت. معادله هایی در منطقه دست به دست هم داد تا پرسوئال های این سناریو حاضر به معامله و فرصت خریدن در این مرحله تا مرحله بعدی که خود را آماده خواهند کرد، وارد مذاکره شوند. حکومت کردستان هم برای متحد کردن اقمار صفوف نه چندان متحد احزاب ناسیونالیست کرد خود و هماهنگی با حکومت های منطقه بر مبنای روند استراتژی و منافع بورژوازی کرد، کنگره را فراخوان داده است. این نوشته به صورت مساله غرب در سوریه و در منطقه چه بود و چیست نمی پردازد. تنها به این سؤال پاسخ می دهد که آیا اصولاً کمونیست ها در چنین مجامعی می توانند شرکت کنند یا خیر؟ زیرا شرکت کومه له در آن، مباحثی را بین موافقین و مخالفین دامن زده که تاکنون منجر به نوشتن ده ها مطلب شده است. با وجود اینکه هر کدام از منتقدین به گوشه ای از رفتار نامناسب و سازشکارانه کومه له اشاره کرده اند، ولی هنوز معیارها و شاخص های شرکت و عدم شرکت احزاب چپ در مجالس جریانات بورژوازی را به اندازه کافی شفاف نساخته اند. در حالیکه هسته اصلی یک نقد مارکسیستی شفاف سازی این معیارها است.

کلاً شرکت و عدم شرکت احزاب کمونیستی در مجامع بورژوازی، به خودی خود نه ننگ و نه افتخار است، نه به ضرر و نه به نفع است، نه باید آن را اتوماتیک رد و نه قبول کرد. بستگی به نحوه شرکت، موضوعی که به آن پرداخته می شود و توازن قوای آن روز بین طرفین و خلاصه شروطی از جمله: آیا آن حزب کمونیستی فرضی که در حال جنگ با آن احزاب است؟ مناطقی در دست دارد که برای حفظ و توسعه اقتدار مردم در آن مناطق با حکومت های بورژوازی مذاکره و صلح کند؟ قدرت دوفاکتو است و برای چرخاندن کفه ترازو به سمت مردم باید شرکت کرد؟ یا شرایطی مانند سال ۵۸ پس از انقلاب ایران است که مردم به رژیم توهم داشتند و کومه له برای توهم زدایی و آمادگی مردم جهت مبارزه و مقاومت از طرفی مذاکره می کرد، و از طرف دیگر به مردم توضیح می داد که ماهیت حکومت چیست و چرا... حاضر به برآورده کردن این و آن مطالبه مردم نخواهد بود؟ و غیره... .

در تاریخ نمونه های فراوانی از شرکت احزاب چپ در مجالس مذاکره و صلح با حکومت های بورژوازی هست که نمونه بارز آن، حزب بلشویک است که چند ماه قبل از انقلاب ۱۹۱۷ در مجلس حکومت کرنسکی شرکت نمود. در جریان جنگ اول جهانی با آلمان قرار داد صلح امضا کرد و با دول امپریالیستی مذاکره کرد. هدف اولی برای پیروزی انقلاب و دومی و سومی هم برای حفظ حکومت شوراهای و دولت نوپای شوروی بود، در نتیجه همه آن اقدامات، اقداماتی کمونیستی بودند.

نمونه خود باختگی و در سیستم جریانات راست بورژوازی هضم شدن و به رنگ بورژوازی راست در آمدن هم در تاریخ فراوان است که می توان به حزب توده ایران در زمان محمد مصدق و تمام احزاب سوسیال دمکرات اروپایی در نیم قرن گذشته اشاره کرد.

حال کومه له کجای این نقشه ایستاده است و شرکت در کنگره ملی کرد چه ضرورتی برای وی دارد؟ توضیح خود کومه له به این سؤال چیست؟ استدلال کومه له این است که آنان جریانی اجتماعی هستند و مانند چپ های حاشیه ای از دخالت در مسائلی که به سر نوشت جامعه مربوط باشد نمی ترسند، برای پیدا کردن روزنه و منفذی برای مردم کردستان، خود را به آب و آتش می زنند و از گروه های چپ منزله طلب که دست از پا خطا نمی کنند... فاصله گرفته اند. بستن کنگره ملی کرد توسط بارزانی، طالبانی و اوجلان مساله کرد است و به کارگران کرد هم مربوط است.

اکنون مشخصاً به اصل موضوع یعنی شروطی که فوقاً برای شرکت کمونیست ها در مجامع بورژوازی اشاره نمودیم برگردیم. آیا ضرورت شرکت کومه له در کنگره ملی کرد به خاطر ختم جنگ است؟ خیر. کومه له در حال جنگ با احزاب تشکیل دهنده کنگره ملی کرد نیست. آیا مناطقی در دست دارد که برای حفظ آن لازم است با نیروهای تشکیل دهنده کنگره ملی کرد مذاکره کند؟ یا قدرت دوفاکتو است و کومه له برای چرخاندن کفه ترازو به سمت مردم در آن شرکت می نماید؟ آیا به مردم گفته است که اگر شرکت نکند اردوگاه ها را تعطیل خواهند کرد، بودجه شان را قطع می کنند و به این خاطر مجبور به سازش و مذاکره است؟ کارگران در حال اعتصاب هستند و کومه له به نمایندگی آنان در مذاکره با دولت شرکت می کند؟ یا جمهوری اسلامی در یک توازن قوای معینی مجبور به عقب نشینی شده و برای تنظیم یک طرح جهت تعمیق کردن پروسه عقب نشینی با احزاب موجود برای حاکمیت مردم مذاکره میکند؟ آیا مناطقی در دست کومه له است و قوانین و حاکمیت بر آن با سایر مناطقی که زیر سلطه حکومت کردی است متفاوت و جهت تداوم و توسعه حاکمیت مردم در آن منطقه به آن کنگره می رود؟ پاسخ به همه این سئوالات منفی است. اگر مساله اینها بود، می گفتیم سازش ایشان با احزاب بورژوازی قابل درک است و شرکت وی بخاطر فشار و جبر است و نه نزدیکی سیاسی، آرمانی، فرهنگی و دارای صورت مساله مشترک با آنان. اگر هدف این ها بود، در آن صورت مساله چیز دیگری می شد. در آن حالت کومه له در چشم مردم نه بعنوان بخشی از نیروهای کنگره ملی کرد، بلکه بعنوان یک نیروی خارج از آن بر سر مطالباتی با آنان مذاکره می کند، ظاهر می شد. مردم می دانستند که این نشست خانوادگی "کردها" نیست و دیپلماسی است و کومه له بمنظور مقتدر کردن مردم در مقابل آنان، در آن حضور دارد. در آن حالات حضور وی در میان کارگران کردستان توهمی را به احزاب ملی دامن نمی زد و حتی

می توانست دستاوردی برای پیشرفت مبارزه طبقه کارگر با این احزاب داشته باشد. بسیار خوب، در حالیکه هیچ کدام از مولفه های که شرکت این سازمان را توجی کند در میان نیست، پس شرکت نامبرده تنها از سر همسرنوشتی با جنبش ناسیونالیسم کرد است. بی تردید اینگونه شرکت کومله در کنگره ملی کرد، سازش طبقاتی با جنبش آنان است و هیچ دست آوری برای طبقه کارگر ندارد. این گونه شرکت در... غیر از گمراهی هیچی به بار نمی آورد. موافقین شرکت کومله در کنگره ملی کرد، می توانند استدلال کنند که مگر اکثر مردم کرد کارگر نیستند؟ کنگره ملی که اکثر سازمان های سیاسی ملت در آن گرد هم آمده اند- چرا به کارگر روا نیست؟

هسته و جوهر بحث من این است که، باید این تبیین پوپولیستی را از تعریف ملت نقد کرد. لذا با این استدلال، اکثر مردم ترک و عرب هم کارگر هستند و با این استدلال پوپولیستی باید کمونیست های عرب و ترک هم بدون مرز در کنگره ملی عرب و ترک شرکت نمایند. شرکت کومله تداعی کننده همجنشیتی بودن، از جنس هم بودن، هم زبانی و دارای مسال مشترک با نیروهای ناسیونالیست کرد است. فراخوان دهندگان کنگره ملی کرد نیز کومله را مانند احزاب دمکرات، سازمان خبات، سپاه رستگاری، (کودار) پ.ک.ک و حزب کومله کردستان ایران و همه شاخه های دیگر کومله بحساب یکی از اعضای " جنبش انقلابی کردستان " که هر کدام با آن یکی اختلافاتی دارند، ولی مجموعاً کرد هستند به زیر یک سقف دعوت کرده اند. در پاسخ به دعوت ایشان، کومله لبیک گفت که: "کومله مهمان نیست، صاحب خانه و از خود شما است". سر نوشت کنگره ملی کرد در آینده هر چه باشد، این محک آزمایشی مهمی برای کومله بود که برای صد همین بار نشان داد که گروه خون او با گروه خون کنگره ملی کرد یکی است. قلب او با قلب کنگره ملی کرد می تپد، مردم "کرد" و نه طبقه کارگر را نمایندگی می کند.

هم پیاله شدن کومله با جریانات یاد شده، چهره همانند، از یک جنس، یک تیره که گروه خونش با آنان یکی است را به جامعه می دهد. شرکت وی تصویری می دهد که آنان برادرانی با سلیقه های متفاوت، ولی با دردی مشترک هستند و دنبال درمان مشترک میگردند. آنان دارای صورت مساله مشترک هستند و زمینه های همکاری با هم را دارند و به این خاطر آن دعوت شده است. کومله در این کنگره، قصد خروشاندن مردم علیه ناسیونالیست ها را ندارد. به مردم نمی گوید که آنان بخشی از مردم بطور کلی یعنی بورژوازی کرد هستند. این استعاره از زبان دبیر کل آن: " رمز موفقیت کنگره... فرستادن یک پیام تند به حکومت های منطقه است" تصویری تلویحاً دارای مضامین رادیکال از کنگره ملی کرد بدست می دهد! این رویکرد یعنی ناسیونالیسم، یعنی سازش طبقاتی، یعنی هضم شدن کومله در کنگره ملی کرد. این تبیین کومله و شرکت آن در کنگره حتی روند آن مقدار حرکات سلبی و انتقادی چپ جامعه که خود را با کومله تداعی می کند را در این پروسه کندتر می کند و در مقایسه با قبل از شرکت وی، تنزل خواهد داد. با این توضیحات ما، آیا کسانی که هنوز با این توجیه "کمونیست ها در مجلس بورژوازی شرکت می کنند"، شرکت نامبرده را توجیه و تائید می نمایند، هیچ شائبه ای می ماند تا که ثابت کند کمونیسم شان عین کومله کمونیسم ملی است؟

بیش از ۲۰ سال است که ما کومله را تشویق به اتخاذ سیاست کمونیستی در قبال حکومت "هه ریم" و جنبش ناسیونالیسم کرد کرده ایم. امیدوار بودیم در قبال فجایعی که آنان برای مردم کرد آفریده اند، یک خط اصولی را تعقیب نماید. متاسفانه نزدیکی و اشتراک منافع طبقاتی و سیاسی نامبرده با این جنبش و احزاب آن، بیش از فاصله اوست. هر روز بیشتر مشخص می شود که از کومله دیگر آبی برای طبقه کارگر کردستان گرم نمی شود. باید رهبران و فعالین کارگری و کمونیست ها این واقعیت را بپذیرند و خود مستقیماً جدا از کومله خلاء رهبری جنبش ما را در کردستان پر نمایند. بیست و سوم ماه اکتبر ۲۰۱۳